



۴

پژوهشنامه مطالعات قرآنی - روایی دو فصلنامه آموزشی - تخصصی

سال سوم، شماره ۴، تابستان ۱۴۰۲

- * پیامبر اسلام ﷺ بهترین الگوی هنر شنیدن
- * جامعیت قرآن در حمایت از حقوق مادی زن
- * خطاب‌های عتاب‌گونه قرآن به پیامبر اکرم ﷺ از منظر تفسیر المیزان و انوارالتنزیل و اسرارالتأویل
- * واژه‌شناسی مشتقات «ولی» در قرآن با محوریت تفسیر کنزالدقائق و بحرالفرائب

۴

پیامبر اسلام

پژوهشنامه مطالعات قرآنی- روایی دو فصلنامه آموزشی - تخصصی

سال سوم، شماره ۴، تابستان ۱۴۰۲

انجمن علمی گروه علوم قرآن

صاحب امتیاز: جامعه المصطفی العالمیه

مدیر مسؤول: سید امیررضا طاهایی

سر دبیر: دکتر رضوان زمانی

شورای تحریریه:

حمید الهی دوست

محسن برقی کار

دکتر مرتضی فدایی

دکتر رضوان زمانی

آزاده ابراهیمی فخاری

مریم سادات حسینی

مینا سادات حسینی

کنیز فاطمه

مدیر اجرایی: آزاده ابراهیمی فخاری

ویراستاری، طراحی و صفحه آرایی: ریحانه همدانی

پیامبر اسلام ﷺ بهترین الگوی هنر شنیدن

آزاده ابراهیمی فخاری ۶

جامعیت قرآن در حمایت از حقوق مادی زن

شهناز بانو، میناسادات حسینی ۲۰

خطاب‌های عتاب‌گونه قرآن به پیامبر اکرم ﷺ از
منظر تفسیر المیزان و انوارالتنزیل و اسرارالتأویل

راضیه جلیلی ۴۲

واژه‌شناسی مشتقات «ولی» در قرآن با محوریت تفسیر
کنزالدقائق و بحر الغرائب

رضوان زمانی فروشانی ۶۶

نشانی: اصفهان، خیابان عبدالرزاق، انتهای بازارچه حاج محمدجعفر، سمت راست، بن بست جماله،

مدرسه عالی بنت‌المصطفی- انجمن علمی گروه علوم قرآن

تلفن: ۰۳۱۳۷۱۷۳۱۳۱

پست الکترونیک: zamani558@gmail.com

نحوه نگارش مقالات دوفصلنامه «پژوهشنامه مطالعات قرآنی - روایی»

پژوهشگران محترم، لطفاً برای سهولت ارزیابی و چاپ مقالات، نکات زیر را مورد توجه قرار دهند:

- ۱) حجم مقالات ارسالی نباید بیش از ۸۰۰۰ کلمه باشد.
- ۲) مقالات در برنامه word 2010/2007 با خط B Nazanin13 و با رعایت قواعد تایپ استاندارد از جمله «نیم‌فاصله» ارسال شود.
- ۳) شماره‌گذاری داخل متن از راست به چپ و با خط تیره مشخص شوند.
مثال: ۱-۱- و
۱-۲- و...
- ۴) مشخصات نویسنده/ نویسندگان، درجه علمی، نام مرکز علمی، رشته و گرایش، شماره تلفن و آدرس ایمیل به صورت کامل ذکر شود.
- ۵) ارجاعات داخل متن به صورت (نام خانوادگی نویسنده، سال نشر، شماره جلد: صفحه) مشخص شود. مثال: (قرائتی، ۱۹۳۱، ج ۳: ۱۱)
- ۶) فهرست انتهایی منابع به ترتیب زیر قرار گیرد:
- کتاب:
نام خانوادگی، نام، سال انتشار، نام کتاب، شماره جلد، نام مترجم یا مصحح، محل نشر، ناشر.
- مقاله:
نام خانوادگی، نام، سال انتشار، نام مقاله، نام مجله، شماره دوره.

*** پژوهشگران می‌توانند مقالات خود را به آدرس ایمیل زیر ارسال نمایند:

zamani558@gmail.com

پیامبر اسلام ﷺ بهترین الگوی هنر شنیدن

آزاده ابراهیمی فخاری*

طلبه سطح ۴ تفسیر تطبیقی - مدرس گروه علوم قرآن. مدرسه عالی بنت المصطفی

چکیده

در قرآن کریم به برخی از صفات پیامبر اکرم ﷺ اشاره شده است. از آنجا که خداوند ایشان را الگویی شایسته برای جامعه بشریت معرفی فرموده، لازم است آیات مربوط به معرفی آن حضرت مورد بررسی دقیق و همه‌جانبه قرار بگیرد. آیه ۶۱ سوره توبه در بیان خصوصیات ایشان می‌فرماید؛ وی سر تا پا گوش است نه به این عنوان که ایشان همه حرف‌ها را از روی سادگی می‌پذیرد و ترتیب اثر می‌دهد، بلکه این صفت به گونه‌ای در ایشان متبلور می‌گشت که لازمه رهبری جامعه اسلامی بود. بدین صورت که در بررسی این آیه شریفه با توجه به تفاسیر، به این امر دست می‌یابیم که پیامبر ﷺ با شنونده فعال بودن برای سخنان افراد، حتی مخالفین، باعث جذب آن‌ها و مانع ایجاد تنش در جامعه می‌گردیدند و بدین ترتیب در هدایت ایشان موفقیت بیشتری حاصل میشد. همچنین با پذیرش عذرخواهی خطاکاران، زمینه را برای توبه و حفظ کرامت انسانی آنان فراهم می‌نمودند ولی در مقام عمل با ذکاوت و دوراندیشی، تنها به سخنانی جامه عمل می‌پوشاندند که به صلاح فرد و در نتیجه جامعه مسلمین بوده است.

کلیدواژه: اُذُنٌ، هنر شنیدن، آیه ۶۱ سوره مبارکه توبه، پیامبر اعظم ﷺ

مقدمه

امروزه در عصر گسترش ارتباطات هنر شنیدن یکی از مهم‌ترین هنرهای ارتباطی به شمار می‌رود که کسب آن نیازمند تمرین و ممارست و تلاش پیگیر است؛ تا آنجا که شورای تربیت بزرگسالان در آمریکا به‌منظور ارتقاء شیوه‌های گوش دادن «کلینیک گوش‌دهندگان» دایر نموده است. (کریمی، ۱۳۷۸: ۷)

این هنر در رابطه میان فرزندان و اولیاء، شاگردان و معلمان، شنوندگان

برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی و مجریان، مستمعان و مبلغان، بسیار کارآمد است. حتی در مسأله یادگیری که بخش عمده‌ای از عمر ما را دربرمی‌گیرد، خوب گوش دادن و رعایت ادب و آداب این هنر، بسیار مهم است. نحوه بهره‌وری از این هنر نیز بستگی به میزان درایت و مراعات حقوق دیگران دارد.

در آیه ۶۱ سوره مبارکه توبه آمده است:

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه/ ۶۱)

در این آیه شریفه پیامبر ﷺ از طرف مخالفان به‌عنوان فردی «گوشی» و دهن‌بین معرفی شده‌اند و خداوند متعال در مقام دفاع از ایشان، وجود این صفت را نه بدان نحو مورد نظر منافقان، بلکه به همان گونه‌ای که شایسته و لازمه یک رهبر، اسوه و یک انسان کامل است، در ایشان تایید کرده و وجود این خصلت را مایه نجات و خیر در جامعه بشری معرفی می‌فرماید.

تفاسیر ترتیبی از نظر لغوی و محتوایی این آیه شریفه را بررسی نموده‌اند ولی در این مقاله سعی شده است با هدف الگوبرداری از ویژگی‌های آن حضرت به بررسی دقیق این خصلت در فرازهای مختلف آیه شریفه پرداخته شود.

۱- مفهوم شناسی «أُذُنٌ»

«اذن» در لغت به عضوی گفته می‌شود که به‌وسیله آن فعل شنیدن انجام می‌گیرد ولی به‌عنوان استعاره و برای مبالغه درباره کسی به کار می‌رود که گویی همه مجاری ادراک‌یاش در گوش او خلاصه شده است و سخن هر کسی را می‌شنود و بدون فکر و بررسی قبول می‌کند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق. : ۷۱؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۷۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق.، ج ۲: ۲۸۵) و در واقع آن مقدار زیرکی ندارد که بتواند بین صحیح و نادرست آن تمیز دهد. (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴ق.، ج ۲: ۴۱۹)

۲- شأن نزول

عده‌ای از منافقین تصمیم گرفتند که به رسول خدا ﷺ شبیخون بزنند، عده‌ای از آن‌ها دیگران را منع کردند و گفتند: از این واهمه داریم که او باخبر شود و قبل از این که شما او را از بین ببرید، او شما را نابود کند، لکن آن‌ها گفتند: محمد گوش است، برایش قسم می‌خوریم، او باور می‌کند. بنابراین این آیه نازل شد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵: ۶۸؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق.، ج ۳: ۲۵۴)

در جایی دیگر آمده است که این آیه درباره منافقی است که اخبار پیغمبر ﷺ را نزد منافقان می‌برد، او را از این کار منع کردند. گفت: محمد

گوش است، هر چه بگویند حمل بر صحت می‌کند، ما هر چه خواستیم می‌گوییم، سپس نزد او رفته سوگند می‌خوریم، او قبول می‌کند. بنابراین آیه مورد بحث در این باره نازل شد. (طوسی، بی‌تا، ج ۵: ۲۴۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۳۱۸؛ ملا حویش، ۱۳۸۴، ج ۶: ۴۵۲)

هچنین گفته‌اند عده‌ای از منافقان گفتند اگر سخنانی که محمد ﷺ می‌گوید حق است، پس ما از الاغ بدتر و کم‌تریم. کودکی این سخن را شنید و گفت بلی سخن شما درست است. آن چه محمد ﷺ می‌گوید حق است و شما به مراتب از خر بدتر و کم‌ترید. سپس کودک نزد پیغمبر ﷺ آمد و این سخن را بازگو کرد. حضرت ایشان را طلبید. آنان سوگند خوردند که این کودک دروغ می‌گوید. حضرت به جهت سوگند از ایشان پذیرفت. آن کودک دلتنگ شد و گفت: «تصدیق قول صادق کن و تکذیب قول کاذب کن تا معلوم شود که راستگو و دروغگو کیست» حق تعالی این آیه را فرستاد. (کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۴: ۲۸۹؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۶: ۹۰؛ اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۵: ۴۴۸)

این دو نقل قول در کتب شیعه و سنی با اندکی تفاوت نقل شده است. اما مفسران شیعی دو روایت از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نقل می‌کنند که در کتب اهل سنت نیامده است.

۱- عبد الله بن نبتل (یکی از منافقین) به‌طور مرتب برای منافقان سخن‌چینی می‌کرد، خداوند جبرئیل را فرستاد و آن حضرت را باخبر کرد. رسول خدا ﷺ او را صدا زد و او قسم خورد که من چنین کاری نکرده‌ام. حضرت فرمود: من از تو قبول کردم، ولی دیگر این کار را مکن. آن مرد دوباره نزد هم‌کیشان خود برگشت و گفت: محمد ﷺ مردی دهن‌بین است، خدا به او خبر داده بود که من علیه او سخن‌چینی می‌کنم. او سخن خدای خویش را قبول کرده بود ولی وقتی من گفتم که من چنین کاری را نکرده‌ام، از من هم قبول کرد؛ بدین جهت خداوند این آیه را نازل کرد. (قمی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۰۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۳۱۶) قریب به این مضمون، روایت دیگری در نهج البلاغه از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است. (شیبانی، بی‌تا، ج ۳: ۴۲)

در بررسی سند این روایت، باید گفت که این روایت در هیچ یک از کتب معتبر حدیثی یافت نمی‌شود به همین دلیل سلسله سند آن یافت نشد و این خود نشانه مهمی بر ضعف سند آن است.

۲- حدیث دیگری که منحصر در منابع شیعی وجود دارد مربوط به قطعه‌ای از خطبه پیامبر ﷺ در روز عید غدیر خم است. در این خطبه رسول خدا ﷺ به بیان آزار و اذیت منافقان پرداخته‌اند تا آنجا که می‌فرمایند: «فراوانی آزار

آنان (منافقان) به من منحصر در یک مرتبه نبود، تا آنجا که مرا «اذن» نام نهادند و گمان کردند که من چنین هستم، آن هم به سبب کثرت ملازمت علی با من و توجه زیاد من نسبت به او بود، تا آنکه خداوند متعال در این مورد آیه نازل فرمود. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق.، ج ۲: ۲۳۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶ق.، ج ۲: ۸۰۴؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۵: ۴۸۷)

در صحت سند حدیث غدیر شکی نیست. در کتاب «عوالم العلوم» فهرستی از روایان حدیث غدیر به ترتیب زمانی چهارده قرن را آورده و اثبات کرده چنین اتصال سند دلیل بر ریشه محکم و سلسله بدون انقطاع اسناد در نقل حدیث غدیر است. (بحرانی، بی تا، ج ۲: ۳۱۵)

در دلالت حدیث نیز باید گفت با توجه به بغضی که منافقان از حضرت علی علیه السلام در دل داشتند، این بسیار عادی و طبیعی بوده است که از همراهی همیشگی بین این دو شخصیت بزرگوار ناراضی بودند و همواره در صدد بودند تا این همراهی را به مفارقت بدل کرده، به گمان خود از عظمت حضرت علی علیه السلام بکاهند.

آنچه مسلم است شان نزول و بیشتر روایاتی که در توضیح آیات شریفه قرآن کریم آمده و بر حسب ظاهر، مفهوم آیه را به شخص یا اشخاص خاصی منحصر می نماید، به شرط صحت سند و مدلول آن، تنها در مقام بیان مصداق هستند. بنابراین اگر در روایت از فرد خاصی نام برده شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فردی ساده لوح نامیده است، نمی توان چنین برداشت کرد که تنها همین شخص دارای این بینش بوده و آیه درباره او نازل شده، بلکه این فرد به عنوان یک مصداق از کسانی است که چنین سخنی را درباره ایشان بیان نموده اند. اطلاق آیه مبارکه دلیل ما بر این مدعاست.

علاوه بر این حتی اگر یک شخص یا گروه خاص چنین اهانتی را به ایشان وارد کرده باشند، باز هم نشان دهنده این مطلب است که رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گوش شنوا بودن ایشان در جامعه تا آن حد زبانزد بوده است که آن افراد زمینه پذیرش این تهمت توسط مردم را مهیا می دیدند و الا اگر ایشان به شنوایی سخنان امت خود معروف نبوده باشند، منافقان از بیان این سخن ناروا درباره ایشان به خواسته خود نمی رسیدند و کسی این مطلب را از ایشان قبول نمی کرد.

همچنین در مورد روایتی که کثرت ملازمت حضرت علی علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را علت اصلی این اتهام بیان می فرمود، اگرچه مسلم است که منافقان و بیماردلان، بغض و کینه این وجود مقدس را به دلیل توجه زیاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرتش در دل می پروراندند ولی فعل مضارع «یَقُولُونَ» که دلالت بر استمرار دارد، بیانگر این امر است که این خصوصیت بارز ایشان در

جامعه، دوام و استمرار داشته و در مقابل همه چنین بوده‌اند. بنابراین باید گفت این روایت در مقام تعیین یکی از مصادیق بارز کسانی بوده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جان و دل، شنوای سخنان و نظرات آنان بوده‌اند نه اینکه در پی آن باشد که مفهوم آیه را به شخص واحدی محدود نماید.

۳- هدف منافقان و خنثی‌سازی آن توسط خداوند

منافقان رسول اکرم صلی الله علیه و آله را فردی زودباور می‌نامیدند که سخن هر کسی را می‌شنود و بدون تدبیر می‌پذیرد. مسلماً پذیرش بدون تأمل هر سخنی از اطرافیان، ایرادی بسیار مهم است که حتی زندگی یک فرد عادی را دچار مشکل می‌نماید و باعث اتخاذ تصمیماتی غیر منطقی و اشتباه خواهد شد، چه رسد به اینکه فرد رهبری جامعه را به عهده داشته باشد. از آنجا که منافقان علی‌الظاهر خود را مسلمان می‌نامیدند، از توهین مستقیم به شخصیت حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله ابا داشتند ولی با به کار بردن چنین تعبیراتی، ولایت و رهبری و در نهایت رسالت ایشان را زیر سوال می‌بردند و در واقع همان هدفی را در سر می‌پروراندند که مشرکان با تعبیری چون جنون و سحر، خواستار آن بودند؛ چرا که اتهام ساده‌لوحی به ایشان، فضای بی‌اعتمادی به سخنان آن حضرت را در جامعه اشاعه می‌داد و کلام پیامبر را فاقد پشتوانه علمی معرفی می‌نمود. خداوند در مقام دفاع از شخصیت نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قُلْ أَدُنُّ خَيْرٌ لَّكُمْ» در ابتدا لازم است به این نکته لطیف اشاره شود که در این جا به نظر می‌رسد باید آیه از قول پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه تعبیر می‌شد که «گوش بودن من خیر است برای شما» ولی اشاره به ایشان با ضمیر غایب، حکایت از این مطلب دارد که خداوند خود متولی دفاع از نبی خویش است و هم او مدافع ایشان و مفتضح‌کننده دشمنان ایشان خواهد بود. (خطیب، بی‌تا، ج: ۵، ۸۲۴)

این قسمت از آیه شریفه از لحاظ نحوی و بر اساس قرائات، به چهار صورت زیر ترکیب می‌شود:

۱- اگر طبق قرائت مشهور «اذن» را مرفوع و «خیر» را مجرور بخوانیم، از لحاظ نحوی دو ترکیب قابل ذکر است:

الف- اضافه وصف به مفعول که در این صورت ترکیب «اذن» و «خیر» را اضافه حقیقی می‌گیریم و معنا چنین می‌شود که ایشان فقط آن چیزی را می‌شنود که خیر مسلمین در آن است و آنچه به مصلحت جامعه مسلمین نمی‌باشد را نمی‌شنود؛ یعنی سخن نیک را می‌شنود.

ب- صورت دیگر اینکه «خیر» را اضافه موصوف به صفت بگیریم که در این صورت اخیر معنا چنین می‌شود که ایشان سخن‌پذیر خوبی است و شنونده

بودن ایشان برای همه خیر است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۳۱۴)

۲- بر اساس قرائت غیر مشهور «اذن» و «خیر» هر دو تنوین رفع داشته باشند که در این صورت نیز دو ترکیب لحاظ می‌شود:

الف- ترکیب صفت و موصوف باشد، در این صورت نیز معنا چنین می‌شود که درست است که او اذن است ولی اذن بودن او خیر است برای شما. (سمرقندی، بی‌تا، ج ۲: ۶۹)

ب- هر دو، خبر برای مبتدای محذوف باشد؛ هو اذن، هو خیر. معنای آیه مانند صورت قبلی چنین می‌شود که اگر آنچه شما می‌گویید، درست باشد و پیامبر گویی است برای شما، خوب است؛ چرا که عذرتان را می‌پذیرد و به خاطر باطنتان شما را کیفر نمی‌کند. (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۵)

اکثر تفاسیر اهل تسنن وجوه مختلف را مطرح نموده‌اند ولی به وجه بهتر و مختار خود اشاره‌ای نکرده‌اند. از این جمله می‌توان به تفسیر «مفاتیح الغیب، بحر العلوم، لباب التاویل و المحرر الوجیز» اشاره کرد. حتی سیوطی در «تفسیر جلالین» معنای اول را اتخاذ می‌کند و می‌گوید پیامبر ﷺ شنونده خوبی هاست و فقط آن چیزی را می‌شنود که خیر است. (سیوطی، ۱۴۱۶ق: ۲۰۰)

اما در تفاسیر شیعی آنچه بیشتر مورد توجه قرار گرفته، این معناست که پیامبر ﷺ شنونده همه سخنان است و در همین خصلت ایشان خیر امت نهفته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۳۱۴؛ حسینی شیرازی، ۱۴۲۴ق، ج ۲: ۴۱۹) درست است، ایشان گویی به تمامی گوش هستند ولی نه به‌عنوان یک خصوصیت منفی، بلکه این خصلت لازمه نبوت و رهبری جامعه است و خیر همگانی را به دنبال دارد. اگر ایشان با متانت و وقار به سخنان همه گوش می‌دهند و در مرحله ابتدایی کسی را سریعاً تکذیب نمی‌کنند، یک برخورد حکیمانه و مدبرانه است نه آن چنان که شما می‌پندارید دلیل بر ساده‌لوحی ایشان و عدم توانایی بر تصمیم‌گیری‌های منطقی و عاقلانه. ایشان دارای خلق عظیم است «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم/ ۴) سخنان همه را می‌شنود ولی لازمه آن ترتیب اثر دادن به همه آنها نیست، بلکه برای رفع تنش در جامعه، کسی را در مرحله ابتدایی از نزد خود طرد نمی‌کند ولی در مقام عمل و تبیین سیاست‌های نظام حکومت اسلامی، بر پایه علم، عمل می‌فرماید.

ایمان و تصدیق ایشان فقط ریشه در وحی الهی دارد و به مومنان واقعی اعتماد می‌ورزد و در نهایت تصمیمی را اتخاذ می‌فرماید که به سود کل جامعه ایمانی است. آیات عظام جوادی آملی و کاشانی در منهج الصادقین، تنها همین معنا را بیان می‌فرمایند و معنای دیگر را حتی به‌عنوان یک احتمال نیز مطرح

نمی‌کنند. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۴: ۳۵۰؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۴: ۲۸۹) البته در این میان نیز تفاسیری مانند «التبیان» و «مجمع البیان» تنها به ذکر هر دو احتمال بسنده می‌کنند و به وجه صحیح و مختار خود اشاره‌ای نمی‌نمایند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۱: ۱۳۷؛ طوسی، بی‌تا، ج ۵: ۳۴۸)

۳-۱- تحلیل و بررسی

ترکیب موصوف و صفت بودن «اذن» و «خیر» صحیح‌تر به نظر می‌رسد و موید ما در تایید این وجه در این آیه شریفه، موارد زیر است:

الف- مضمون آیه شریفه در جمله «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» که در تفسیر «اذن خیر» آمده است با توجه به تفاوت حرف جری که بعد از کلمه «یؤمن» در این دو قسمت وجود دارد، معنای جمله چنین می‌شود که رسول اکرم ﷺ خدا را در وحیی که به وی نازل می‌فرماید، به تمامی تصدیق می‌نماید ولی مؤمنین (که در اینجا مقصود جامعه مؤمنین است که منافقین را هم شامل می‌شود) را در آنچه که می‌گویند کاملاً تصدیق نمی‌کند، بلکه به نحوی تصدیق می‌نماید که به نفع مؤمنین است؛ به این معنا که کلام مخبر را حمل بر صحت نموده، به او نمی‌گوید تو در این گفتارت دروغ می‌گویی یا غرض سوئی داری، در عین حال اثر صحت هم بر آن خبر اعمال نمی‌کند و همین باعث می‌شود که همواره تصدیقش به نفع مؤمنین تمام شود ولی اگر همه خیرها و حرف‌هایی را که می‌شنود، صحیح بدانند و اثر صحت هم بر آن بار کند یا اگر آن را دروغ دانست، صریحاً به رخ گوینده‌اش بکشد، در این صورت، تصدیقش به نفع مؤمنین و نظام اجتماع مؤمنین تمام نمی‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹: ۳۱۴) به همین دلیل است که در جمله بعدی تصریح می‌فرماید که «رَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ» یعنی این خصلت پیامبر ﷺ از میان شما مخاطبان «مِنْكُمْ» فقط برای مومنین باعث رحمت است و جامعه ایمانی را حفظ و ارتقاء می‌بخشد.

ب- محتوای کلی آیه شریفه؛ با توجه به فضایی که آیه در آن مطرح می‌شود، مشخص می‌گردد که پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ در جامعه چنین شناخته شده بودند که همواره گوش هستند. چنین خلق حسنی دارند که با صبر و حوصله به صحبت همگان گوش می‌دهند و الا اگر فقط سخنان خوب و صلاح را گوش می‌کردند و افراد بیمار دل را در همان مرحله اول طرد می‌کردند، وجهی نداشت که از طرف منافقین به‌عنوان یک فرد ساده‌لوح، مورد طعن قرار بگیرند که یکپارچه گوش می‌باشند، تا چه رسد به اینکه لازم بیاید خداوند در مقام دفاع از آن وجود مقدس به «اذن خیر» بودن ایشان اشاره نماید.

ج- آیات شریفه‌ای که مسلمانان را از پذیرش قول دیگران بدون تحقیق و بررسی نهی می‌فرماید. مسلم است پیامبر ﷺ که خود آینه تمام نمای وحی الهی و قرآن ناطقاند، در درجه اول عامل به آیات قرآن کریم هستند. از جمله این آیات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ؛ (حجرات/ ۶) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، بررسی و تحقیق کنید تا مبادا گروهی را به نادانی آسیب رسانید، آن‌گاه از کرده خود پشیمان گردید.»

«فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَاب؛ (زمر/ ۱۷ و ۱۸) پس مژده ده بندگان مرا، آن‌هایی که سخنان را گوش فرا می‌دهند و از بهترین آن‌ها پیروی می‌کنند، آن‌ها هستند که خدا هدایتشان کرده و آن‌ها هستند که صاحبان خرد ناباند.» (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۳۴: ۳۵۰)

۴- آثار الگوگیری از پیامبر ﷺ در هنر شنیدن

از آن جایی که پیامبر ﷺ رهبری جامعه اسلامی را به عهده داشتند، اقتدا به ایشان برای همگان، علی‌الخصوص رهبران و مدیران جامعه، در شیوه مدیریتی لازم و ضروری است. مسلم است که به‌کارگیری شگردهای مدیریتی شخصیتی چون نبی اکرم ﷺ می‌تواند در پیشبرد جامعه نقش بسزایی داشته باشد.

۴-۱- گوش شنوا داشتن و تصمیم‌گیری بهتر

همه ما در مراحل مختلف زندگی به‌طور مرتب در حال تصمیم‌گیری‌های متعددی هستیم که در پیشرفت و ارتقاء ما در زندگی بسیار موثر است. تصمیم‌گیری صحیح، مرهون داشتن اطلاعات صحیح است. اگر انسان برای سخنان دیگران گوش شنوا داشته باشند، اطلاعات به‌نحو درست و کامل به او منتقل می‌شود و در نتیجه توانایی تصمیم‌گیری‌های درست و به‌جا برای افراد محقق می‌شود. هر چقدر موقعیت انسان خطرتر و حساس‌تر باشد، آثار تصمیم‌گیری‌های او در جامعه به‌نحو گسترده‌تری تاثیرگذار خواهد بود. برای یک مدیر، داشتن اطلاعات کامل و همه‌جانبه که قسمت زیادی از آن به‌وسیله شنیدن با دقت محقق می‌شود، می‌تواند آثار مثبت بسیاری در تصمیم‌گیری‌های او ایفا کرده و منابع انسانی و مالی را به نحو شایسته‌تری به کار گیرد.

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که «خاموشی، دری است از درهای حکمت. پس هر که دهان خود را بست، در حکمت بر او گشوده می‌شود.» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۷: ۲۸۸)

۴-۲- گوش دادن و توانایی ایده پردازی

وقتی به سخنان طرف مقابل با جان و دل گوش می‌دهیم، با دریافت نظرات او خلاقیت ما نیز فعال شده و در این حالت ممکن است مطالب و ایده‌هایی به ذهنمان برسد که با تفکر و دقت و مطالعه صرف به این نتایج نمی‌رسیدیم.

۴-۳- گوش دادن و ایجاد وفاداری

با توجه به معنای لغوی «اذن» که سراپا گوش بودن است، مشخص می‌گردد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سخنان همه افراد جامعه از هر قشر و گروهی بودند، با کمال توجه گوش می‌کردند؛ به‌حدی که فرد یقین می‌کرد نقطه‌نظر او از طرف ایشان در دستور کار قرار گرفته است. به این نحو گوش دادن «گوش دادن فعال» می‌گویند. اگر تنها شنیدن صرف بود، سراپا گوش بودن به حساب نمی‌آید.

گاهی اوقات ما با جان و دل به حرف‌های طرف مقابلمان گوش می‌دهیم اما کار خاصی انجام نمی‌دهیم که او متوجه گوش دادن ما شود؛ یعنی هیچ تغییری در چهره و اعضاء و جوارح ما به وجود نمی‌آید که طرف مقابل بداند ما نسبت به صحبت‌های او توجه داریم، گوش می‌دهیم و درک می‌کنیم. در این نوع از گوش دادن با اینکه واقعا گوش می‌دهیم اما به طرف مقابلمان حس خوبی منتقل نمی‌کنیم. چه بسا گاهی ما تنها دنبال فرصتی هستیم که فقط حرف‌های خودمان را بزنیم و به همین خاطر اصلا به گفته طرف روبرو گوش نداده و همواره به‌دنبال فرصتی برای قطع حرف‌های وی هستیم. به این نوع گوش دادن تقریباً بی‌فایده، گوش دادن منفعل می‌گویند.

در مقابل، هنگام گوش دادن فعال علاوه بر اینکه ما دل و جانمان را هم به خدمت گوش دادن گرفته‌ایم، طوری رفتار می‌کنیم که این گوش دادن به فردی که صحبت می‌کند، منتقل شود؛ به‌عنوان مثال گاهی سرمان را تکان می‌دهیم یا در چهره‌مان آثار تعجب یا تاسف هویدا می‌شود. (قرائتی، ۱۳۸۳، ج ۵: ۹۲-۹۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۱۶-۱۸)

آنچه برای یک پیامبر در ایفای نقش پیام‌رسانی بسیار مهم است، جذب و نگهداری افراد در کنار خویش است تا بتواند پیام پروردگار خویش را به‌نحو احسن منتقل نماید. شنیدن موثر و فعال، یکی از عواملی است که گوینده سخن را به طرف شنونده جذب و در کنار او نگه می‌دارد.

برای تبلیغ در دین یا حتی در مرحله پایین‌تر، در رابطه با خانواده و فرزندانمان، خوب شنیدن سخنان آنان می‌تواند عامل موثری در جذب و پایداری آن‌ها در نزد ما باشد و این یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت در امر تبلیغ و تربیت می‌باشد.

۴-۴- گوش دادن و رفع نیاز طرف مقابل

بسیاری از مردم دل‌های آکنده از غم و خاطرات تلخ و مشکلات و نابسامانی‌هایی دارند که آنان را در فشار روحی قرار می‌دهد. در پی دو گوش شنوا هستند که با آن‌ها درد دل کنند و با بازگویی دردمندی‌هایشان، درون خویش را تخلیه کنند. آنکه عطف‌نشان می‌دهد و به شکوه‌های یک دردمند گوش می‌سپارد و خود را علاقه‌مند به شنیدن نشان می‌دهد، با او نوعی همدردی کرده است. این روحیه خوب و بزرگ، ستودنی است.

سی نیل استریت می‌گوید: «هر کسی به فردی نیاز دارد که احساس کند واقعا به حرف‌هایش گوش می‌دهد. وقتی شما آن شنونده باشید، به فرد کمک کرده‌اید.» (خلبانی، ۱۳۹۵: ۲۵)

۴-۵- گوش دادن و رفع تنش

این خصوصیت در پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ باعث می‌شد که حتی مخالفان آرام گیرند و حداقل در مرحله ابتدایی اقدام به عملی برای برانگیختن افکار عمومی ننمایند. وقتی کسی می‌داند که نقطه‌نظر او هرچند مخالف نظر صاحبان منصب باشد، با توجه کامل شنیده می‌شود، کمتر به فکر ایجاد تنش در جامعه می‌افتد و سعی می‌کند انتقاد خود را به اطلاع آنان برساند. از طرف دیگر، شاید این گونه سکوت کردن و گوش دادن، بهترین شیوه خنثی کردن توطئه‌گرانی باشد که می‌خواهند حرف بکشند و سوژه درست کنند. این امر در خانواده و جمع اطرافیان نیز همین تاثیر را در پی دارد. با شنیدن نظرات اطرافیان و فرزندانمان می‌توانیم جامعه و خانواده‌ای آرام و اهل مذاکره و گفتگو داشته باشیم.

۴-۶- گوش دادن نیمی از درمان

مهارت شنیدن در حرفه مشاوره کاربرد فراوان دارد، تا آنجا که عده‌ای از متخصصان بر این باورند که نیمی از درمان و در پاره‌ای از موارد تمامی فرایند درمان در مهارت شنیدن است. (کریمی، ۱۳۷۸: ۷)

بنابراین باید گفت پیامبر با گوش دادن به سخنان افراد جامعه، به‌نحوی به درمان آن‌ها می‌پرداختند.

۴-۷- پذیرفتن عذر دیگران و آرامش درونی

همان‌طور که در قسمت شأن نزول بیان شد پیامبر ﷺ در راستای همین خصوصیت گوش فرا دادن، عذرخواهی افراد را حمل بر صحت می‌نمودند و سریعاً می‌پذیرفتند. بی‌نصیب بودن از روحیه گذشت، موجب تسریع در انتقام،

که از بزرگترین آفات زندگی خانوادگی و اجتماعی است، می‌شود. همسرانی که از لغزش یکدیگر گذشت نکرده، از عیوب هم چشم‌پوشی نمی‌کنند، صفا و صمیمیت کانون گرم خانواده را فدای این صفت ناپسند خویش می‌کنند. عدم پذیرش عذر دیگران، ما را از شفاعت رسول خاتم ﷺ محروم می‌نماید.

«يَا عَلِيُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلِ الْعُذْرَ مِنْ مُتَنَصِّلٍ صَادِقًا كَانَ أَوْ كَاذِبًا- لَمْ يَنْلُ شَفَاعَتِي» (مجلسی، بی‌تا، ج ۷۴: ۴۷)

اما این ادب اسلامی که اهمیت فراوان در تداوم حیاتی پربار و زیبا و آرامش‌بخش دارد، در همه‌ه و هیاهوی روزمرگی به فراموشی سپرده شده و برخی از ما از کاربرد آن غافل شده‌ایم و در درجه اول آرامش خود و همچنین آرامش خانواده و جامعه را با بحث و جنجال بیهوده از بین می‌بریم و عمر را هدر می‌دهیم.

۸-۴- پذیرش عذر دیگران و حفظ کرامت انسان‌ها

در فرهنگ اسلامی کرامت انسانی در درجه بالایی از اهمیت قرار دارد. خداوند متعال و همچنین ائمه اطهار علیهم‌السلام به حفظ کرامت انسانی خویش در برابر دیگران و همچنین ارزش نهندن به کرامت نفس دیگران بسیار سفارش فرموده‌اند: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/ ۷۰) اگر فردی به خاطر اشتباهی که مرتکب شده است، از ما عذرخواهی کند ولی ما عذر او را نپذیریم و او را از نزد خود برانیم، شخصیت او را نزد خودش و دیگران از بین برده‌ایم. در نتیجه او در جامعه به فردی تبدیل می‌شود که کرامت انسانی‌اش را بر باد رفته می‌بیند و دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد. به همین دلیل ممکن است برای خالی شدن از عقده حقارت دست به اعمالی بزند که آرامش جامعه را بر هم بزند.

نتیجه

برای الگوگیری از پیامبر ﷺ باید خصوصیات ایشان را به‌طور دقیق مورد بررسی قرار داد. مهم‌ترین منبع در این زمینه قرآن کریم است. خداوند در آیات متعددی خصوصیات ایشان را بیان نموده است. یکی از این آیات آیه ۶۱ سوره مبارکه توبه است. این آیه شریفه نحوه صحیح کاربرد صفت «اذن» بودن برای پیامبر اکرم ﷺ را به تصویر می‌کشد.

عبارت «أَذُنٌ خَيْرٌ» بین دو معنا یکی «شنوده خیرها بودن» و دیگری «شنونده خوب و خیر بودن» اختلافاتی به چشم می‌خورد. بیشتر اهل سنت یا تنها به ذکر هر دو معنا پرداخته‌اند و یکی از آن دو را به‌عنوان نظر برگزیده خود بیان نموده‌اند یا معنای اول را به‌عنوان معنای مختار انتخاب کرده‌اند. در حالی که مفسران شیعه بیشتر در معنای اول نظر داشته‌اند و پیامبر اکرم ﷺ را طبق

این آیه شریفه گوشه‌گوشی برای شنیدن همه سخنان می‌دانند اما شنیدنی که خیر امت و جامعه در آن است.

در شأن نزول این آیه شریفه نیز در بیشتر نقل قول‌ها بین مفسران شیعه و اهل تسنن اتحاد نظر وجود دارد ولی تعدادی از مفسران شیعه به نقل دو روایت می‌پردازند که طبق بررسی به عمل آمده یکی از آنها فاقد سند متقن بوده و دلالتی قابل نقد دارد ولی دیگری که قسمتی از خطبه الغدیر می‌باشد صحیح بوده و جای شبهه‌ای در آن نیست. تنها نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که شأن نزول در این روایت برای تعیین یکی از مصادیق است و معنای آیه شریفه را منحصر در مورد ذکر شده نمی‌کند.

با الگوگیری از پیامبر ﷺ که شنونده فعال برای سخنان افراد و حتی مخالفین خود بودند، می‌توان در جذب افراد موفقیت بیشتری حاصل کرد و همچنین مانع ایجاد تنش در جامعه شد و همچنین با پذیرش عذرخواهی خطاکاران، زمینه را برای توبه و حفظ کرامت انسانی آنان فراهم آورد ولی در مقام عمل با ذکاوت و دوراندیشی تنها به سخنانی جامه عمل پوشانید که به صلاح فرد و در نتیجه جامعه مسلمین است.

اختلاف	نظرات	نظر مختار	دلایل
معنای عبارت «أَذُنٌ خَيْرٌ»	شنونده خیرها (بیشتر اهل تسنن)	شنونده‌ای که خیر است	۱- معنای حرف جر «لام» در للمومنین ۲- فضای کلی آیه شریفه ۳- آیات دیگری که امر به بررسی در سخنان می‌دهد.
شأن نزول	روایت عبد الله بن نبیل روایت درباره علی <small>ع</small> (فقط در تفاسیر شیعه)	عدم قبول روایت قبول روایت	ضعف سند و دلالت اتقان سند و دلالت (اما در مقام بیان مصداق نه انحصار)

منابع

* قرآن کریم.

۱. اندلسی، ابن عطیه، ۱۴۲۲ق.، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۲. بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ق.، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت.
۳. بحرانی اصفهانی، عبدالله، [بی تا]، عوالم العلوم و المعارف، [بی جا]، قم، موسسه امام مهدی علیه السلام.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۳، تفسیر تسنیم، قم، اسراء.
۵. حسینی شیرازی، سید محمد، ۱۴۲۴ق.، تقریب القرآن الی الازدهان، بیروت، دار العلوم.
۶. خطیب، عبدالکریم، [بی تا]، التفسیر القرآنی للقرآن، [بی جا]، [بی نا].
۷. خلبنای، سعید، ۱۳۹۴، مهارت‌های مدیریت ارتباطات و گوش دادن موثر، سومین کنفرانس بین المللی پژوهش‌های نوین در مدیریت، اقتصاد و حسابداری، تهران.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق.، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم.
۹. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ق.، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی.
۱۰. سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ق.، الدر المنثور فی تفسیر المنثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۱۱. شبانی، محمد بن حسن، ۱۴۱۳ق.، نهج البیان عن کشف المعانی القرآن، تهران، بنیاد دایره المعارف اسلامی.
۱۲. طباطبایی، محمد حسین، ۱۴۱۷ق.، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق.، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد، مرتضی.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، [بی تا]، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۵. عروسی حویزی، عبد العلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق.، نور الثقلین، چاپ چهارم، قم، انتشارات اسماعیلیان.

۱۶. فخر الدين رازى، ابو عبد الله محمد عمر، ۱۴۲۰ق.، مفاتيح الغيب، بيروت، دار احياء التراث العربى.
۱۷. قرائتى، محسن، ۱۳۸۲، تفسير نور، چاپ يازدهم، تهران، مركز فرهنگى درس هاى از قرآن.
۱۸. قمى، على بن ابراهيم، ۱۳۶۷، تفسير قمى، قم، دارالكتاب.
۱۹. قمى مشهدى، محمد بن محمد رضا، ۱۳۶۸، تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى.
۲۰. كاشانى، ملافتح الله، ۱۳۳۶، تفسير منهج الصادقين فى الزام المخالفين، تهران، كتابفروشى محمدحسن علمى.
۲۱. كريمى، عبدالعظيم، ۱۳۷۸، تعليم و تربيت راز و رمز شنيدن و گوش فرا دادن، مجله رشد معلم، شماره ۱۴۳.
۲۲. مجلسى، محمد باقر، ۱۴۰۴ق.، مرآه العقول فى شرح اخبار آل الرسول ﷺ، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
۲۳. مصطفوى، حسن، ۱۳۶۰، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب.
۲۴. مكارم شيرازى، ناصر، ۱۳۷۴، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه.
۲۵. ملاحويش آل غازى، عبد القاهر، ۱۳۸۲، بيان المعانى، دمشق، مطبعه الترقى.

جامعیت قرآن در حمایت از حقوق مادی زن

شهناز بانو*

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن. مدرسه عالی بنت المصطفی

میناسادات حسینی

طلبه سطح ۴ تفسیر تطبیقی - مدرس گروه علوم قرآن. مدرسه عالی بنت المصطفی

چکیده

قرآن کریم کتاب الهی و تبیین‌کننده هر چیزی است. هر آنچه برای سعادت انسان لازم است، دارد. یکی از آن موارد، حقوق انسان‌ها از جمله حقوق زنان در ابعاد مختلف است که از مسائل مهم و مطرح در قرون اخیر می‌باشد. شناخت زن و حقوق مربوط به او، در حقیقت شناخت انسان و کرامت اوست؛ چراکه زن به‌عنوان عنصر اصلی در خانواده و اجتماع می‌تواند عامل مهمی در استحکام نظام خانواده و جامعه باشد. مقایسه آیات قرآن در زمینه حقوق زن با دوران جاهلیت که برای زنان ارزش و حقی قائل نبودند و با آنان مانند شیء و کالا رفتار می‌کردند، روشن می‌کند با ظهور اسلام، ارزش واقعی زن به او برگردانده شد؛ به‌ویژه که بر اساس جامعیت و جهانی بودن قرآن کریم، می‌توان ادعا کرد که استواری و جامعیت آیات قرآن در مسائل زنان نیز به‌طور کامل، ملموس و مشهود است. از همین رو، پژوهش حاضر برای تبیین جامعیت قرآن در این زمینه، سعی کرده است با روش توصیفی-تحلیلی، آداب و رسوم جاهلی را با فرهنگ قرآنی مقایسه نموده و بر اساس آیات متعددی بیان کند زن نیز مانند مرد، حقوقی مادی دارد که باید محترم شمرده شود، هرچند برخی از این حقوق به‌سبب مناسبات طبیعی زن متفاوت است. فراتر از آن، زن می‌تواند الگوی مناسبی برای همه زنان و مردان باشد. در هیچ جای قرآن برای حقوق زن کم و کاستی وجود ندارد، بنابراین اگر احکام و قوانین محدودکننده‌ای هم بوده، به‌معنی کاستن کرامات زن، نادیده گرفتن توانایی او در اجتماع و سیاست و از سر تبعیض و ناروایی نیست، بلکه به‌خاطر رعایت تناسب طبیعی در بخش مسئولیت‌ها و حمایت از گوهر وجودی زن است. در

هیچ کدام از منصب‌های حکومتی و اجرایی شرط مرد بودن ذکر نشده است و زنان می‌توانند در عرصه‌های گوناگون اجرایی و حکومتی وارد شوند. بر خلاف ادعای دشمنان، اسلام در مسائل اجتماعی و سیاسی همچون مسائل دیگر، به حقوق زن توجه خاص نموده و دخالت زنان را در تمام فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی جایز می‌داند؛ فقط از موارد نادری مانند قضاوت و مرجعیت که با طبع لطیف و احساسات ظریف او تناسب ندارد، منع شده‌اند.

کلیدواژه: جامعیت قرآن کریم، حقوق مادی زن، حقوق معنوی زن.

مقدمه

هر انسانی طالب سعادت است و برای رسیدن به این امر باید قرآن را نقشه راه خود قرار دهد تا به سرمنزل سعادت برسد؛ زیرا قرآن کریم جامعیت دارد و جهانی است؛ بدین معنا که برای یک زمان و مکان خاص نیست. خداوند در قرآن تمام اصول، قواعد و قوانین کلی زندگی بشر را که برای رسیدن به سعادت او لازم است، بیان کرده است. این امر با دقت در موضوعات مختلف قرآن، به‌خوبی نمایان است، به‌ویژه اگر این قوانین و اصول قرآنی با دوران جاهلیت پیشین یا مدرن مقایسه شود. یکی از این مسائل، حقوق زن است. در دوران جاهلیت و قبل از اسلام، زنان از کوچک‌ترین حقوق خود محروم بودند و به‌تصریح آیات قرآن و شواهد تاریخی، پدران آن‌ها به‌راحتی در بدو تولدشان، آن‌ها را زنده به گور می‌کردند. با نزول آیات قرآن به‌صورت جامع و کامل در حمایت از حقوق زن، آداب و رسوم جاهلی در این زمینه بی‌رنگ و محو شد. مگر ممکن است چنین کتاب جامعی که خدا برای سعادت بشریت تا ابد قرار داده، درباره مسأله‌ای با این میزان از اهمیت سخنی نگفته باشد؟! یا سخن ناقص گفته باشد؟!

کتاب الهی قرآن، هر آنچه برای سعادت انسان‌ها لازم هست، بیان نموده است، مربوط به یک زمان خاص نیست، بنابراین جامع و جهان‌شمول، در نتیجه جاودانه است. بررسی موضوعات مختلف در قرآن این نکته را اثبات می‌کند. یکی از این مسائل مهم، حقوق انسان‌ها از جمله حقوق زن، در روابط فردی و اجتماعی است که از ابتدا تا کنون مورد توجه ادیان و مذاهب مختلف به‌ویژه قرآن کریم بوده و هست. دقت در نگاه همه جانبه قرآن به حقوق مادی زنان، یکی از موضوعاتی است که رویکرد جامعیت این کتاب الهی را اثبات می‌کند.

با توجه به چالش‌های بسیار در مورد قرآن و نیز مسائل زنان در عرصه بین‌الملل جهان امروز و اثرات آن بر مسائل دیگر، بررسی حمایت‌های جامع

قرآن از حقوق زنان، راهکاری مهم و ضروری در حل این چالش‌هاست تا از یک سو، جامعیت قرآن کریم به‌عنوان معجزه پیامبر خاتم اثبات شود که بدون افراط و تفریط و با تکیه بر اصل واقع‌نگری و هدفمندی، حاوی مسائل مهم زندگی انسان است و از سوی دیگر، حمایت همه جانبه قرآن از نظام حقوق مادی زنان برای امور مهمی مانند ثبات خانواده و اجتماع و... روشن گردد. از همین رو، نوشتار حاضر درصدد است به تبیین رویکرد جامع‌نگر قرآن کریم درباره حقوق مادی زن بپردازد.

با توجه به اهمیت بحث جامعیت قرآن کریم و مسائل زنان، آثار زیادی در این موضوع وجود دارد.

برخی از آثار مربوط به جامعیت قرآن عبارت‌اند از:

«تحلیل دیدگاه مفسران معاصر پیرامون جهانی بودن قرآن» پایان‌نامه‌ای از معصومه بتول عابدی مرام که علاوه بر بیان دیدگاه‌های مختلف در مورد جهانی بودن قرآن، نتایج نپذیرفتن این مسأله را تبیین کرده است.

کتاب «قرآن و مسأله زن» اثر مهدی مهریزی است که درصدد تبیین رویکرد کلی قرآن به زن و بررسی چالش‌هایی از این حوزه است. کتاب «زن در قرآن» نوشته حسین بستان (نجفی) که به جایگاه زن، نقش زن در خانواده از جمله نقش همسری و... پرداخته است. مقاله «بررسی تطبیقی حقوق زن در قرآن و اعلامیه جهانی حقوق بشر» از علی اصغر کاظمی‌زند و... که مقایسه تطبیقی بین محتوای آیات قرآن و مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر در رابطه با زنان و جایگاه حقوقی و اجتماعی آنان، انجام داده است. مقاله «قرآن کریم و حقوق زنان» از انجمنی درصدد بیان حقوق فردی، اجتماعی و خانوادگی برآمده است اما نه با رویکرد جامعیت قرآن در حمایت از حقوق مادی زن در برابر نگاه جاهلیت.

۱- مفهوم‌شناسی

بررسی برخی مفاهیم مؤثر در این پژوهش ضروری است:

۱-۱- جامعیت قرآن در لغت و اصطلاح

بین معنای جامعیت در لغت و جامعیت قرآن در اصطلاح، رابطه نزدیکی وجود دارد:

الف) جامعیت در لغت به‌معنای فراگیری، وضع یا کیفیت جامع بودن (صدری افشار، ۱۳۸۱، ج ۱: ۳۹۰) همچنین به‌معنی جامع و کامل و فراگیر بودن، در زمینه‌های گوناگون علمی و فرهنگی دارای اطلاع بودن یا از جهت علمی و فرهنگی و اخلاقی، ویژگی‌های لازم را داشتن، آمده است. (انوری، ۱۳۸۶: ۳۸۱)

ب) «جامعیت قرآن» در اصطلاح بر اساس معنای لغوی جامعیت، نیز از اصطلاحاتی است که بر بیانگری قرآن بر هر چیزی اطلاق شده است و در ارتباط نزدیک با مقوله «قلمرو دین» است و در کلام جدید از آن به‌عنوان قلمرو دین یاد می‌شود. (سیوطی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۱۵۰)

برخی معتقدند «جامعیت قرآن» یعنی در قرآن از هیچ نکته‌ای غفلت نشده و همه چیز را در خود دارد و هر آنچه مورد نیاز انسان است، در قرآن هست؛ چه نیازهای دینی انسان چه نیازهایی که وصف دینی ندارند. (کریمی، ۱۳۹۰: ۳۸۴) شواهد و دلایل مستقیم و غیرمستقیمی وجود دارد که نشان می‌دهد پیام قرآن، مخصوص گروه و منطقه‌ای خاص نیست، بلکه جهان شمول و هدیه الهی برای تمام بشر بوده است؛ شواهد و دلایل مستقیمی مانند جهانی بودن قرآن؛ دلایل و شواهد غیر مستقیمی مربوط به جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام ﷺ که با واسطه بر جهانی بودن قرآن کریم دلالت می‌کند. (کریمی، ۱۳۴۸: ۱۰۵)

۱-۲- حق در لغت و اصطلاح

الف) حق در لغت به معنی ثابت و ضد باطل است. (ابن فارس، ۱۳۹۹ق: ۲۴۳) در آیاتی از قرآن نیز به معنای ثابت و حتمی آمده است. در آیاتی نیز معنای احقاق حق است: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»؛ (انفال / ۸) احقاق حق و ابطال باطل، ثابت کردن حق و روشن کردن باطل است؛ یعنی تا خدا حق را اثبات و باطل را آشکار نماید. (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۵۸)

راغب می‌گوید اصل حق به معنی مطابقت و موافقت است؛ چنان که به حفره‌ای که پاشنه در، در آن قرار می‌گیرد و می‌چرخد حق الباب و به محل اتصال دو استخوان، حُق می‌گویند. (جوهری، ۱۴۰۷ق: ۲۴۳)

ب) حق در اصطلاح قرآنی: در قرآن واژه حق ۲۴۷ بار، در معانی مختلف به کار رفته است. حدود ده درصد آن، مربوط به حق به مفهوم حقوقی می‌باشد. در موارد دیگری، معنایی دیگر از آن اراده شده است. (مصباح یزدی، ۱۳۹۲: ۱۵۹) ج) حق در اصطلاح حقوقی عبارت است از اقتداری که قانون به افراد می‌دهد تا عملی را انجام دهند، آزادی عمل، رکن اساسی حق در این تعریف می‌باشد؛ یعنی آدمیان در انجام و عدم آن آزاد هستند. (امامی، بی‌تا، ج ۱: ۱۲۵)

۱-۳- جاهلیت در لغت و اصطلاح

حمایت‌های قرآن از حقوق زن با آداب جاهلی رایج در آن زمان، ارتباطی تنگاتنگ دارد.

الف) جاهلیت در لغت به معنای نادانی است. در بیشتر آیات قرآن، نیز

به معنی سفاقت و بی‌اعتنائی استعمال شده است؛ مانند: «وَأِلَّا تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف / ۳۳)

مقصود آن است که به زنان میل کرده و در زمره کسانی می‌گردند که سفیه‌اند و به حقائق بی‌اعتنا هستند. در اینگونه آیات و نظائر آن، حمل کردن به عدم علم، غلط است؛ وانگهی عدم علم در بیشتر موارد عذر است، حال آنکه این کلمه بیشتر در مقام عذر و عقوبت آمده است. البته در آیه «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ» (بقره / ۲۷۳) منظور عدم علم است. (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۸۱)

ب) جاهلیت در اصطلاح: جاهلیت از مفاهیم مصطلح در اسلام و نامی است که به حالت فکری مردم عرب پیش از اسلام داده شده است. این واژه در قرآن هست، اگر چه تفاسیر متفاوتی برای آن بیان گردیده است، مورخین نیز این واژه را برای اشاره به جامعه عربستان پیش از اسلام به کار می‌برند. (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۴۶)

در قرآن کریم نیز این واژه با کلمات دیگری به کار رفته است که همه نشان از نکوهش و مذمت آن است: «ظن الجاهلیه» (ال عمران / ۱۵۴) «حکم الجاهلیه» (مائده / ۵۰)، «تبرج الجاهلیه الاولى» (احزاب / ۳۳) «حمیه الجاهلیه» (فتح / ۲۴)

۱-۴- حمایت در لغت و اصطلاح

الف) حمایت در لغت عبارت است از نگاهبانی، پناه، دستگیری، حفاظت، یاری، نصرت، اعانت، تقویت، هواداری، طرفداری، نگاهداری و پشتیبانی. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۲۵)

ب) حمایت در اصطلاح: معنای اصطلاحی «حمایت» طرفداری، کمک و یاری، پشتیبانی، جانبداری، نگاهبانی و هواخواهی (خداپرستی، ۱۳۷۶: ۵۴۶) است که همسو با معنای لغوی آن می‌باشد.

واژگانی مانند عون، نصر، دفاع و... در قرآن به‌طور صریح بر این معنا دلالت دارند و البته در بسیاری از آیات چنین واژگانی به کار نرفته است اما مفهوم حمایت را منتقل می‌کند؛ مانند آیات مربوط به حقوق زن.

در این زمینه آیات و روایاتی وجود دارد؛ از جمله «شما مؤمنان یکدیگر را در نیکوکاری و تقوای پیشگی یاری دهید و در گناه و تجاوز به یکدیگر کمک نکنید.» (مائده / ۲)

۲- جامعیت قرآن کریم در حمایت از حقوق مادی

یکی از راه‌هایی که می‌تواند جامعیت قرآن را اثبات کند، بررسی مسائل و موضوعات جزئی و خاص است، به‌ویژه اگر آن مسائل، از موضوعات مبتلابه و ملموس زندگی، به‌خصوص در عصر کنونی باشد. بررسی دیدگاه قرآن در مورد

حقوق زن یکی از موضوعات مهمی است که جامعیت قرآن و اهمیت اسلام به جایگاه و مقام زن را نشان می‌دهد که چگونه در جامعه عرب جاهلی عصر نزول قرآن کریم، از حقوق زن با حمایتی همه جانبه در زمینه حقوق مادی او، از جایگاه زن دفاع کرد. آیات فراوانی با نگاه اصلاحی، تعدیلی، تأسیسی و... در این زمینه وجود دارد.

در جاهلیت مدرن نیز آگاهی از این نگاه جامع قرآن به زن و حقوق او نیازی ضروری است تا نقشه‌ها و تهمت‌های دشمنان به اسلام در این زمینه نقش بر آب شود. لذا در ادامه، جامعیت قرآن در زمینه حمایت از حقوق مادی زن در ابعاد حقوق شخصی- خانوادگی، حقوق سیاسی- اجتماعی و اقتصادی-قضائی تبیین خواهد شد. سعی بر آن است در موارد حقوق قرآنی که خلاف آن در جاهلیت وجود داشته، به شواهد دوران جاهلیت نیز اشاره شود تا جایگاه و اهمیت حمایت جامع قرآن در آن فضا نیز روشن شود.

منظور از حقوق مادی، حقوقی است که به جنبه‌های ظاهری و محسوس و جسمانی زندگی زن مربوط است. دقت در هر یک از اقسام چهارگانه حقوق مادی زن، جامعیت قرآن کریم در حمایت از حقوق مادی زن را نشان خواهد داد.

۱-۲- حقوق شخصی و خانوادگی

ابتداییترین حقوق مادی زن، حقوق شخصی و خانوادگی اوست که در دوران جاهلیت، زنان از آن محروم بودند و در حق آنها ظلم می‌شد. اعراب جاهلی برای زنان نه استقلال در زندگی قائل بودند نه حرمت و شرافتی، تنها برای خانه و خاندان حرمت قائل بودند.

۱-۱-۲- حقوق شخصی زن

منظور از حقوق شخصی زن، آن دسته از حق‌هایی است که فارغ از نسبت آنها با افراد یا موضوعات دیگر، به جنبه فردی زندگی مادی زن برمی‌گردد؛ مانند حق حیات و زندگی.

۱-۱-۱-۲- حق حیات و زندگی

حق حیات و زنده بودن از اولین و ابتدایی‌ترین حقوق هر موجود زنده‌ای است، چه رسد به این که انسان باشد اما متأسفانه در جاهلیت چنین نبود. برای درک میزان تأثیر تعالی‌بخش قرآن و اسلام در وضع و حالت زنان، بهترین راه بررسی محیط جاهلیت است تا مشخص شود وضع زنان در آن زمان چگونه بوده است و بعد از اسلام چگونه شده است؟

خداوند در کلامش، این حکم ظالمانه و شقاوت‌آمیز غیرانسانی را با صراحت هر چه بیشتر محکوم کرده، می‌گوید: «چه بد حکم می‌کنند؟!» (مکارم

شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۵۷۶) و با این بیان، بر این پندار نادرست خط بطلان می‌کشد. عامل زنده به گور کردن دختران در آن دوران یا این تفکر اشتباه بود یا ترس از فقر بود. (طبرسی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۵۵۶)

در ذیل آیات سوره نحل روایتی از امام صادق علیه السلام وارد شده است که می‌فرمایند: «آن‌گاه که [پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ولادت فاطمه علیها السلام بشارت داده شد، به اصحاب نگریست و آثار کراهت در چهره آن‌ها مشاهده کرد، فرمود: «شما را چه می‌شود؟! [این دختر] گلی است که من آن را می‌بویم و خدا روزی او را می‌دهد.» (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱: ۶۱)

قرآن در سوره تکویر نیز ضمن بیان احوالات آستانه قیامت در مورد دختران زنده به گور شده می‌فرماید: «وَ إِذَا الْمَوْؤُدهُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؛ (تکویر/ ۸-۹) چون از دختر زنده به گور شده پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده است؟!» این امر یکی از حوادث رستاخیز است که از آنان سؤال می‌شود. در حقیقت، مسئول قتل این دختر پدر اوست تا انتقام وی را از او بگیرند اما در آیه، مسئول را خود آن دختر دانسته و می‌فرماید از خود او می‌پرسند به چه جرمی کشته شد؟ این هم نوعی تعریض و تویخ است از قاتل آن دختر و هم زمینه‌چینی است برای این که آن دختر جرأت کند و از خدای تعالی بخواهد که انتقام خون او را بگیرد، و آن‌گاه خدای تعالی از قاتل او سبب قتل او را بپرسد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۲۱۴)

شروع این عمل زشت در جاهلیت از آنجا بود که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتفاق افتاد، گروه فاتح، دختران و زنان گروه مغلوب را اسیر کردند، پس از مدتی که صلح برقرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود بازگردانند ولی بعضی از آن دختران اسیر با مردانی از گروه غالب ازدواج کرده بودند، آن‌ها ترجیح دادند که در میان دشمن بمانند و هرگز به قبیله خود باز نگردند. این امر، بر پدران آن دخترها سخت گران آمد و مایه شماتت و سرزنش آن‌ها گردید، تا آنجا که بعضی سوگند یاد کردند که هر گاه در آینده دختری نصیبشان شود او را با دست خود نابود کنند تا به دست دشمن نیفتد. وحشتناک‌ترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس و حفظ شرافت و حیثیت خانواده انجام می‌گرفت، و عاقبت این بدعت زشت و ننگین مورد استقبال گروهی واقع شد. اسلام به همه این فجایع و جنایات وحشتناک پایان داد و به زن شخصیتی عطا کرد که در تاریخ سابقه نداشت. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱۱: ۲۷۳)

بر اساس آیات یاد شده و ردّ کردن پندار و رفتار باطل جاهلی در مورد

نگ دانستن دختر و زنده به گور کردن او، روشن می‌شود قرآن حق حیات مادی و ظاهری را به‌عنوان اساسی‌ترین حقوق شخصی برای دختر مانند پسر محترم شمرده است و نقشی اساس در احیای ارزش زن و مقام او ایفا کرده است. با نهایت تأسف این نگاه و رفتار جاهلی به اشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می‌کند. تحقیر و در هم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود و مادر را تنها ظرفی برای نگاهداری و پرورش جنین، محسوب می‌کرد؛ چنان‌که در شعر معروف جاهلی منعکس است: «فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند * و اما فرزندان دختران ما پسران مردان بیگانه‌اند» متأسفانه هنوز در جوامع اسلامی، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد و هنوز کم نیستند خانواده‌هایی که از تولد پسر خوشحال و از تولد دختر ناراحت می‌شوند و لاقول تولد پسر را بر دختر ترجیح می‌دهند. البته ممکن است شرایط خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با وضع زنان در جوامع کنونی یکی از علل اینگونه عادات و رسوم غلط باشد ولی هر چه هست باید عموم مسلمانان راستین با این طرز فکر مبارزه کنند و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن را بسوزانند. اسلام نمی‌پسندد بعد از چهارده قرن، پیروانش به افکار جاهلی بازگردند و این یک نوع جاهلیت ثانوی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱۱: ۲۷۷-۲۷۵)

۲-۱-۲- حقوق خانوادگی زن

قرآن نه‌تنها حق حیات، بلکه سایر حقوق زن را نیز در جامعه جاهلی آن روز، زنده کرد؛ از جمله در حمایت از حقوق خانوادگی برای زن که از مهم‌ترین جایگاه‌ها برای زن است، بسیاری از آداب و رسوم جاهلی را لغو و باطل اعلام کرد و مسائلی را پایه‌گذاری کرد که توجه به مقام و شأن زن را نشان دهد. حمایت قرآن در حقوق مادی خانوادگی زن، با تبیین احکامی در مورد حق مهریه، نفقه، ارث و... جلوه‌گر است که در نسبت با اعضاء خانواده، این حقوق معنا می‌یابد.

بشر در آن روزها درباره زن دو طرز تفکر داشت:

یکی این که زنان را مثل حیوان می‌دانست و دیگر این که زنان را ضعیف‌ترین انسان در انسانیت می‌دانست. انسانی که مردان، یعنی انسان‌های کامل در صورت آزادی، از شر و فساد او در امان نیستند، به همین جهت باید همیشه در طبیعت مردان بماند. دیدگاه اول با سیر اقوام وحشی و دیدگاه دوم با روش اقوام متمدن آن روز تناسب دارد. این طرز تفکر وجود داشت که زن موجودی ضعیف است و توانایی اداره خود را ندارد و نیز موجودی خطرناک است

که باعث شر و فساد است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۳۶ و ۴۰)

قرآن با نگاه جامع، از جنبه‌های مختلف حقوق مادی زنان در خانواده حمایت کرد و حقوق از دست رفته را به آنان برگرداند. برخی از این موارد بر اساس آیات عبارت‌اند از: حق مهریه، حق نفقه، حق ارث.

۲-۱-۲-۱- حق مهریه

نگاه ابزاری و تحقیرآمیز جاهلیت به زن، حتی در روابط خانوادگی نیز مشهود است. قرآن کریم برای رفع این نگاه ابزاری به زن در نقش همسری در خانواده، مهریه را به‌عنوان یکی از حقوق برای تحقق رابطهٔ زوجیت قرار داد؛ «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» (نساء/ ۴) (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۱۵۲)

قرآن با بیان زیبا، مردان را دعوت کرده که بدون رنجش و با کمال آرامش، مهریه آنان را به‌طور کامل به‌عنوان عطیه الهی بپردازند.

اگر بعضی برای «مهر» تفسیر غلطی کرده‌اند و آن را یک نوع «بهای زن» پنداشته‌اند، ارتباطی با قوانین اسلام ندارد؛ زیرا در اسلام «مهر» به هیچ وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد. بهترین دلیل آن همان صیغه ازدواج است که در آن رسماً «مرد» و «زن» به‌عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده‌اند و مهر یک چیز اضافی و در حاشیه قرار گرفته است. به همین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند، عقد باطل نیست، درحالی‌که اگر در خرید و فروش و معاملات، اسمی از قیمت برده نشود، مسلماً باطل خواهد بود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۷۳-۳۷۴)

در فضای دوران جاهلی که گاهی شوهران برای فرار از پرداختن حقوق مالی همسران یا بازپس گرفتن آن، زنان را می‌آزردند، خدای سبحان مردان را از این کار زشت بازداشته و پس از امر به پرداخت کامل و محترمانه حقوق زنان؛ «وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً» به شوهران می‌فرماید: اگر همسران با رضایت قلبی خود و بی‌هیچ گونه شک و شبهه‌ای در دل، مقداری از مهریه یا همه آن را ببخشند، برای شوهر حلال و گواراست؛ «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» بخشش گاهی با رضایت عمیق قلبی همراه نیست و بر اثر عواطف و احساسات زودگذر است، از این رو می‌فرماید: اگر بخشش زنان با رضایت قلبی و طیب نفس بود... حرف «عن» نیز که برای تجاوز به کار می‌رود، نشان گذشت و رضایت واقعی همسر است.

اگر «من» در (منه) برای تبعیض باشد، تذکری به زنان است که همه مهریه خود را نبخشند. (آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۷: ۳۰۶-۳۰۵) برخی مردان از این بخشش زن سوء استفاده می‌کردند و مهریه او را مهریه زن دیگری قرار می‌دادند. در آیه ۲۰

سوره مبارکه نساء از این عمل به شدت نهی شده است: «وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَأَنْتُمْ إِحْسَانٌ فَغَيْرُوا فَإِنْ تَأَخَّذُوا مِنْهُ شَيْئًا فَاتَّخِذُوا مِنْهُ بِهَتَانَا وَإِنَّمَا مَبِينَا» (جرجانی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۳۳۱)

در انتهای آیه، در مورد این کار با حالت توبیخ می‌فرماید: «أَتَأْخِذُونَهُ بِهَتَانَا وَ إِنَّمَا مَبِينَا» یعنی اصل عمل، ظلم و گناه است و متوسل شدن به یک وسیله ناجوانمردانه و غلط، گناه آشکار دیگری است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۸۵)

استفهام انکاری در این فراز می‌رساند، آنچه از آن‌ها می‌گیرید، باطل و ظلم و گناهی واضح است و معنای آن این است که آیا با انکار اینکه زن مالک آن مال است، مال را از او می‌گیرید؟ این انکار، بهتان شمرده می‌شود؛ زیرا شوهر وقتی که بناحق، منکر مالکیت زن می‌شود، در حقیقت دروغ و تهمت بسته است. (طبرسی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۴۱)

بنابراین مهریه، ملک زن است و بر مرد واجب است آن را بپردازد؛ چه اراده تبدیل داشته باشد یا نداشته باشد. ندادن تمام یا مقداری از آن، همچنین پس گرفتن همه یا بخشی از آن حرام است و مرد بی‌اجازه زن نمی‌تواند در مهری که عین باشد، تصرف کند. بر همین اساس، تصرف در مهریه همسر اول حرام است؛ خواه مرد برای تصرف در تمام یا بخشی از مهریه، زن را به بدنامی متهم کند یا نه و خواه در صدد تبدیل باشد یا خیر. (املی، ۱۳۸۹، ج ۱۸: ۱۷۴)

۲-۲-۱-۲- حق نفقه

در میان عرب جاهلیت، مرد خود را مالک زن و زن را در خدمت خود می‌دانست. همان‌طور که مالک حیوان است و ناچار است مخارج ضروری حیوانات مملوک خود را بپردازد تا این حیوان به او سواری دهد و برایش بارکشی کند، ناچار است مخارجی هم برای زن صرف کند. (فتاحی‌زاده، ۱۳۸۶: ۵۸)

ولی قرآن کریم در حمایت از حق زن در خانواده، نفقه را به‌عنوان یک واجب بر عهدهٔ مرد مطرح می‌کند و می‌فرماید: «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ...» (طلاق / ۷) هر مردی باید نفقهٔ همسرش را به اندازهٔ توانایی خود بدهد.

دو نوع انفاق بر افراد واجب است: انفاق حقی و انفاق حکمی که جنبه حق دارد. انفاق مرد به همسرش، حقی است و زن می‌تواند آن را در هر صورت مطالبه کند اما انفاق واجب پدر به فرزند، حکمی است که بهره‌ای از حق دارد. پس انفاق با نفقه فرق جوهری دارد. نفقه، ویژهٔ زوجه است که بر عهده زوج است ولی انفاق به اقارب، به غیر از زوجه اختصاص دارد. اگر شوهر خرج همسر را نداد، بر عهده او به‌صورت دین باقی می‌ماند و حاکم می‌تواند او را در

صورت امتناع از پرداخت، وادار کند لیکن اگر پدر هزینه فرزند را تامین نکرد، حقی بر عهده او نیست. از این رو، اگر زن حق خود را ساقط کرد، از ذمه شوهر ساقط می‌شود. از سوی دیگر، اگر زمانی مرد به هر دلیلی توانایی پرداخت نفقه را نداشته باشد، زن می‌تواند با طی کردن شرایطی خاص از حق طلاق برخوردار شود. (آملی، ۱۳۸۹: ۹۳)

در واقع نفقه چیزی است که زن برای زندگی معمولی و متعارف خود بدان نیازمند می‌باشد. مرد در پیمان زناشویی مکلف است چنین هزینه‌ای را حمل کند و البته اسلام نسبت به پرداخت هزینه، مراعات اصل اعتدال را نموده و استطاعت مالی مرد را نیز در نظر گرفته است. امام رضا علیه السلام در حدیثی فرمودند: مرد در صورت داشتن قدرت مالی در مخارج زن و فرزند توسعه دهد؛ زیرا خودداری از این امر، ممکن است موجب سلب نعمت گردد. (عاملی، ۱۳۸۶، ج ۱۵: ۲۲۵)

وصول نفقه به دو شکل صورت می‌گیرد:

الف. زن در خانه شوهر برحسب عرف و عادت زندگی می‌کند و هزینه زندگی‌اش شامل طعام و غیره را مرد تامین می‌نماید.

ب. زن نفقه خود را روزانه مطالبه می‌کند و شوهر نفقه یومیه را جداگانه به وی تسلیم می‌نماید. درباره کیفیت پرداخت نفقه مرد به زن، اسلام تأکید فراوانی دارد و مرد را به بهترین شکل پرداخت توصیه نموده و برای تشویق به رعایت آن، تهیه نفقه در اسلام به منزله جهاد در راه خدا دانسته شده است. امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «وَأَعْلَمُ أَنَّ نَفَقَتَكَ عَلَى نَفْسِكَ وَ عِيَالِكَ صَدَقَةٌ وَ السَّكَّادُ عَلَى عِيَالِهِ مِنْ حَلِّ كَالْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۱۰۱: ۷۲)

۲-۱-۲-۱- حق نفقه در خوراک و پوشاک

از جمله مصداق نفقه زن که بر عهده مرد است، نفقه در خوراک و پوشاک و مسکن است. در زمان جاهلیت، زنان از حق خوراک و مسکن محروم بودند، از همین رو، به آن‌ها مسکن و خوراک خوبی داده نمی‌شد اما بعد از اسلام، قرآن این حق مادی زن در خانواده را بیان می‌کند و می‌فرماید: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كَسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَ لَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ ...» (بقره/ ۲۳۳) مادرانی که می‌خواهند شیر دادن را به فرزندان خود کامل سازند، دو سال تمام شیرشان بدهند. خوراک و لباس آنان، به‌وجهی نیکو، بر عهده صاحب فرزند است و هیچ کس بیش از قدرتش مکلف نمی‌شود. نباید هیچ مادری به‌خاطر فرزندش زینتی ببیند و هیچ پدری

به‌خاطر فرزندش و قیّم نیز چنین بر عهده دارد...»

این آیه در واقع ادامه بحث‌های مربوط به مسائل ازدواج و زناشویی در سوره بقره است و جزئیات مسأله نفقه مادر را در ضمن مسائل رضاع بیان می‌کند. در اینجا تعبیر به «الْمَوْلُودِ لَهُ» (کسی که فرزند برای او متولد شده) به‌جای تعبیر به «اب» (پدر) قابل توجه است، گویی می‌خواهد عواطف پدر را در راه انجام وظیفه مزبور، بسیج کند؛ یعنی اگر هزینه کودک و مادرش در این موقع بر عهده مرد گذاشته شده، به‌خاطر این است که فرزند او و میوه دل اوست نه یک فرد بیگانه.

توصیف به «معروف» (به‌طور شایسته) نشان می‌دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر، باید آنچه شایسته و متعارف و مناسب حال اوست، در نظر بگیرند نه سختگیری کنند نه اسراف. برای توضیح بیشتر می‌فرماید: «لَا تُكَلِّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا»؛ هیچ کس موظف نیست بیش از مقدار توانایی خود را انجام دهد.

سپس به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می‌پردازد و می‌فرماید: «وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلَ ذَلِكَ»؛ و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد؛ یعنی آن‌ها باید نیازهای مادر را در دورانی که به کودک شیر می‌دهد، تأمین کنند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۲۱۲-۲۱۱)

در کلامی از پیامبر ﷺ نیز روایت شده که فرمودند: «فعلیکم کسوتهن و رزقهن بالمعروف؛ بر شما واجب است تهیه لباس و غذا و نان، به نیکي و شایستگی.» (عاملی، ۱۳۸۶، ج ۱۵: ۲۲۶)

در آیه دیگری نیز آمده است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...» (نساء/ ۳۴) مردان، سرپرست و خدمتگزار زنان‌اند، به‌خاطر برتری‌هایی که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به‌خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند...»

تعبیر «قوام» گویای اهمیت و حساسیت موضوع قیومیت شوهر بر همسر است. «باء» در «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ...» و «بِمَا أَنْفَقُوا» برای سببیت است؛ یعنی خداوند به دو جهت، قیوم بودن نسبت به امور خانه را بر عهده شوهر نهاده است: ۱. برتری، توانایی، صلابت و مدیریت مرد؛ ۲. عهده‌داری تأمین و انفاق تمامی هزینه‌ها، اعم از هزینه‌های اختصاصی زن و نیازهای منزل، (که بسیاری از مفسران حق مهریه و نفقه در همه امور را از «بما انفقوا» استفاده کرده‌اند.) بنابراین اگر مردی این دو صفت را نداشت یا از دست داد یا به وظیفه‌اش

عمل نکرد، دیگر قسیم منزل نخواهد بود و ولایتش بر خانواده رخت برمی بندد.
(آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۸: ۵۵۴)

۲-۱-۲-۲-۲-۲- حق مسکن

از آیه ۳۴ نساء که در قسمت قبل اشاره شد، از اطلاق «بما أنفقوا» حق مسکن هم استفاده می شود. در دوران جاهلیت حق مادی مسکن برای زن به عنوان همسر در خانواده نادیده گرفته می شد اما قرآن به طور صریح از این حق زن حمایت کرده و می فرماید: «أَسْكَنْهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ» (طلاق / ۶)

۲-۱-۲-۲-۲-۲-۲- حق رضاع

قرآن کریم در مورد حقوق «زنان شیرده» می فرماید: «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَزْعِ لِهَ أُخْرَى» (طلاق / ۶) و اگر برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آن ها را بپردازید، اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت به زن داده شود که شامل وسایل معیشت او نیز می شود.»

از آنجا که بسیار اتفاق می افتد که نوزادان و کودکان مال المصالحه اختلافات دو همسر بعد از جدائی واقع می شوند، در ادامه آیه، یک دستور قاطع در این زمینه صادر کرده و می فرماید: «وَ أْتَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»؛ درباره سرنوشت فرزندان کار را با مشاوره شایسته انجام دهید.

«وَ أْتَمَرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ» ایتمار قبول امر است؛ یعنی اگر تقاضایی و خواهشی کردند، انجام دهید لکن به معروف، توقعات بی جا لازم نیست.

از آن جهت که گاهی توافق لازم میان دو همسر بعد از طلاق برای حفظ مصالح فرزند و مسأله شیر دادن حاصل نمی شود، در ادامه می فرماید: «وَ إِنْ تَعَاَسَرْتُمْ فَسْتَزْعِ لِهَ أُخْرَى» و اگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید و اگر شما به عسر افتادید و نتوانستید به توقعات آن ها رفتار کنید، زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر عهده می گیرد تا کشمکش ها ادامه نیابد و برای او حقوق معینی با رضای طرفین قرار دهید. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۳: ۵۷۵ و ۵۷۸)

ولی در غیر طلاق که مهر و محبت مطرح است و باید حرمت زوجیت حفظ شود، تعبیر «تأمین خوراک و پوشاک مادر شیرده» را آورده است، هر چند اطلاق کلمه «الولادات» مادران طلاق داده شده را هم در بر می گیرد. (آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۱: ۳۷۹-۳۷۷)

۲-۱-۲-۳- حق ارث

از آداب بسیار پست دوران جاهلیت آن بود که زنان نه تنها ارثی نمی بردند، بلکه خود نیز، مانند اموال به ارث می رسیدند و زنان فقط یک حیوان یا کالا

محسوب می‌شدند و هر طور می‌خواستند، از آن‌ها استفاده می‌کردند. ارث در جاهلیت به یکی از سه راه بوده است:

۱. نسب: در نسب، ارث را مخصوص کسانی می‌دانستند که اسب سوار خوبی باشد و بتواند با دشمن بجنگد. آنان خویشاوندان ذکور و متوفی بودند و بدین ترتیب کودکان و زنان و حتی مادران و خواهران و همسران از ارث محروم می‌شدند. با بودن پسر به دختر ارث نمی‌رسید.

۲. تحالف: تحالف قراردادی بوده که به یکدیگر می‌گفتند در جنگ‌ها من تو را یاری کنم و تو نیز مرا؛ من از تو دفاع کنم و تو از من؛ من از تو ارث می‌برم و تو نیز از من و این قرارداد را با سوگند استوار می‌کردند.

۳. تبنی (پسرخواندگی): عادت عرب بر این بود که مردان بزرگ، هر جوانی را که می‌پسندیدند، پسرخوانده خود می‌خواندند و پس از مرگ او، در ردیف پسران حقیقی، از ماترک آن‌ها ارث می‌بردند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۳۶۴)

قرآن کریم بر این رسوم غلط در بین اعراب، مهر بطلان می‌زند و این رسم جاهلیت را که تنها مردان را وارث می‌شناختند و ارث را برای کسانی می‌دانستند که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع از زندگی داشته باشند و زنان و کودکان را از ارث محروم می‌ساختند و این که با وجود فرزند دختر، ارث را مخصوص ذکور می‌دانستند و دختر را محروم می‌کردند، محکوم می‌کند و برخلاف آن حکم می‌دهد و همه فرزندان را اعم از ذکور و اناث در ارث سهیم می‌داند. (طبری، ۱۴۰۵ق: ۱۶)

و می‌فرماید: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينَ آبَائِكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء/ ۱۱)

جابر در شأن نزول این آیه نقل می‌کند: «سعد بن ربیع در جنگ احد شهید شد، روزی پیامبر همسر او را دید و آن زن دو دختر خود را نزد پیامبر ﷺ آورد و گفت: ای رسول خدا! پدر این دو دختر در جنگ احد کشته شده و عموی اینان، همه مال و ارث آنان را گرفته است و به این خاطر آن دو نمی‌توانند ازدواج کنند، مگر آنکه مالی داشته باشند. پیامبر ﷺ فرمود: خداوند به زودی در این مورد حکم می‌کند. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» سپس پیامبر ﷺ عموی آن‌ها را فراخواند و فرمود: به آن دو دختر،

ثلث (دو سوم) مال را بده و ثمن (یک هشتم) آن را به مادرشان بده و باقی آن مال توست.» (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۹: ۲۶۰)

در واقع برادران با این که ارث نمی‌برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر می‌شوند و به همین جهت آن‌ها را «حاجب» می‌نامند.

در جمله بعد می‌فرماید: «أَبَاؤُكُمْ وَ أُمَّهَاتُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا؛ شما نمی‌دانید پدران و فرزندان کدام یک بیشتر به نفع شما هستند.

در پایان آیه می‌فرماید: «فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ این قانونی است که از طرف خدا فرض و واجب شده و او دانا و حکیم است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۷۹)

۲-۲-۲- حقوق اجتماعی - سیاسی، اقتصادی - قضایی زن

زن در جوامع قبل، از تمامی حقوقی که ممکن بود از آن بهره مند شوند، اعم از مادی در زمینه‌های مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، قضایی [محروم بود، مگر به آن مقداری که بهره‌مندی زن به سود مردان باشد و مردان قیم زنان بودند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۴۰-۳۶)

۲-۲-۱- حقوق اجتماعی - سیاسی زن

قبل از اسلام نسبت به زن از نظر وضعیت اجتماعی نیز چندین تفکر وجود داشت: برخی زن را خارج از افراد اجتماعی انسانی می‌دانستند و معتقد بودند زن جز افراد اجتماع نیست، بلکه او از شرایط زندگی است؛ مانند داشتن خانه و... بعضی دیگر معتقد بودند که زن معنی اسیری است که به بردگی گرفته می‌شود و جمعی که او را اسیر کرده، از نیروی کار او استفاده می‌کند. (همان)

۲-۲-۱-۱- حق مالکیت مالی

یکی از حقوق اجتماعی هر شخصی، محترم شمردن حق مالکیت او نسبت به اموال و دارایی‌های اوست. در جاهلیت برای زن چنین حقی لحاظ نمی‌شد و بدتر آن که، خود را مالک زن می‌دانستند. قرآن این نگاه به زن را تغییر داده و استقلال اقتصادی و مالکیت زن را امضاء نموده است و این حق را در اجتماع محترم شمرده است.

یک زن در جامعه اسلامی می‌تواند مالک شود، در مال خود تصرف کند؛ چه این مال را از راه ارث مالک شده باشد و چه از طریق مشروع کسب درآمد و تجارت.

در آیات و تاریخ و سیره پیامبر ﷺ احترام به این حق زن نیز دیده می‌شود؛ مانند زینب عطاره که پیغمبر ﷺ از او عطر می‌خرید. حضرت خدیجه علیها السلام نیز فعالیت‌های اقتصادی وسیعی داشتند و صدها نفر عامل وی بودند. این نشان از

توجه به حق مالکیت زن در مال خود است. البته توجه به این نکته جا دارد که زن از نظر معاشرت و شرکت در امور اجتماعی، باید دستورات دیگر دین مانند عفت و پاکدامنی و... را نیز رعایت کند. (فرزند وحی، ۱۳۹۳: ۱۴۰)

در قرآن نیز آمده است: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا * وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَّ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا؛ (نساء/ ۳۳-۳۲) برتری‌هایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید (این تفاوت‌های طبیعی و حقوقی برای حفظ نظام اجتماع شما و طبق اصل عدالت است ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند و زنان نصیبی (و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا بخواهید و خداوند به هر چیز دانا است. برای هر کس وارثانی قرار دادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و (نیز) کسانی که با آن‌ها پیمان بسته‌اید، نصیبشان را بپردازید. خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است.»

۲-۱-۲-۲- حق ضمان جریره

برخی از آداب جاهلیت را اسلام اصلاح کرد و کامل آن را رد نکرد؛ از جمله پیمان «ضمان جریره» که قبل از اسلام وجود داشت و اسلام آن را اصلاح کرد و چون جنبه سازنده داشت بر آن صحه گذاشت. آن چنین بود که «دو نفر با هم قرار می‌گذاشتند که در کارها «برادروار» به یکدیگر کمک کنند و در برابر مشکلات یکدیگر را یاری نمایند و هنگامی که یکی از آن‌ها از دنیا رفت، شخصی که بازمانده است، از وی ارث ببرد.» اسلام این پیمان دوستی و برادری را به رسمیت شناخت ولی تاکید کرد که ارث بردن چنین هم‌پیمانی، منحصرأ در زمینه عدم وجود طبقات خویشاوندان خواهد بود؛ یعنی اگر خویشاوندی باقی نماند، شخصی که با او «ولاء ضمان جریره» پیدا کرده و چنان معاهده‌ای را بسته است، از وی ارث می‌برد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۳۶۸)

و از همین رو فرموده است: «وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ»؛ و بهره هر کس را که با او قرار می‌بندید بپردازید.

این گروه کسانی هستند که از طریق تحالف به خانواده پیوسته‌اند. قرآن فرمان می‌دهد که برحسب عقد تحالف، باید به آنان نیز از ارث نصیبی دهید. از آنجا که ممکن است برخی در پیمان تحالف به این ناتوانان خیانت کنند و آن را درست به جا نیاورند، قرآن آنان را بر حذر می‌دارد که «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى

كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً» پس ای انسان مبدا در اندیشه پیمان‌گسلی باشی و آن عهدی را که بسته‌ای بشکنی. (مجلسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۶۳-۶۴)

در حق ضمان جریره که یک حق مادی در اجتماع است، این آیات، فرقی میان زن و مرد نگذاشته است و این حق شامل زنان نیز می‌شود، گرچه در جاهلیت، شاید این پیمان در مورد زنان مرسوم نبوده است.

۲-۱-۳- حق بهره‌مندی از بیت‌المال

در دوران جاهلیت، زن از بیت‌المال و... هیچ بهره‌ای نداشت اما قرآن به زنان حق بهره‌مندی از بیت‌المال را عنایت کرد و با آیات خمس و زکات و مصارف آنها، زن را حمایت کرد. از جمله در آیه خمس می‌فرماید: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانَ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (انفال / ۴۱) و اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز فرقان که دو گروه به هم رسیدند، نازل کرده‌ایم ایمان آورده‌اید، بدانید که هر گاه چیزی به غنیمت گرفتید، خمس آن متعلق به خدا و پیامبر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است و خدا به هر چیز تواناست.»

در این آیات، پیامبر اکرم و به تبع ایشان سایر حکام جامعه اسلامی، مأمورند مالیات‌های خمس و زکات و خراج را بگیرند و صرف مصالحه مسلمین کنند. از جمله اқشار نیازمند حمایت مالی، جامعه زنان بی‌سرپرست و بدسرپرست هستند. بنابراین ضروری است حاکم جهت تامین معاش اقتصادی آنها، به این قشر توجه ویژه‌ای داشته باشد تا هدف تامین عدالت اجتماعی نیز محقق شود. (حاجی علی، ۱۳۹۲: ۵۶)

۲-۲-۲- حقوق اقتصادی - قضائی زن

همان‌طور که زن حق اجتماعی و سیاسی دارد، در زمینه امور مادی نیز حق اقتصادی و قضائی دارد؛ مانند حق ارث، دیه و...

گرچه برخی از موارد حقوق اجتماعی، سیاسی پیش گفته، رنگ اقتصادی نیز داشت؛ مانند حق مالکیت مالی و بهره‌مندی از بیت‌المال و... اما این موارد در قسمت قبل بیشتر از بُعد حقوق اجتماعی و سیاسی مطرح بود. حق مالکیت مالی زن در اجتماع محترم است. از نظر سیاسی و اجتماعی هم باید در بیت‌المال، حق مالی برای زنان نیازمند در نظر گرفته شود.

۲-۲-۱- حق ارث

از نظر مردم جاهلی، قاعده کلی در میراث این بود که فقط مردان جنگجوی قبيله ارث می‌بردند و زنان و کودکان از ارث محروم بودند.

در زمان ظهور اسلام و نزول قرآن کریم، زنان از ارث محروم بودند و زن تحت هیچ یک از عنوان‌های همسر، مادر، دختر و خواهر ارث نمی‌برد. اسلام در زمینه ارث، انقلاب به وجود آورد و اولین نظام حقوقی جهان بود که به زنان حق ارث اعطا کرد و تمام قوانین ظالمانه دوران جاهلیت را که بر پایه اعتقادات و آداب و رسوم قبیله‌ای بود، منسوخ کرد. با تابش نور اسلام و نزول آیه ۷ سوره نساء، اصل اشتراک زن و مرد از ماترک متوفی به رسمیت شناخته شد و عینیت یافت و با این تحوّل، روابط حقوقی جدیدی پدید آمد که زنان نیز از ارث بهره‌مند شوند. خداوند متعال می‌فرماید: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْاَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الْاَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ اَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» (نساء/ ۷) برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود بر جای می‌گذارند، سهمی است و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می‌گذارند، سهمی؛ خواه آن مال، کم باشد یا زیاد. این سهمی است تعیین شده و پرداختنی.» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۳: ۲۷۴)

در مقابل، اسلام انسان را گرمی می‌دارد و او را با چهره «تَفَخَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي» می‌شناساند؛ از این رو، توزیع ارث را با توجه به کرامت انسان تحلیل می‌کند و تأثیر افراد در مسائل نظامی و کسب درآمد را معیار نمی‌داند، بلکه انسان بودن را در تقسیم ارث مطرح می‌کند؛ چه زن باشد یا مرد و چه کودک ناتوان باشد یا بزرگ توانمند. این نوع تقسیم ارث، ارزش دادن به کرامت انسان است.

۲-۲-۲-۲- حق قصاص و دیه

دیه یکی از انواع مجازات هست که علیه مجرم اعمال می‌شود یا می‌توان گفت دیه مالی هست که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است و از طرف فرد خاطی به شخصی که مورد جنایت قرار گرفته یا به ورثه او، برای جبران خسارت مالی ناشی از نقص عضو یا فوت پرداخت می‌شود. پرداخت دیه در فرهنگ جاهلی وجود داشته اما قرآن تنها بخشی از آن را تایید کرده است. در آیه‌ای قسمتی از احکام جنایی و حدود الهی تورات را شرح می‌دهد و می‌فرماید: «وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا اَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأَذْنَ بِالْأَذْنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده/ ۴۵) در تورات بر آنان مقرر داشتیم که نفس در برابر نفس و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و هر زخمی را قصاصی است و هر که از قصاص درگذرد، گناهش را کفاره‌ای خواهد بود و هر که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند، از ستمکاران است.»

بنابراین حکم قصاص به‌طور عادلانه و بدون هیچ گونه تفاوت از نظر نژاد

و طبقه اجتماعی و طایفه و شخصیت اجرا می‌گردد.

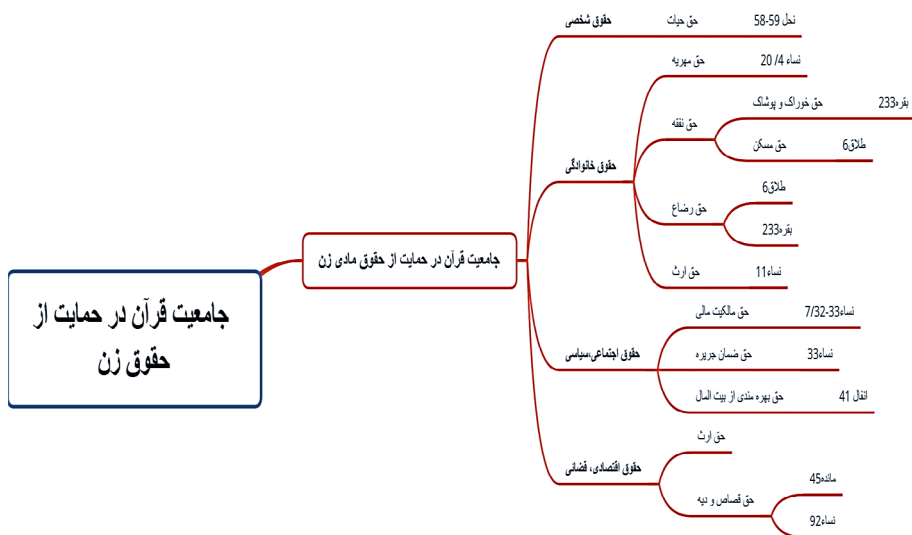
ولی برای آن که این توهم پیش نیاید که خداوند قصاص کردن را الزامی شمرده و دعوت به مقابله به مثل نموده است، به دنبال این حکم می‌فرماید: «فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهَا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ اگر کسی از حق خود بگذرد و عفو و بخشش کند، کفاره‌ای برای گناهان او محسوب می‌شود و به همان نسبت که گذشت به خرج داده خداوند از او گذشت می‌کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۵۲۰)

نتیجه

قبل از اسلام مردم در سیاهی و ظلمت بودند و ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها، جابجا شده بود و چه بسا متوجه آن نبودند؛ از جمله این که زنان را مثل کالا محسوب می‌کردند یا هنگام تولد دختر، ناراحت می‌شدند و او را بدیمن می‌پنداشتند و وی را زنده به گور می‌کردند.

قرآن کریم با قوانین متعالی خود، دنیا را دگرگون ساخته و زنان را از ذلت و پستی نجات داد. با توجه به جامعیت قرآن کریم و دقت در آیات مربوط به حقوق زنان، درمی‌یابیم که قرآن برای تبیین حقوق زن از هیچ چیزی فروگذار نکرده است. از نظر قرآن زن حتی می‌تواند برای همهٔ زنان و مردان الگو باشد. زنان می‌توانند در عرصه‌های گوناگون اجرایی و حکومتی وارد شوند. بر خلاف ادعای دشمنان، اسلام در مسایل اجتماعی و سیاسی مانند مسایل دیگر، به حقوق زن از جمله حقوق مادی او توجه خاص نموده است.

بنابراین بر اساس آیات متعددی که در این نوشتار برخی از آن‌ها ذکر شد، زن نیز مانند مرد، حقوقی مادی دارد که باید محترم شمرده شود، گرچه ممکن است نوع برخی از این حقوق به سبب مناسبات زندگی دنیایی متفاوت باشد. این حقوق در نمودارهایی که در ادامه آمده است به همراه آیات آن مشخص است. برخی از حقوق مادی حمایت شده برای زن در قرآن عبارت است از: حق مهریه، حق نفقه، حق خوراک، حق پوشاک و مسکن، حق ارث و... که برخی به جنبهٔ شخصی و خانوادگی مربوط است و برخی به جنبهٔ سیاسی - اجتماعی و اقتصادی - قضائی که نگاه به هر دسته و نیز نگاه به مجموعهٔ آن‌ها، حمایت همه جانبهٔ قرآن از شخصیت زن و عزت دادن به زن را نشان می‌دهد.



منابع

- * قران کریم.
۱. ابن فارس، احمد، ۱۳۹۹ق.، معجم مقاییس اللغة، [ابی جا]، دارالفکر.
 ۲. امامی، حسن، [ابی تا]، حقوق مدنی، [ابی جا]، اسلامیه.
 ۳. انوری، حسن، ۱۳۸۶، فرهنگ روز سخن، [ابی جا]، سخن.
 ۴. آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، تسنیم، قم، اسراء.
 ۵. جرجانی، امیر ابوالفتح، ۱۴۰۴ق.، آیات الأحكام، تهران، انتشارات نوید.
 ۶. جوهری، ابونصر، ۴۰۷ق.، تاج اللغة و صحاح العربیه، مترجم و محقق احمد عبد الغفور عطار، نشر دار العلم للملایین، بیروت.
 ۷. حاجی علی، فریبا، ۱۳۹۲، مبانی فقهی - حقوقی اصول و سیاست‌های حمایت از زنان بی‌سرپرست و بدسرپرست با رویکردی بر اندیشه‌های امام خمینی، پژوهشنامه متین، سال پانزدهم، شماره ۵۸.
 ۸. حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق.، تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان.
 ۹. خداپرستی، فرج الله، ۱۳۷۶، فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی، شیراز، دانشنامه فارسی.
 ۱۰. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه دهخدا، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران (روزنه).
 ۱۱. صدقی افشاری، غلامحسین، ۱۳۸۱، فرهنگ معاصر فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.
 ۱۲. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
 ۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۸۴، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو.
 ۱۴. طبری، ابوالحسن علی بن محمد، ۱۴۰۵ق.، احکام القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه.
 ۱۵. طریحی، فخر الدین محمد، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، تهران، نشر مرتضوی.
 ۱۶. طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن، ۱۳۶۵، تهذیب الاحکام، تحقیق حسن خرسانی، تصحیح محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
 ۱۷. طیب، سید عبد الحسین، ۱۳۷۸، اطبیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام.
 ۱۸. عاملی، محمد بن حسن، ۱۳۸۶، وسایل الشیعه، تهران، کتابچی.

۱۹. فتاحی‌زاده، فتحیه، ۱۳۸۶، زن در تاریخ و اندیشه اسلامی، تهیه مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، قم، بوستان.
۲۰. فرزند وحی، جمال؛ حسینی، سارا؛ مرادی، پریا، ۱۳۹۳، نقد و بررسی برخی از حقوق سیاسی و اجتماعی زن در اسلام، پژوهشنامه معارف قرآنی، دوره ۵، شماره ۱۶.
۲۱. قرشی، علی اکبر، ۱۳۷۷، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
۲۲. کریمی، مصطفی، ۱۳۹۰، جامعیت قرآن کریم؛ پژوهشی در قلمرو موضوعی، [بی‌جا]، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۳۸۶، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران، دارالکتب‌الإسلامیه.
۲۴. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۲، حقوق و سیاست در قرآن، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۳، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه.

خطاب‌های عتاب گونه‌ی قرآن به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از منظر تفسیر المیزان و انوارالتنزیل و اسرارالتأویل

راضیه جلیلی

دانشجوی کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن، مدرسه عالی بنت المصطفی

چکیده

آیات عتاب‌گونه قرآن کریم در خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جمله مواردی است که بین شیعه و اهل سنت مورد نزاع و قابل بررسی است. بیشتر علمای شیعه از جمله علامه طباطبایی رحمته الله علیه این آیات را نافی عصمت مطلقه پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌دانند. اما علمای اهل سنت که قائل به عصمت مطلقه ایشان نیستند، این آیات عتاب‌آمیز را شاهی بر ادعای خویش می‌دانند. بنابراین بررسی این آیات در جهت پاسخ‌گویی به شبهات پیرامون عصمت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر دو تفسیر المیزان و تفسیر انوارالتنزیل و اسرارالتأویل آن دسته از خطابات عتاب‌گونه قرآن را مورد بررسی قرار داده که بیشتر در معرض شبهه قرار دارد و می‌تواند عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر سؤال ببرد و جایگاه نبوت را خدشه‌دار کند. بر اساس این پژوهش باید گفت، علامه طباطبایی در رابطه با آیات عتاب شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مبرا از هر نوع گناه و خطایی می‌داند و در مقام توجیه آیه برمی‌آید و دلایل عقلی متقنی برای عتاب ندانستن آیات ارائه می‌دهد اما در مقابل، بیضاوی تمام آیات عتاب را خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌داند و ایشان معتقد هست اگرچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تلاش می‌کردند گناه انجام ندهند اما گاهی این اتفاق می‌افتاده است.

کلیدواژه: آیات عتاب، المیزان، انوارالتنزیل، رسول الله صلی الله علیه و آله، عصمت.

مقدمه

قرآن کریم، بزرگ‌ترین معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دقیق‌ترین و استوارترین منبعی است که برای معرفی شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار داریم. لذا فهم درست و دقیق آیاتی که خطاب بر پیامبر صلی الله علیه و آله آمده، به خصوص آیات عتاب‌گونه و هشدارآمیز، در شناخت شخصیت ایشان بسیار حائز اهمیت خواهد بود. غالب مسلمانان به دلایل عقلی و نقلی معتقد به عصمت پیامبر می‌باشند

اما از آنجا که آیات عتاب‌گونه و هشدارآمیز در ظاهر، هم با دلایل عقلی و روایی عصمت و هم برخی آیات قرآن در تعارض‌اند که می‌توانند مستمسک خوبی برای غیر اهل تحقیق یا منکران و معاندان رسالت و عصمت انبیا باشند و خصوصا در عصر حاضر که عده‌ای توسط این‌گونه آیات اذهان مردم را به انحراف کشانده و تصویر نادرستی از پیامبر ﷺ ایجاد می‌کنند، این مسئله اهمیت پیدا می‌کند. به‌علاوه دریافت کیفیت نزول و سیر تاریخی آیات عتاب و رابطه آن با رسول الله ﷺ کمک شایانی در جهت فهم آیات قرآنی و ارزیابی دیدگاه‌های تفسیری در این زمینه دارد. تعداد این آیات در قرآن کریم به نزدیک ۸۰ آیه می‌رسد که در این پژوهش سعی بر آن است که آیاتی را گلچین و بررسی کنیم که سبب نزول و مبحث تاریخی دارد، مثل آیه ۱۴۵ بقره، ۳۵ انعام، ۳۷ احزاب و...

با توجه به اینکه در این آیات اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد و مفسران زیادی ارائه مطلب داشتند، از میان این نظرات و دیدگاه‌های مفسران، دیدگاه دو تن از مفسران، علامه طباطبایی (۱۳۶۰-۱۲۸۱ ه.ش.) و بیضاوی (م. ۶۹۲ ه.ق.) مورد توجه قرار گرفته است. دلیل انتخاب این دو مفسر از آن جهت است که هر دو شخصیت از مراجع مفسران علوم قرآنی محسوب می‌شوند. هر دو کتاب تفسیری دارند، المیزان با رویکرد شیعی و بیضاوی با رویکرد سنی است و نویسنده هر دو کتاب از یک سری جامعیت‌ها برخوردارند. در میان جست‌وجوهای انجام شده، مقالات و پایان‌نامه‌هایی نیز یافت شد که محتوای آن‌ها با مطالب این تحقیق مرتبط است. از میان این مقالات می‌توان به مقاله «خطاب‌های عتاب‌گونه قرآن به پیامبر ﷺ از منظر تفسیر المیزان و المنار» اثر سیده فرزانه فخرایی و مقاله «جستاری در خطاب‌های عتاب‌آمیز خداوند به پیامبر ﷺ» اثر مهین شریفی اصفهانی و... اشاره کرد. اما در پژوهش‌های صورت‌گرفته از آراء صاحب انوارالتنزیل کمتر سخن به میان آمده است. این تحقیق در صدد است بر اساس این دو کتاب تفسیری، سیر تاریخی آیات عتاب و خطاب و سبب تاریخی نزول آن‌ها را بر اساس دیدگاه این دو مفسر بررسی و وجوه اشتراک و افتراق آن را تبیین و توصیف نماید. هدف آن است تا با بررسی سیر تاریخی و سبب نزول آیات عتاب در دو تفسیر شیعه (المیزان) و سنی (انوارالتنزیل) خلاءهای موجود در پژوهش‌های تفسیری-قرآنی جبران شده و از این تحقیق در جهت تبیین ساحت الهی عصمت رسول الله، شناخت ویژگی‌ها و وجوه اشتراک و افتراق دو رویکرد تفسیری در این زمینه استفاده شود. روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است و با مراجعه به اسناد و مدارک کتابخانه‌ای صورت گرفته است. در این پژوهش پس از مفهوم‌شناسی، تعدادی از

آیات عتاب‌گونه قرآن به نبی اکرم ﷺ از منظر دو تفسیر مذکور، مورد بررسی قرار گرفته و سبب‌های تاریخی و سیر نزول آن آیات را از نگاه علامه طباطبایی و جناب بیضاوی ذکر شده است.

۱- مفهوم‌شناسی عتاب

عتاب در آموزه‌های لغت و اصطلاح متکلمین اسلامی معانی مختلفی دارد که البته با هم متناسب می‌باشند و اختلافات اندکی در بعضی از تعاریف موجود است که عدم بیان و بررسی آن‌ها هیچ‌گونه لطمه و صدمه‌ای به بحث ما نخواهد زد.

عتاب در لغت: واژه «عتاب» در اصل از «الْعَتَبُ» گرفته شده است و از نظر لغوی به هر مکانی که برای ساکنش و نازلش سخت و مصیبت‌زا باشد، عتب گفته می‌شود و این لغت در بیشتر لغت‌نامه‌های عربی و فارسی به معنای خشم گرفتن و ملامت کردن آمده است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۸: ۵۴۵-۵۴۴)

فراهیدی معتقد است که این واژه از لغت «العتبه» به معنای «آستانه درب» گرفته شده است. به همین ترتیب به هر قسمت از زمین که بلندتر از سایر بخش‌ها باشد، از باب تشبیه، «عتبه» گفته می‌شود. وی «عتب» را به معنای هر چیزی می‌داند که با ورودش باعث فساد و ناخالص شدن پدیده‌ای می‌شود. «امر مکروه» و «لنگیدن» نیز از معانی دیگری است که فراهیدی به آن‌ها اشاره کرده است. (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۷۵)

فیومی در مصباح المنیر، در بحثی کوتاه «عتب» را به معنای «سرزنش از سر خشم» می‌داند و سپس جمله فراهیدی در باب رابطه ادلال و عتاب را بازگو می‌کند و نهایتاً به‌طور خلاصه به بررسی ریشه‌های دیگر واژه می‌پردازد. (فیومی، ۱۳۹۷ق، ج ۲: ۳۹۰)

صاحب التحقیق، اصل واحد در ماده «عتب» را چنین می‌داند: خطاب شدید اللحن کلامی به قصد ملامت به کسی که مرتکب رفتاری ناشایست شده است. او دو واژه «إدلال» و «موجده» را هم که در ذات خود دارای زیربنای معنایی محبت هستند و در بیانات اهل لغت نیز به آن‌ها اشاره شده به «مؤاخذه و جرأت کردن» و «غضب و سخط» معنی کرده است. او معتقد است در «عتاب» شرط است که طرف مقابل در شرایطی آمیخته به ملامت، مذمت، مؤاخذه، خشم و تحقیر شود. به همین مناسبت به آستانه درب که پای بر آن نهاده می‌شود، «عتبه» گفته شده است و نیز امر ناپسند و نردبان نیز به همین ترتیب. او «استعتاب» را هم از لوازم «تنبه» و «رجوع» دانسته و معتقد است چون قیامت میدان عمل نیست، ندامت و ملامت نفس سودی ندارد. (مصطفوی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۲۴-۲۲)

عتاب در اصطلاح: عبارت از خطابی است با پرخاش و درشتی و آمریت و مولویت. (سجادی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۲۳۸) عتاب غیر از مؤاخذه است؛ چون گاهی دوستانه است و مفهوم ارشاد دارد. (معرفت، ۱۳۷۴: ۱۵۵) این نکته حائز اهمیت است که در سخن بلیغ که اکمل آن قرآن است، هر پرسش و هر امر و نهی تنیدی به معنای ملامت و سرزنش مخاطب نیست، بلکه این گونه خطاب‌ها معانی مجازی و اهداف مهم دیگری از جمله ارشاد، دعا، محبت و دلسوزی، کنایه و... را نیز دارا است که باعث خواهد شد آن سخن مؤثرتر واقع شود؛ مانند «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» (تحریم/ ۱) ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی.» در این آیه از سیاق آیات و بعد آن مشخص می‌شود که ملامت آن متوجه برخی از زنان پیامبر اکرم ﷺ است. (براتی، ۱۳۸۹: ۳۳)

زرقانی در کتاب مناهل العرفان می‌نویسد:

آیات عتاب آیاتی هستند که لحن توبیخی به پیامبر اکرم ﷺ داشته، احتمال صدور خطا از ناحیه پیامبر را در ذهن مخاطب تداعی می‌کنند. از منظر اکثر مفسران، این آیات امری پذیرفته شده هستند؛ به نحوی که حتی برخی وقوع این عتاب‌ها را نشانه اعجاز قرآن می‌دانند که اگر قرآن کلام خود پیامبر ﷺ بود، عتاب معنا نداشت. (زرقانی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۰۲)

واژه عتاب گرچه خود کلمه در قرآن به کار نرفته اما از ریشه آن و از دو باب «إعتاب» و «إستعتاب» در دو آیه قرآن استفاده شده است:

۱- «فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوَىٰ لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ» (فصلت/ ۲۴) اگر صبر کنند (یا نکنند، به هر حال) دوزخ جایگاه آن‌هاست و اگر تقاضای عفو کنند، مورد عفو قرار نمی‌گیرند.»

۲- «وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» (نحل/ ۸۴) به خاطر بیاورید روزی را که از هر امتی گواهی بر آنان برمی‌انگیزیم، سپس به آنان که کفر ورزیدند، اجازه (سخن گفتن) داده نمی‌شود، (بلکه دست و پا و گوش و چشم، حتی پوست تن آن‌ها گواهی می‌دهند!) و (نیز) اجازه عذرخواهی و تقاضای عفو به آنان نمی‌دهند.»

هر دو آیه، در مورد قیامت و احوال اهل جهنم آمده است. راغب إعتاب را به معنای «از بین بردن خشم و خشونت درون سینه نسبت به فرد» و استعتاب را به این معنا دانسته است که «از کسی بخواهیم خشمش را به یاد آورد تا (بتواند) از آن درگذرد». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۶۳)

مترجمان اغلب «یستعتبوا» در آیه نخست را به معنای «پوزش خواستن» و

«مُعْتَبِينَ» در همان آیه را به معنای «پذیرش عذرخواهی» در نظر گرفته‌اند اما در آیه دوم با اختلاف، «یَسْتَعْتَبُونَ» را به معنای «تقاضای بخشش» و «بخشیده شدن» و... معنی کرده‌اند. وجه مشترک همه اقوال «بخشیده شدن» است که متضاد ریشه عتب است و این تغییر معنا با تغییر باب انتقال به افعال و استفعال ایجاد شده است. (إرفع، ۱۳۸۱، ج ۱: ۲۷۶)

در آخر می‌توان به این نتیجه رسید که عتاب کلامی است که به قصد ملامت کردن به کسی که مرتکب رفتاری ناشایست شده است، گفته می‌شود. این عتاب غیر از مؤاخذه است؛ چون گاهی دوستانه است و مفهوم ارشاد، دعا، محبت و دلسوزی، کنایه و... را نیز داراست که باعث خواهد شد آن سخن مؤثر واقع شود.

۲- عتاب بر طرد مؤمنین

«عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى * أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى * أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى * وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَى * وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَ هُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى؛ (عبس / ۱-۱۱) چهره در هم کشید و روی بر تافت * از اینکه نابینایی به سراغ او آمد! * تو چه می‌دانی شاید او تقوا پیشه کند * یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد! * اما آن کس که توانگر است * به او روی می‌آوری * درحالی که اگر پاک نگردد، چیزی بر تو نیست * اما کسی که به سراغ تو می‌آید و کوشش می‌کند * از خدا ترسان است * تو از او غافل می‌شوی!».

علامه طباطبایی و جناب بیضاوی در مورد سیر نزول این آیه اتفاق نظر دارند و هر دو متفق هستند به اینکه سوره «عَبَسَ» در مکه بر پیامبر ﷺ نازل شده و دارای ۴۲ آیه است و این نشان می‌دهد جریان‌ی که برای سبب نزول آیات ذکر نمودند، صحت دارد که سران قریش به حضور پیامبر ﷺ رسیدند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۳۲۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۲۸۶)

در مورد سبب تاریخی آیات فوق، علامه طباطبایی به نقل از تفسیر قمی بیان می‌کند: این آیات، درباره مردی از «بنی امیه» نازل شده که نزد پیامبر ﷺ نشسته بود و عده‌ای از سران قریش در آن جلسه خدمت رسول الله ﷺ بودند و پیامبر ﷺ مشغول تبلیغ و دعوت آن‌ها به سوی اسلام بود و امید داشت این سخنان در دل آن‌ها مؤثر شود. در همان حال «عبدالله بن ام مکتوم» وارد شد، هنگامی که چشمش به عبدالله افتاد، خود را جمع کرد، قیافه در هم کشید و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق عمل او را نقل کرده و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۳۳۲)

جناب بیضاوی نیز در بیان سبب نزول آیات به همین داستان ذکر شده اشاره کرده و همین اسامی سران قریش که خدمت پیامبر ﷺ رسیدند را ذکر نموده است که شخص مورد نظر عبدالله بن ام مکتوم بوده است. پیامبر بعد از این اتفاق، پیوسته عبدالله را تکریم نموده است؛ حتی دو بار در مدینه به جانشینی خویش برگزیده است. (بیضاوی، ۴۱۸ق، ج ۵: ۲۸۶)

در مورد خطاب بودن آیات فوق، اگرچه علامه در ابتدای بحث تفسیری خویش نظراتی را مبنی بر اینکه شخص مورد عتاب، رسول خدا ﷺ می‌باشد، ذکر می‌کند و دلایل آن‌ها را نیز نقل کرده اما در نهایت ایشان معتقد است آیات عتاب به‌روشنی متوجه پیامبر ﷺ نیست و نزول آن در مورد روی گرداندن آن حضرت از ابن ام مکتوم از جهات مختلف مخدوش و مردود است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۳۳۰)

در آخر می‌توان به این نتیجه رسید که علامه آیات ابتدایی سوره عبس را جزو آیات عتاب و خطاب به پیامبر ﷺ نمی‌داند. آن صفات ذکر شده در آیات فوق را منافی با آیه ۴ سوره قلم؛ «و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری»، آیه ۲۷ سوره شعراء؛ «خویشاوندان نزدیکت را انداز کن و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر»، آیه ۸۸ سوره حجر؛ «هرگز چشم خود را به نعمت‌هایی که به گروه‌هایی از آن‌ها دادیم، میفکن و به‌خاطر آنچه آن‌ها دارند، غمگین مباش و بال و پر خود را برای مؤمنین فرود آر.»

می‌داند و معتقد است آیه در صدد بیان حادثه‌ای است و شخص مخاطب مشخص نیست و از روایات و شواهد تاریخی شیعه می‌توان دریافت که شخصی غیر از جناب رسول الله ﷺ بوده است.

بیضاوی این آیه را خطاب به رسول الله ﷺ می‌داند و معتقد است که خطایی از رسول خدا ﷺ سر زده است و چنین روایت کرده‌اند که آن حضرت پس از آن دیگر هرگز بر فقیری روی ترش نکرد و به پیشواز هیچ شخص ثروتمندی نیامد. با خبر دادن از اتفاقی که افتاده است، سپس به شیوه التفات، آن حضرت ﷺ را مورد خطاب قرار می‌دهد که متضمن توبیخ بیشتری است؛ مانند کسی که از فردی که درباره‌اش بدی کرده باشد به مردم شکایت می‌کند، آنگاه به او روی می‌آورد و برای توبیخ و الزام حجت به او یادآور می‌شود که چه کاری انجام داده است و آوردن لفظ «اعمی» نیز متضمن همین حکم است و تو گویی می‌فرماید از آن روی با او ترش‌رویی کرده و از او روی گردانیده است که او نابیناست، درحالی که چنین وضعیتی مهرورزی و مهربانی و لطف بیشتری می‌طلبد و می‌باید او را به خود نزدیک می‌داشت و به او خوشامد می‌گفت. تو نمی‌دانی که چه سرنوشتی در انتظار این فرد

نابیناست، پاکی می‌جوید یا پند می‌پذیرد و اگر می‌دانستی در حق او چنین نمی‌کردی و تو از کجا می‌دانی که این امید تو برآورده شود که آن کافران مسلمان شود و برای شخصی همچون تو روا نیست که به استقبال ثروتمندان بروی و از بینوایان غفلت بورزی. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج ۵: ۲۸۷)

۳- عتاب بر پیروی از قبله یهودیان

«وَلِئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبَلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَهُ بَعْضٌ وَلِئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ؛ (بقره/ ۱۴۵ و ۱۴۷) و اگر برای اهل کتاب تمامی معجزات را بیاوری، باز هم قبله تو را پیروی نمی‌کنند و تو هم نباید قبله آنان را پیروی کنی و خود آنان هم قبله یکدیگر را قبول ندارند و اگر هوی و هوس‌های آنان را پیروی کنی، بعد از آنکه علم به هم رساندی، تو هم از ستمکاران خواهی بود. این (فرمان تغییر قبله) حکم حقی از طرف پروردگار توست، بنابراین هرگز از تردیدکنندگان در آن مباش.»

علامه طباطبایی در مورد مکی و مدنی بودن این سوره در آغاز تفسیر سوره بقره بحثی از مکی و مدنی بودن نکرده و تنها به تعداد آیات این سوره که ۲۸۶ آیه دارد اکتفا نموده و در ادامه می‌فرماید: از آنجایی که این سوره به تدریج و به‌طور متفرق نازل شده، نمی‌توان غرض واحدی که مورد نظر همه آیاتش باشد در آن یافت، تنها می‌توان گفت که قسمت عمده آن از یک غرض واحد و چشم‌گیر خبر می‌دهد و آن عبارت است از بیان این حقیقت که عبادت حقیقی خدای سبحان به این است که بنده او به تمامی کتاب‌هایی که او به‌منظور هدایت وی و به‌وسیله انبیايش نازل کرده، ایمان داشته باشد و میان این وحی و آن وحی، این کتاب و آن کتاب، این رسول و آن رسول، فرقی نگذارد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۶۸) جناب بیضاوی سوره بقره را بزرگ‌ترین سوره قرآن، دومین سوره در چینش کنونی مُصَحَّف و از سوره‌های مدنی قرآن می‌داند که ۲۸۶ آیه دارد و در جزء‌های اول، دوم و سوم قرآن کریم جای دارد. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج ۱: ۳۳)

با مراجعه کردن به آیات ماقبل این دو آیه (۱۴۵ و ۱۴۷ سوره بقره) مثل آیه ۱۴۲ سبب تاریخی کشف می‌شود. در بیان سبب تاریخی این دو آیه، نقل قول‌های یکسانی ارائه شده و در تمام کتب تفسیری و تاریخی مثل کشاف، درالمنثور، انوارالتنزیل، المیزان، تفسیر قمی، سبب نزول واحدی و... به جریان تغییر قبله اشاره شده است. همگی از نظر مضمون قریب به هم هستند

ولی از نظر تاریخ این جریان مختلف‌اند، بیشتر آن‌ها تاریخ تحویل قبله را در ماه رجب سال دوم از هجرت، یعنی ماه هفدهم از هجرت می‌دانند که از نظر علامه همین تاریخ صحیح می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۵) محمد بن احمد بن جعفر با اسناد از براء [بن عازب] روایت می‌کند که وقتی پیغمبر ﷺ به مدینه آمد، شانزده یا هفده ماه به سمت بیت المقدس نماز می‌خواند و خود علاقه‌مند بود که به سوی کعبه نماز بخواند. پیغمبر ﷺ به جبرئیل اظهار کرد که دوست داشتم خدا قبله مرا از قبله یهود جدا کند. جبرئیل پاسخ داد: من هم بنده‌ای هستم چون تو، از پروردگارت بخواه تا تو را از قبله یهود به قبله ابراهیم برگرداند و به آسمان رفت. پیغمبر ﷺ پیوسته نگاه بر آسمان داشت که جبرئیل اجابت مسئول وی را از سوی خدا بیاورد، تا اینکه آیات ۱۴۲ تا ۱۴۴ سوره بقره نازل شد. (واحدی، ۱۳۸۳: ۲۸-۲۷)

از نگاه علامه، این آیه خطاب به پیامبر اکرم ﷺ و مربوط به موضوع تغییر قبله است. در آیه اول، نظر علامه به این است که آیه خطاب به پیامبر است ولی نهی در قالب خبر؛ یعنی تو نباید پیرو قبله یهودیان باشی؛ به دلیل اینکه تو از جانب پروردگارت دلیل و برهان و حجت داری. پس می‌توان گفت جمله، جمله خبری است ولی در ادامه آیه، مخاطب پیامبر اکرم ﷺ است. در این جمله رسول گرامی خود را تهدید می‌کند ولی در حقیقت از باب (پسر به تو می‌گویم، داماد تو بشنو) است و معنا متوجه به امت است. می‌خواهد اشاره کند به اینکه اگر کسی تمرد کند، اهواء یهود را پیروی کرده، و به همین جهت ستمکار است اما مقصود و منظور آیه امت پیامبر ﷺ می‌باشد. پس اگر کسی تمرد کند و خلاف حکم خدا رفتار کند، در واقع پیرو اهواء یهودیان شده و از آنان دستور می‌گیرد و در نتیجه ستمکار خواهد بود. جمله (الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ) بیان سابق را تأکید می‌کند و نهی از شک را تشدید می‌نماید؛ چون امتراء همان شک و ارتیاب است و ظاهر خطاب متوجه به رسول خدا ﷺ و باطن و معنای آن به امت است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۰-۴۸۸)

جناب بیضاوی نیز این دو آیه را خطاب به رسول خدا ﷺ می‌داند و می‌گوید خداوند خطاب به رسول خویش می‌فرماید: با وجود تمام دلایل قطعی که مشرکان از تو می‌دانند که رویکرد تو نسبت به کعبه بر حق است اما در پیروی از قبله تو هنوز ممانعت کرده و کوتاه نمی‌آیند، درحالی‌که امید دارند تو پیرو قبله آنان شوی و همان پیامبری باشی که انتظارش را می‌کشیدند، درحالی‌که هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد. بر فرض محال که چنین اتفاقی بیفتد و تو پیرو قبله آنان شوی، در این صورت دچار ستمی

آشکار شده‌ای؛ چون پس از روشن شدن این همه دلایل و برهان، به‌دنبال هوای نفس و امور مادی رفته‌ای و این ظلم و ستم آشکاری است که هرگز بخشیدنی نیست. بیضاوی آیه دوم را خطاب به رسول الله ﷺ می‌داند و بیان می‌دارد از شکاکانی که دیده و دانسته، حقیقت را پنهان می‌کنند یا در آنکه از جانب خداست، تردید و شک دارند، نباش و این حق را از جانب پروردگارت بدان. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۱۲)

۴- عتاب بر گرفتن اسیر

«مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُثَخِّنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ (انفال / ۶۷) هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند)! شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن فدیه آزاد کنید ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد و خداوند قادر و حکیم است.»

علامه طباطبایی و جناب بیضاوی در مورد سیر نزول این آیه اتفاق نظر دارند و هر دو متفق هستند به اینکه سوره «انفال» در مدینه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده و دارای ۷۵ آیه است. علامه در ادامه بیان می‌کند: از سیاق آیات این سوره بدست می‌آید که این سوره در مدینه و بعد از واقعه جنگ بدر نازل شده؛ به شهادت اینکه پاره‌ای از اخبار این جنگ را نقل می‌کند و مسائل متفرقه‌ای درباره جهاد و غنیمت جنگی و انفال و در آخر اموری مربوط به هجرت را ذکر می‌نماید. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲۰: ۵۶۳) سوره انفال جزء سوره‌های مدنی و در ترتیب نزول، هشتاد و هشتمین سوره‌ای است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است. این سوره در چینش کنونی مصحف هشتمین سوره است و در جزء‌های نهم و دهم قرآن جای دارد. سوره انفال در سال دوم هجری، یعنی ۱۹ ماه پس از هجرت و پس از پیروزی مسلمانان در جنگ بدر نازل شد. این سوره پس از سوره بقره و پیش از سوره آل عمران نازل شده است، اگرچه برخی آن را چهارمین و پنجمین سوره مدنی دانسته‌اند. (حسینی‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۹)

در بیان سبب تاریخی این آیه، نقل قول‌های متفاوتی از افراد در کتب مفسرین بیان شده است ولی همگی یک مضمون واحد دارد که هم علامه طباطبایی و هم جناب بیضاوی به آن اشاره نموده‌اند: در جنگ بدر، هفتاد نفر از مشرکین به قتل رسیدند و بیست و هفت نفر آنها را علی علیه السلام کشت. اسیران نیز هفتاد تن بودند اما از اصحاب پیامبر کسی اسیر نشد، تنها نه نفر

مسلمان کشته شدند و یکی از آن‌ها سعد بن خثیمه، از نقبای طائفه اوس بود. اصحاب پیامبر اسیران را به بند کشیدند و آن‌ها را به طرف شهر سوق دادند. در مورد کشتن این اسیران یا فدیة گرفتن و آزاد کردنشان میان صحابه پیامبر اختلاف شد. بیضاوی در تفسیرش اشاره می‌کند که ابوبکر موافق با آزادی و گرفتن فدیة از اسراء بود؛ زیرا ابوبکر می‌گفت: کسی که اکنون اسیر ماست، از اقوام و خویشاوندان ماست، در حالی که عمر نظر بر کشتن اسراء داشت؛ زیرا می‌گفت: تا خدای عزّ و جل بدانند در دل‌های ما دوستی مشرکان نمانده؛ چون که اینان سران و پیشوایان و سرکردگان کفرند. در نهایت پیامبر ﷺ هم‌نظر با ابوبکر شد که آیه ۶۷ و ۶۸ انفال نازل شد. اما علامه بیان می‌دارد اصحاب همگی بر گرفتن فدیة و آزاد نمودن اسراء توافق کردند که آیه نازل شد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۱۸۳؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ق.، ج ۳: ۶۷)

جناب بیضاوی این آیه را خطاب به رسول الله ﷺ می‌داند و معتقد است این آیه دلیل بر این است که انبیاء ﷺ تلاش می‌کردند که خطا نکنند ولی گاهی خطا می‌کردند ولی بدون قصد. مسلمانان شتاب‌زده پیش از آنکه حکمی از جانب خدا صادر شود یا اینکه در لوح محفوظ ثبت شود، عمل می‌کنند و این عمل به حکم، یعنی کسی را به خاطر خطا کیفر ندهد و مراد خطای در اجتهاد بود؛ زیرا آنان فکر می‌کردند اگر آنان را زنده بگذارند، چه بسا مسلمان شوند و توبه کنند و همچنین با فدیة‌ای که می‌گیرند، بتوانند نیرومندتر در راه خدا جهاد کنند و نمی‌دانستند که اگر آنان را بکشند، به تقویت بیش‌تر مسلمانان می‌انجامد و دیگر کافران را نیز به هراس می‌افکند و شکوه و شوکت آنان در هم می‌شکند. (بیضاوی، ۱۴۱۸، ق.، ج ۳: ۶۷)

علامه معتقد است آنچه سزاوار است در تفسیر این آیات گفته شود این است که سنت جاری در انبیای گذشته این بوده که وقتی با دشمنان می‌جنگیدند و بر دشمن دست می‌یافتند، آن‌ها را می‌کشتند و با کشتن آنان از دیگران زهر چشم می‌گرفتند تا کسی خیال جنگ با خدا و رسولش را در سر نپروراند و رسم آنان نبود که از دشمن اسیر بگیرند و سپس بر اسیران منت نهاده یا پول گرفته و آزادشان سازند، مگر بعد از آنکه دینشان در میان مردم پایگیر می‌شد که در این صورت اسیر را نمی‌کشتند و با منت نهادن یا گرفتن بهاء آزاد می‌کردند؛ همچنان که در خلال آیاتی که به رسول خدا ﷺ وحی می‌شد، بعد از آنکه کار اسلام بالا گرفت و حکومتش در حجاز و یمن مستقر گردید، آیه ۴ سوره مبارکه محمد نازل شد: «پس هر گاه رسیدید به کسانی که کفر ورزیدند، پس گردنهایشان را بزنید تا زمانی که (از کثرت جراحات) سنگین و خسته‌شان کنید. آن‌گاه محکم ببندید، پس بعد از آن یا

منت نهاده (و رهایشان سازید) و یا فدیة بگیریید و آزاد کنید.» و گرفتن اسیر و آزاد کردنش را تجویز کرد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۱۷۸)

چنان‌که از سیاق کلام در آیه اول از آیات مورد بحث برمی‌آید، عتاب در آن راجع به گرفتن اسیر است. همچنان‌که آیه دوم خود شاهدهی بر این ادعا است؛ زیرا می‌فرماید: عذاب عظیم برای گرفتن شما است: «اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، هیچ امتی را کیفر ندهد)، به‌خاطر چیزی (اسیرانی) که گرفتید، مجازات بزرگی به شما می‌رسید.» (انفال / ۶۸)

و آنچه مسلمین در موقع نزول این آیات گرفته بودند اسیر بود، نه بهای اسیر، پس اینکه بعضی احتمال داده‌اند عتاب راجع به مباح شمردن بهاء یا گرفتن آن باشد، صحیح نیست.

عتاب در آیه مربوط به گرفتن اسیر است و هیچ اشاره‌ای به این معنا ندارد که رسول خدا ﷺ با مسلمین مشورت کرده یا در گرفتن اسیر راضی بوده و در هیچ روایتی هم نیامده که آن حضرت قبل از جنگ سفارش کرده باشد به اینکه اسیر بگیرند یا دلالت داشته باشد بر اینکه آن حضرت به این امر راضی بوده، بلکه گرفتن اسیر، خود یکی از قواعد جنگی مهاجرین و انصار بوده که وقتی بر دشمن غلبه می‌کردند، از ایشان اسیر گرفته و اسیران را برده خود می‌کردند یا فدیة گرفته و آزادشان می‌ساختند، حتی در تاریخ آمده که مهاجر و انصار خیلی سعی داشتند در اینکه اسیر بیشتری به دست آورند، آن‌ها حتی اسیر خود را می‌گرفتند و محافظت می‌کردند از اینکه مبادا یک مسلمان دیگری به او آسیبی برساند و در نتیجه از بهای آن کاسته گردد، جز حضرت علی علیه السلام که در این جنگ بسیاری را کشت و هیچ اسیری نگرفت. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۱۷۹)

۵- عتاب بر داشتن تریس از خدا و پیروی کردن از کافران و منافقین

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ (احزاب / ۱) ای پیامبر! بر تقوای الهی ثابت قدم و استوار باش و از کافران و منافقان اطاعت مکن که خدا همواره دانا و حکیم است.»

یهودیان مدینه، مشرکان مکه و منافقان پنهان در میان مسلمانان، در سال پنجم هجری برای جنگ با مسلمانان متحد شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش در برابر هجوم آنان، در اطراف مدینه خندق کردند. این جنگ از آن جهت که توسط گروه‌های مختلف برنامه‌ریزی شد، جنگ احزاب و از آن جهت که مسلمانان برای دفاع از خود، خندق کردند، به جنگ خندق معروف شد. علاوه بر جنگ احزاب، مسائلی در مورد ظهار و طلاق جاهلی، احکام پسر خواندگی و

موضوع حجاب از مباحث سوره مبارکه احزاب است. (قرائتی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۳۲۶) علامه طباطبایی و جناب بیضاوی در مورد سیر نزول این آیه اتفاق نظر دارند و هر دو متفق هستند بر اینکه سوره «احزاب» در مدینه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده و دارای ۷۳ آیه است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۴۰۷؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج ۴: ۲۲۴) سوره احزاب هشتاد و نهمین سوره در ترتیب نزول است (بعد از سوره آل عمران و قبل از سوره ممتحنه) و در بین سال دوم تا پنجم هجری نازل شده است. تنها نام این سوره «احزاب» به معنای حزب‌ها و گروه‌هاست و سبب نام‌گذاری آن، آیات ۲۰ و ۲۲ این سوره است که در آن‌ها از «احزاب» و گروه‌ها سخن گفته شده است. (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۱۶: ۲۹۹)

جناب بیضاوی در بیان سبب تاریخی این آیه نیز به همان داستانی که در کتاب کشف آمده اشاره کرده و برای شأن نزول آیه بیان فرموده: ابو سفیان بن حرب و عکرمه بن ابی جهل و ابا الأعور سلمی در مراسم صلحی که بین آن حضرت و آنان بود به نزدش آمدند و عبدالله بن ابی و معتب بن قشیر و جد بن قیس هم با آنان برخاستند و به پیامبر اکرم ﷺ گفتند: تو از خدایان ما به بدی یاد مکن و بگو که آنان شفاعت می‌کنند و برای انسان‌ها سود دارند و ما نیز در مقابل، تو را با پرستش خدایت باز خواهیم گذاشت. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج ۴: ۲۲۴)

بیضاوی این آیه را خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌داند. در این آیه خداوند پیامبر ﷺ را خطاب قرار داده و می‌فرماید: به تقوایی که از آن برخوردار هستی پایبند باش و بر آن استوار بمان و بر میزان آن بیفزای؛ زیرا تقوا از اموری است که پایان ندارد. در هیچ کاری به آنان یاری نرسان و نظر و مشورت آنان را نپذیر و از آنان کناره بگیر و بر حذر باش و بدان که آنان دشمنان خدا و دشمنان مؤمنان هستند و جز زیان رساندن و مخالفت چیزی نمی‌خواهند. (همان) در جمع‌بندی آخر می‌توان گفت: این آیه نیز جزو آیات خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد اما این خطاب به منزله عتاب و سرزنشی نیست که از پیامبر ﷺ سر زده باشد، بلکه بر حذر می‌دارد و آگاهی می‌دهد جناب رسول ﷺ را از افکار و اعمال شوم ستمکاران و کافران که مبدا دلسوزی و ترحمی در حق آنان اعمال شود.

علامه نیز در سبب تاریخی این آیه، همین داستان مذکور را در ذیل آیه بیان نموده است. علامه آیه مذکور را از آیات عتاب و خطاب نسبت به پیامبر اکرم ﷺ می‌داند و می‌گوید در این آیه رسول خدا ﷺ مامور شده به تقوای از خدا و در آن زمینه‌چینی شده برای نهی بعدی؛ یعنی نهی از اطاعت کافرین و منافقین. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۴۰۷) در آخر می‌توان به این جمع‌بندی

رسید که این آیه نیز جزء آیات خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد که خدای سبحان رسول خویش را از عواقب پیشنهاد ارائه شده آگاه می‌کند و از پذیرش آن پیشنهاد برحذر می‌دارد؛ زیرا خداوند متعال بر همه امور آینده و گذشته و حال بندگان آگاه می‌باشد.

۶- عتاب بر داشتن ترس از خدا به‌جای ترس از مردم

«وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا؛ (احزاب/ ۳۷) (به خاطر بی‌اوردن زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده‌ات «زید»] می‌گفتی: «همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی) و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی، درحالی‌که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند- نباشد و فرمان خدا انجام شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).»

آیه ۳۷ سوره احزاب به ماجرای ازدواج پیامبر ﷺ با زینب می‌پردازد؛ ماجرای که یکی از مسائل بحث‌برانگیز در تاریخ زندگی پیامبر است و به‌رغم آنکه دست‌مایه طعن طاعنان علیه آن حضرت بوده، کمتر موضوع پژوهش انتقادی-تاریخی قرار گرفته است. قرآن در این آیه، از یک احساس درونی پیامبر ﷺ پرده برمی‌دارد و حکایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ در مورد موضوعی خاص از مردم بیمناک بوده است که خداوند با این جمله عتاب‌آمیز، او را سرزنش کرده و بیم داشتن از خداوند را به حضرتش سفارش می‌نماید. علامه طباطبایی و جناب بیضاوی در مورد سیر نزول این آیه اتفاق نظر دارند و هر دو متفق هستند بر اینکه سوره «احزاب» در مدینه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده و دارای ۷۳ آیه است. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج ۴: ۲۲۴)

در بیان سبب تاریخی و شأن نزول آیه ۳۷ سوره احزاب علامه طباطبایی و بیضاوی هر دو به یک روایت تاریخی اشاره نموده‌اند که داستان در مورد ازدواج زید، پسر خوانده رسول خدا ﷺ با زینب، دختر عمه رسول خدا ﷺ می‌باشد. علامه در بحث روایی تفسیر المیزان نیز روایاتی با این مضمون از مفسرین و کتب مختلف تفسیری و تاریخی آورده و به‌طریق مختلف به نقل

داستان و جریان ازدواج زید و زینب و نزول آیه ۳۷ احزاب می‌پردازد؛ علامه معتقد است این‌گونه روایات در مسئله مورد بحث (ازدواج زید با زینب) بسیار زیاد است، هر چند که بسیاری از آن‌ها خالی از شبهه نیست و در بعضی از آن‌ها آمده که رسول خدا ﷺ در ازدواج با هیچ یک از همسرانش آن ولیمه‌ای که در ازدواج با زینب داد، تهیه ندید؛ چون در ازدواج با زینب، گوسفند کشت و به مردم نان و گوشت داد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶: ۴۸۸)

علامه این آیه را جزء آیات عتاب نسبت به پیامبر می‌داند. عتاب یک نوع ترس از خدا است و این ترس از خدا از طریق مردم است. می‌خواهد آن جناب را از این صورت ترس از خدا نهی نموده و به‌صورتی دیگر هدایت کند و آن این است که در ترس از خدا مردم را دخالت مده، مستقیماً از خدا بترس و آنچه در دل پنهان کرده‌ای، که همان ترس باشد، از مردم پنهان مکن؛ چون خدا آن را آشکار می‌کند. خدای تعالی بر پیامبر خود واجب کرده بود که با همسر زید، پسر خوانده‌اش ازدواج کند تا به این وسیله همه بفهمند که همسر پسر خوانده، محرم انسان نیست. رسول خدا این معنا را در دل پنهان می‌داشت؛ چون از اثر سوء آن در مردم می‌ترسید، خدای تعالی با این عتاب او را امنیت داد. (همان: ۴۸۲)

علامه برای این اعلام امنیت و نصرت دادن به رسول الله ﷺ از این عتاب، دو دلیل بیان می‌کند:

یکی از ادله‌ای که دلالت دارد بر اینکه منظور از آیه مورد بحث، تایید و انتصار آن جناب است که به‌صورت عتاب آمده، این است که بعد از آن جمله فرموده: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَا كَهَا؛ همین که زید از همسرش صرف‌نظر کرد، ما او را به ازدواج تو در می‌آوریم.» از این تعبیر به‌خوبی پیداست که گویی ازدواج با زینب از اراده و اختیار رسول خدا ﷺ خارج بوده و خدا این کار را کرده است. دلیل دومش جمله «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا؛ کارهای خدا انجام شدنی است» می‌باشد که باز داستان ازدواج را کار خدا دانسته است. (همان)

بعضی مفسرین در کتب تفسیری شبهه کرده‌اند که شاید پیامبر اکرم ﷺ عاشق زینب شده و عشق خود را پنهان کرده باشد، بلکه وجوب این عمل را پنهان می‌کرده است. علامه می‌گوید مفسرین در اثر این اشتباه به حیص و بیص افتاده و در مقام توجیه عشق رسول خدا ﷺ بر آمده‌اند که او هم بشر بوده و عشق هم یک حالت جبلی و فطری است و هیچ بشری از آن مستثنی نیست. غافل از اینکه اولاً با این توجیه، نیروی تربیت الهی را از نیروی جبلت و طبیعت بشری کمتر دانسته‌اند و حال آنکه نیروی تربیت الهی قاهر بر هر

نیروی دیگر است و ثانیاً در چنین فرضی دیگر معنا ندارد که آن جناب را عتاب کند که چرا عشق خود را پنهان کرده‌ای؛ چون معنایش این می‌شود که تو باید عشق خود را نسبت به زن مردم اظهار می‌کردی و چرا نکردی؟ و رسوایی این حرف از آفتاب روشن‌تر است؛ چون از یک فرد عادی پسندیده نیست که دنبال ناموس مردم حرفی بزند و به یاد آنان باشد و برای به چنگ آوردن آنان تثبیت کند تا چه رسد به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله. (همان: ۴۸۴)

در آخر می‌توان به این جمع‌بندی رسید که از دیدگاه علامه طباطبایی، آیه ۳۷ احزاب جزء آیات عتاب و خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد. ترس و خوفی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از ابزار و فاش شدن این داستان داشت، این بود که مورد تهمت و قضاوت مردم قرار بگیرد که خدای متعال به نصرت و یاری پیامبر خویش آمده و طبق آیات قرآن به او امنیت خاطر می‌دهد و طبق مستندات آیات قرآنی ایمن، جریان نمی‌تواند یک داستان عشق و عاشقی باشد.

بیضاوی این آیه را جزء آیات عتاب و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند و داستان آن مربوط می‌شود به داستان ازدواج زینب با زید که از نظر بیضاوی پیامبر صلی الله علیه و آله زینب را در پیش خویش نیکو می‌دانسته و داستان به‌گونه‌ای رقم می‌خورد که زید همسر خویش را طلاق داده و ایشان را برای رسول الله خواستگاری می‌کند و آن مطلبی که رسول الله به خاطر آن سرزنش می‌شود، ترسی است که از آشکار شدن ازدواج با همسر فرزندخوانده دارد که مردم در مقابل این عمل چه واکنشی نشان می‌دهند. اما در مورد اینکه آن حضرت چه چیزی را در دل خود نهفته داشته بود؟ در پاسخ باید گفت: تعلق باطنی خود را به او. برخی هم گفته‌اند: آنکه دوست می‌داشت زید از او جدا شود. یا اینکه آگاه بود که زید او را طلاق می‌دهد و خود با او ازدواج می‌کند؛ زیرا خدای متعال او را از این کار آگاه ساخته بود؛ چنان‌که از عایشه روایت کرده‌اند که گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست از وحی‌ای که به او شده چیزی را پنهان کند، همین آیه را پنهان می‌کرد. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۲۲۸)

۷- عتاب بر حمایت از خائنین

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا * وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا؛ (نساء/ ۱۰۶-۱۰۵) ما این کتاب را به حق به تو نازل کردیم تا در بین مردم طبق آنچه تعلیمت دادیم، حکم کنی. پس طرف خیانتکاران را مگیر و از خدا طلب مغفرت کن که مغفرت و رحمت کار خداست.»

با تدبر در آیات می‌توان دریافت که آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره نساء یک سیاق

واحد دارد و آن داشتن عدالت در داوری و پیشگیری از قضاوت بی‌جا است؛ یعنی آنچه را که خدا به تو پیامبر ﷺ نمایانده و به تو وحی نموده داوری کن. در مورد استغفار در آیه می‌توان گفت هم طلب آمرزش است از گناهایی که مرتکب شده و هم طلب آمرزش از آنچه که در طبیعت انسان وجود دارد که بواسطه آن ممکن است حقوق دیگران را غصب کند و به‌سوی تمایلات نفسانی مایل شود. علامه طباطبایی و جناب بیضاوی در مورد سیر نزول این آیه اتفاق نظر دارند و هر دو متفق هستند به اینکه سوره «النساء» در مدینه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده و دارای ۱۷۶ آیه است. در ادامه علامه می‌گوید: مضامین آیات این سوره شهادت می‌دهد بر اینکه این سوره در مدینه و بعد از هجرت نازل شده و از ظاهر آن‌ها برمی‌آید که یک باره نازل نشده است، هر چند که غالب آیات آن بی‌ارتباط به هم نیستند. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۲۱۲-۲۱۱؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق.، ج ۲: ۲۳)

سوره نساء چهارمین سوره قرآن در مصحف کنونی می‌باشد. از نظر ترتیب نزول نود و دومین سوره‌ای است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است که بعد از سوره ممتحنه قرار دارد و سومین سوره طولانی قرآن پس از سوره بقره است. این سوره به‌دلیل بحث‌های فراوان در زمینه احکام و حقوق زنان به اسم «نساء» نام‌گذاری شده است. (معرفت، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۶۸)

علامه در بیان سیر تاریخی آیات مذکور، نقل مستقلی از خویش ارائه نداده است و تنها به دو منبع تفسیری تفسیر قمی و تفسیر درالمنثور اشاره کرده و سبب تاریخی و سیر نزول آیه را بیان فرموده است. بر اساس دیدگاه علامه می‌توان دریافت که تدبر در آیات شریفه، این معنا را به ذهن نزدیک می‌کند که گویا قصه مورد نظر آیه، سرقتی بوده که از بعضی مؤمنین سر زده و داستان به اطلاع رسول خدا ﷺ رسیده و سارق برای دفاع از خود یک فرد بی‌گناهی را متهم ساخته و خویشاوندان دزد واقعی اصرار ورزیده‌اند که به نفع آنان حکم بفرماید و مبالغه کرده‌اند در اینکه حکم را به نفع آنان و علیه متهم تغییر دهند و در نتیجه این آیات نازل شده و متهم را از تهمتی که به وی زده‌اند، تبرئه نموده است. پس آیات از هر احتمال دیگری با این احتمال انطباق بیشتری دارد که بگوئیم جریان همان بوده که در روایت آمده که ابی طعمه بن ابیرق طعمی و شمشیری و زرهی از عموی قتاده دزدید. روایات شأن نزول در غالب موارد از باب تطبیق داستان‌های روایت شده است بر آیاتی که با آن‌ها تناسب دارد و از این آیات، حجت بودن رسول خدا ﷺ و عصمتش و حقائق دیگر نیز استفاده می‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵: ۱۱۲)

علامه این دو آیه را خطاب به رسول الله ﷺ می‌داند، با این تفاوت که این

خطاب از نوع عتاب و سرزنش در ارتکاب به معصیتی یا صدور فعل ناشایسته از طرف رسول الله ﷺ نمی‌باشد، بلکه با بیانی منطقی به توضیح آیه و خطاب قرار دادن رسول الله ﷺ می‌پردازد. در آخر می‌توان گفت که علامه این دو آیه را خطاب به رسول الله ﷺ می‌داند و در آیه ۱۰۵ رسول خدا ﷺ را نهی کرده از اینکه خصیم خیانتکاران باشد و نیز از اینکه حق کسانی که واقعا محق هستند و حق خود را از خائنین مطالبه می‌کنند باطل نموده، از مبطلین طرفداری کند. از دیدگاه علامه، استغفار در اینجا این است که رسول خدا ﷺ از خدای تعالی بخواهد آنچه در طبع آدمی است که ممکن است احیانا حقوق دیگران را غصب کند و به‌سوی هوای نفس متمایل شود را بیمارزد و ببوشاند. خلاصه کلام اینکه معنای استغفار، طلب آمرزش گناهانی که از آن جناب سر زده باشد نیست؛ زیرا آن جناب معصوم از گناه است.

بیضاوی به همان داستانی که در کتاب سبب نزول واحدی و کشاف زمخشری آمده، اشاره کرده است. در واقع در هر سه منبع، سرگذشت نقل شده از یک شخص یکسان و شبیه به هم هست. این آیات از نگاه بیضاوی، عتاب به رسول الله ﷺ می‌باشد و مخاطب شخص رسول می‌باشد. «بما أراک الله»؛ یعنی آنچه را که خداوند به تو نمایانده و به تو وحی کرده است، داوری و قضاوت کن و برای برائت افراد خیانتکار از آنان دفاع مکن و به‌خاطر بنی‌ظفر با یهودیان دشمنی نکن و استغفار کن از خداوند در این باره که می‌خواستی به آن یهودی کیفر بدهی. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۲: ۹۵)

در جمع‌بندی آخر این نتیجه را می‌توان گرفت که جناب بیضاوی این آیه را خطاب به رسول خدا ﷺ می‌داند و با توجه به داستانی که از طرق مختلف نقل شد، قضیه از این قرار بوده که اموالی دزدیده شده بوده که شخص بی‌گناه متهم شده بود و شخص رسول الله ﷺ در این قضاوت دچار اشتباه شده است و نزدیک بوده که حکم اجرا شود که خداوند عنایتی کرده و آیاتی نازل نموده که با نزول آیات، حقیقت داستان روشن می‌شود و شخص متهم فرار می‌کند و رسول خدا ﷺ مورد عتاب قرار می‌گیرد و باید استغفار کند.

۸- عتاب بر تحریم حلال الهی

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (تحریم/ ۱) ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، به‌خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟! و خداوند آمرزنده و رحیم است.»

در آیات نخست سوره تحریم، هر چند غیرصریح و بدون نام بردن از کسی،

گله‌ها و اعتراضاتی نسبت به دو تن از همسران پیامبر ﷺ به میان آمده است که آن حضرت در برابر آنان به عکس‌العمل منفی (تحریم برخی از لذایذ بر خود) اقدام فرمود و این آیات با عتاب در رفع تحریم پیامبر ﷺ و توبیخ آن دو زن و هشدار به اینکه همسری پیامبر، مانع از رفتن به جهنم یا موجب ورود به بهشت نمی‌شود، نازل گردید.

علامه طباطبایی و جناب بیضاوی در مورد سیر نزول این آیه اتفاق نظر دارند و هر دو متفق هستند به اینکه سوره «تحریم» در مدینه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده و دارای ۱۲ آیه است. سوره تحریم صد و هفتمین سوره در ترتیب نزول (بعد از سوره «حجرات») و شصت و ششمین سوره در چینش کنونی قرآن است. نام‌های سوره عبارت‌اند از: «تحریم»، «یا ایها النبی»، «مُتَحَرِّمٌ» و «لِمَ تُحَرِّمُ». سبب نام‌گذاری این سوره به این اسامی، آیه اول آن است که خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «چرا چیزی را که خدا بر تو حلال ساخته، حرام می‌کنی؟» و همه نام‌های آن از تعبیرات همین آیه گرفته شده است. (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۲۱: ۱۱۹)

علامه در زمینه شأن نزول این آیه نظری خاصی نداشته است و تنها به نظرات بقیه مفسرین اکتفا نموده و نظرات آن‌ها را نقل نموده که داستان از این قرار است که دو تن از همسران پیامبر اکرم ﷺ که در روایات به نام حفصه و عایشه نامبرده شده‌اند، به پیامبر اکرم ﷺ اعتراض می‌کنند که چرا به خانه همسر دیگری رفته یا چرا فلان نوشیدنی را نوشیده است. اینجا شخص پیامبر ﷺ به خاطر رضایت همسران، سوگند خورده و خویش را نسبت به آن چیز حلال تحریم نموده است. علامه معتقد است این احادیث که در کتب بسیاری از مفسرین در زمینه این آیه و آیات بعد آن نقل شده، آن طور که باید به روشنی با آیات مورد بحث که همه در یک سیاق قرار دارند، تطبیق نمی‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۵۶۶)

علامه بیان می‌دارد که خطاب در این آیه، خطابی است آمیخته با عتاب که چرا آن جناب پاره‌ای از حلال‌های خدا را بر خود حرام کرده ولی تصریح نکرده که آنچه حرام کرده چیست و قصه چه بوده؟ چیزی که هست جمله «آیا خشنودی همسرانت را می‌خواهی؟» اشاره دارد بر اینکه آنچه آن جناب بر خود حرام کرده، عملی از اعمال حلال بوده که رسول خدا ﷺ آن را انجام می‌داده و بعضی از همسرانش از آن عمل ناراضی بوده، پس اگر در جمله «یا ایها النبی» خطاب را متوجه آن جناب بدان جهت که نبی است کرده و نه بدان جهت که رسول است، دلالت دارد که مسئله مورد عتاب، مسئله شخصی آن جناب بوده نه مسئله‌ای که جزء رسالت‌های او برای مردم باشد و معلوم

است که وقتی صحیح و مناسب بود بفرماید: «یا ایها الرسول» که مسئله مورد بحث مربوط به یکی از رسالت‌های آن جناب باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۹: ۵۵۱-۵۵۲) پس در کلام آخر می‌توان گفت که این آیه از آیات عتاب و خطاب محسوب می‌شود که مخاطب رسول خدا ﷺ هستند و مسئله مورد عتاب، مسئله شخصی آن حضرت می‌باشد نه مسئله‌ای که جزء رسالت‌های او برای مردم باشد و از طرفی با کمک آیات بعدی می‌توان به این نتیجه رسید که عتاب مذکور در حقیقت، متوجه زنان آن حضرت می‌شود.

جناب بیضاوی در بیان شأن نزول این آیه روایت کرده است: حضرت رسول ﷺ در خانه زینب بنت جحش غسل خورد و عایشه و حفصه همدستان با همدیگر به حضورش عرض کردند: بوی صمغ درخت از تو به مشام ما می‌رسد. رسول ﷺ بدبویی را خوش نمی‌داشت و خوردن غسل را بر خود حرام گردانید. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵: ۲۲۴) بیضاوی این آیه را خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌داند و معتقد است که رسول الله ﷺ دچار لغزش شده است؛ زیرا حرام دانستن آن چیزی که خداوند آن را حلال دانسته است، جایز نیست. در پایان آیه خداوند می‌فرماید: خداوند تو را می‌آمرزد، تو را مؤاخذه و بازخواست نخواهد کرد و مورد معاتبه و سرزنش نیستی؛ زیرا خداوند از عصمت تو حمایت می‌کند. (همان: ۲۲۴) در جمع‌بندی آخر می‌توان گفت: بیضاوی در تفسیر این آیه خیلی مختصر به بیان این داستان اشاره کرده است و معتقد است رسول الله ﷺ دچار لغزش شده است. پس این آیه را خطاب به پیامبر ﷺ می‌داند.

۹- عتاب بر اذن دادن به منافقان

«عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعِنَا لِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ؛ (توبه/ ۴۳) خداوند تو را بخشید. چرا پیش از آنکه راستگويان و دروغگويان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می‌کردی تا هر دو گروه خود را نشان دهند!)»

از جمله آیاتی که پیامبر ﷺ را مورد خطاب قرار داده و سرزنش و عتاب کرده است، آیه ۴۳ سوره توبه می‌باشد. خداوند در این آیه خطاب به پیامبرش، صحبت از عفو و بخشش او دارد و می‌پرسد که چرا بدون روشن شدن ماجرا و مشخص شدن راستگويان از دروغگويان، به عده‌ای اذن داده است.

علامه طباطبایی و جناب بیضاوی در مورد سیر نزول این آیه اتفاق نظر دارند و هر دو متفق هستند به اینکه سوره «توبه» در مدینه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده و دارای ۱۲۹ آیه است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۱۹۱؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق،

ج ۳: ۷۰) این سوره صد و سیزدهمین سوره نازل شده بر پیامبر اسلام ﷺ است؛ یعنی بعد از سوره مائده و در اواخر عمر پیامبر ﷺ فرود آمده و در ترتیب فعلی قرآن نهمین سوره به شمار رفته است. مفسران آغاز نزول سوره توبه را در سال نهم هجری می‌دانند و مطالعه آیات آن نشان می‌دهد که قسمتی از آن پیش از جنگ تبوک و قسمتی پس از مراجعت از جنگ نازل شده است. ۲۸ آیه آغاز این سوره به وسیله علی علیه السلام در مراسم حج به مردم ابلاغ شد. (رضایی اصفهانی، ۱۳۸۷، ج ۸: ۱۳۹)

در بیان سبب تاریخی و شأن نزول این آیه و آیات ماقبل آن علامه و بیضاوی هر دو به یک جریان اشاره دارند که در سال نهم هجری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قصد داشت غزوه تبوک را آغاز کنند. مسلمانان را برای آماده شدن و حرکت و جهاد به سوی تبوک فرمان داد و مؤمنین به دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لبیک گفتند. ولی عده‌ای از منافقان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و برای اینکه در جهاد شرکت نکنند، عذر و بهانه می‌آوردند و از ایشان خواستند که در مدینه بمانند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به آن‌ها اجازه ماندن داد و در پی آن آیاتی از سوره توبه، در ستایش مجاهدان مؤمن و نکوهش منافقان نازل شد و از حضرت بازخواست شد که چرا به منافقان چنین اجازه‌ای داده شده است.

علامه معتقد است آیه در بیان این ادعا است که نفاق و دروغ‌گویی متخلفین، ظاهر است و با مختصر امتحانی رسوا می‌شوند و مؤید این ادعا این است که خطاب و عتاب را متوجه مخاطب نموده و او را سرزنش می‌کند؛ مثل اینکه مخاطب باعث شده که حیثیت آنان محفوظ بماند و او بر روی رسوایی‌های آنان پرده انداخته و این خود یکی از آداب کلام است که منظور از آن صرفاً بیان روشنی مطلب و وضوح آن است و بیش از این را افاده نمی‌کند، عیناً مانند مثل معروف «در به تو می‌گویم دیوار تو بشنو» که معنای مطابقی آن مقصود نیست. خلاصه اینکه عتاب در آیه مورد بحث، عتاب جدی نیست، بلکه مفید غرض دیگری است. در این جمله نیز مقصود این نیست که تقصیری متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده و آنگاه بگوید خدا از تقصیرت گذشت. حاشا از آن حضرت که سوء تدبیری در احیاء امر خدا از او سرزند و مرتکب گناهی شود، بلکه منظور از آن، فقط همان افاده ظهور و وضوح دروغ منافقین است و اینکه فرمود: «چرا به ایشان اجازه دادی؟» معنایش این است که اگر اجازه نمی‌دادی، بهتر بود و زودتر رسوا می‌شدند و ایشان به خاطر سوء سریره و فساد نیت، مستحق این معنا بودند، نه اینکه بخواهد بفرماید: «اجازه ندادن به مصلحت دین نزدیک‌تر و اصولاً دارای مصلحت بیشتری بود.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۲۸۵)

بیضاوی این آیه را خطاب به رسول خدا ﷺ می‌داند و معتقد است اجازه دادن رسول الله ﷺ به منافقین برای شرکت نکردن در جنگ، نوعی خطا و اشتباه محسوب می‌شود و جمله «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» را کنایه از جنایت می‌داند؛ زیرا کلمه عفو زمانی به کار رفته می‌شود که خطا و اشتباهی سرزده باشد. یکی از جاهایی که رسول خدا ﷺ مورد عتاب قرار گرفته بود، همین اذن دادن به منافقین برای شرکت نکردن در جنگ است. (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳: ۸۲)

امام رضا علیه السلام نیز در مجلس مأمون در تفسیر این آیه فرمودند: «هذا مما نزل بآیة اُغنی و اسمعی یا جاره. خاطب الله تعالی بذلک نبیّه (ص) و اراد به أمّته»: این آیه در مورد (ای در به تو می‌گویم دیوار تو بشنو) است. خداوند در این آیه، پیامبرش را مورد خطاب قرار داده و امت او را اراده کرده است. (صدوق، ۱۳۹۱، ج ۱: ۱۸۰-۱۷۰) پس معلوم می‌شود که مقصود از عتاب در این آیه، همان معنایی است که علامه بیان کردند.

نتیجه

از مطالب فوق می‌توان به این نتیجه رسید که شماری از خطابات قرآن کریم به نبی اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، موهم عتاب‌اند و در نگاه ابتدایی، احتمال صدور خطا از سوی آن جناب را در ذهن مخاطب تداعی می‌کنند. در تعداد اینگونه آیات و تفسیر آن‌ها میان مفسرین اختلاف نظراتی وجود دارد ولی شواهد حاصل از بررسی هشت مورد از این آیات و توجه به مقام عصمت مطلقه حضرت، بیانگر آن است که کوچک‌ترین خطایی از آن جناب سر نزده است.

علامه طباطبایی و بیضاوی با وجود اختلاف در مذهب و میانی فکری عقیدتی که دارند اما در اکثر آیات عتاب و خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نظراتی همسو و بسیار نزدیک به هم دارند و این موضوع به خوبی تقریب مذاهب را در جامعه اسلامی می‌رساند.

از نقاط اشتراک دیگر این دو مفسر می‌توان به سیر نزولی آیات عتاب و خطاب اشاره کرد که هر دو مفسر در بحث ترتیب نزولی، ترتیب مصحف کنونی، مکی یا مدنی بودن آیات و حوادثی که نشان دهد این آیات در مکه نازل شده یا در مدینه، نظرات همسو و مشابه به یکدیگر دارند و هر دو متفق هستند به اینکه این سوره از سور مکی هست یا مدنی.

از نقاط افتراق این دو مفسر می‌توان گفت بیضاوی از بین ۸ آیه عتاب در این پژوهش، ۸ آیه را خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند و معتقد است در این آیات عتاب نسبت به شخص رسول الله صورت گرفته است. بیضاوی در ذیل آیات ۱-۱۰ سوره عبس می‌گوید: این آیات خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و

لفظ اعمی متضمن همین حکم است. یا در ذیل آیه ۶۷ انفال می‌گوید: انبیاء تلاش می‌کردند خطا نکنند ولی گاهی خطا می‌کردند، بدون قصد و غرضی. اما علامه طباطبایی، از ۸ آیه عتاب تنها ۵ آیه را خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌داند. مثلاً آیات ۱۴۷-۱۴۵ سوره بقره، ۱۰۵-۱۰۶ سوره نساء، آیات ۱ و ۳۷ سوره احزاب. علامه معتقد است اگرچه در این آیات، عتاب و سرزنشی صورت گرفته است اما این عتاب از نوع سرزنش برای ارتکاب معصیت از طرف پیامبر ﷺ نیست، بلکه مانع صدور فعل می‌شود. یا در جای دیگر می‌فرماید: اگرچه خطاب به رسول خدا ﷺ است اما نهی در قالب خبر است. از نگاه علامه طباطبایی، خطاب‌هایی که به پیامبر اکرم ﷺ شده است، دلیل بر معصوم نبودن او نیست، بلکه چون رسالت او همگانی است، خطاب از باب مثل معروف عرب «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» به عموم انسانها یا امت اسلام است اما چون پیامبر گیرنده و مخاطب اصلی است، ظاهر خطاب متوجه اوست.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق،، لسان العرب، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع-دار صادر.
۲. إرفع، کاظم، ۱۳۸۱، ترجمه قرآن، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی.
۳. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، ۱۳۷۴، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه بعثه.
۴. براتی، زینب، ۱۳۸۹، بررسی خطاب‌های عتاب‌گونه خداوند بر پیامبر اکرم ﷺ در قرآن، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، دانشکده الهیات، دانشگاه پیام نور تهران.
۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ق،، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۶. حسینی‌زاده، سید عبدالرسول، ۱۳۹۷، بررسی تفسیری رابطه اسماء الهی در پایان آیات سوره انفال با محتوای آن، مطالعات تفسیری، شماره ۳۳.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۸۸، مفردات راغب؛ ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ترجمه سید غلامرضا خسروی حسینی، تهران، مرتضوی.
۸. _____، ۱۴۱۲ق، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، تهران، مرتضوی.

۹. رضایی اصفهانی، محمدعلی، ۱۳۸۷، تفسیر قرآن مهر، قم، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن.
۱۰. زرقانی، محمد عبدالعظیم، ۱۳۷۸، مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۱۱. سجادی، جعفر، ۱۳۷۳، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، تهران، انتشارات کومش.
۱۲. صدوق، سید محمد علی، ۱۳۷۱، ترجمه اعتقادات، تهران، انتشارات علمیّه اسلامیّه.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، ۱۳۷۴، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. طریحی، فخرالدین محمد، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، ج ۱، تهران، بی‌نا.
۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، العین، ج ۷، قم، انتشارات هجرت.
۱۶. فیومی، احمد بن محمد، ۱۳۹۷ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قاهره، دارالمعارف.
۱۷. قرائتی، محسن، ۱۳۸۷، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۱۸. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۲، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
۱۹. معرفت، محمد هادی، ۱۳۷۴، کتاب تنزیه الأنبیاء، قم، ائمه علیهم‌السلام، جام جم.
۲۰. معرفت، محمد هادی، ۱۳۷۴، آموزش علوم قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۱. واحدی، علی بن احمد، ۱۳۸۳، اسباب النزول واحدی، ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو، تهران، نشر نی.

واژه‌شناسی مشتقات «ولی» در قرآن با محوریت تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب

رضوان زمانی فروشانی

دکتری علوم قرآن و حدیث- مدرس گروه علوم قرآن. مدرسه عالی بنت‌المصطفی

چکیده

قرآن مجید جامع‌ترین و کامل‌ترین معارف وحیانی را در خود جای داده است. دستیابی صحیح و روشمند به آموزه‌های این کتاب آسمانی، با توجه به ویژگی‌های خاص آن، روش خاص خود را می‌طلبد. وصول به معارف و حقایق نورانی قرآن کریم، مقدماتی را می‌جوید تا راه آن را هموار سازد. در این میان، علم تفسیر از این معارف و حقایق پرده برمی‌دارد. به همین منظور، مفسران شیوه‌های گوناگونی برای فهم آموزه‌های قرآن ابداع کرده‌اند. بنابراین برای بررسی قرآنی یک واژه، گرچه شرط لازم برای فهم معنای آن بررسی آن واژه در متون اسلامی است، به هیچ وجه شرط کافی، به‌ویژه برای عصرهای پس از نزول، به شمار نمی‌آید؛ زیرا تطور و دگرگونی لغات، واقعیتی است که در معنای بسیاری از واژه‌ها تأثیرات شگرفی نهاده است. واژه ولی نیز از این قاعده مستثنا نیست. از این رو، در این نوشتار این واژه و مشتقات آن از منظر قرآن و تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب در دو بخش واژه‌شناسی و مصادیق ارزیابی می‌شود. در بخش نخست، مفاهیم قرآنی آن را همراه شواهد قرآنی بیان می‌کنیم. در بخش دوم، مصادیق این معانی با توجه به قرائن قرآنی و روایی، به دو قسم «ولایتهای مقبول» و «ولایتهای مطرود» تقسیم می‌شود که برای هر یک، نمونه‌های قرآنی یا روایی آن را می‌توان برشمرد. این امر، افزون بر آشنا ساختن مخاطبان با آیات الهی، فضای معنایی واژگان را در عصر نزول مشخص می‌کند که این خود، روایات نبوی را که در آن‌ها این واژگان به کار رفته است، روشن‌تر می‌سازد.

کلیدواژه: مشتقات ولی، ولایتهای مقبول، ولایتهای مطرود، قرآن، تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب.

مقدمه

از جمله مباحثی که همواره ذهن قرآن‌پژوهان را به خود مشغول می‌دارد، این

است که آیا واژگان قرآنی با همان معنای لغوی در قرآن به کار برده شده‌اند یا تحولاتی در آن‌ها پدید آمده‌اند؟ و بر فرض وجود تحوّل و تطوّر در معانی، آیا جزئی از معنا را شامل می‌شوند یا قرآن معانی کاملاً تازه‌ای بر اندام این واژگان پوشانده است؛ معنایی که تا پیش از آن در قاموس لغت عرب سابقه نداشته است؟

احمد بن فارس در این باره می‌نویسد: عرب جاهلی لغات، آداب، مناسک و قربانی‌ها و مراسم خویش را داشت. وقتی خداوند اسلام را فرستاد اوضاع دگرگون شد، باورهای نادرست منسوخ گردیدند، الفاظی از معانی خود به معانی تازه نقل شدند... و واژگانی همچون مؤمن، مسلم، کافر و منافق پدیدار گردیدند و برای واژگانی دیگر همچون صلاه، سجود، صیام، حج، زکات و مانند این‌ها نیز شروط و خصوصیتی جدید نهاده شدند. (ابن فارس، الصحابی، ۴۰۵ق: ۲۲)

با بررسی و دقت در کلمات قرآن، این نتیجه حاصل می‌شود که سه نظریه و فرایند مزبور هر کدام در بخشی از واژگان قرآنی صادق هستند. خداوند متعال پیام خویش را در ظرف واژگان عربی و بر اساس قواعد محاوره‌ای این زبان ارائه نموده ولی مفاد این گفته آن نیست که فرایند مذکور بدون هیچ‌گونه تحوّل در معانی واژگان زبان عرب صورت پذیرفته است.

معانی و حقایق جدیدی که در پرتو سیاق‌های قرآنی و فراین مضمونی بر واژگان عربی اشراب شده‌اند، قابل چشم‌پوشی نیستند، تا آنجا که می‌توان دریافت که تعداد قابل توجهی از مفردات قرآن در معانی جدید، به اصطلاح خاص شرعی تبدیل شده‌اند.

از این رو بررسی واژگان قرآن و به تعبیر دیگر، بررسی قرآنی واژگان، توجه پژوهشگران و عالمان دینی را به خود جلب کرده است. واژه «ولی» و مشتقات آن در قرآن مجید در معانی متعدّدی به کار رفته است که ممکن است در بسیاری از موارد، بتوان آن‌ها را به یکدیگر ارجاع داد یا برخی را به معنایی کلی‌تر بازگرداند که این‌گونه ارجاعات، همان ریشه‌یابی واژه است.

بنابراین با در نظر گرفتن کاربرد فراوان واژه (ولی) و مشتقات آن در قرآن و اهمیت این مبحث از لحاظ تفسیری، به کمک فهم معانی لغوی و اصطلاحی و تبیین مصادیق واژگان قرآنی، می‌توان تحول عظیمی در تبیین معناشناسی واژگان قرآنی و تأثیر شگرف آن در فهم دقیق آیات قرآنی و همچنین فهم دقیق روایات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام ایجاد کرد.

مبحث ولایت از جمله مباحثی است که پس از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین فریقین، جدال‌ها و کنکاش‌های زیادی را ایجاد نموده است. لذا در این پژوهش

سعی می‌گردد این واژه از دیدگاه لغوی، قرآنی و روایی، بررسی گردد تا آشکار گردد درک مفسران شیعه از معنای ولایت تا چه اندازه به مقصود خداوند حکیم، نزدیک بوده است؟

بررسی و یافتن معنای دقیق یک واژه در زمان خاص، روش‌های مختلف و خاص خود را دارد. از شیوه‌های بنیادین و کارآمد برای رسیدن به این هدف، بهره‌گیری از متونی است که در همان زمان خاص شکل گرفته است. ویژگی مهم این متون، انعکاس کاربردهای رایج آن زمان است. از آنجا که به‌طور معمول در این متون، قرائنی هست که ابهامات احتمالی واژگان را برطرف می‌کند، می‌توان محدوده مفهومی لغات را به‌میزان زیادی به دست آورد.

معرفی تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب

امروزه با گذشت بیش از یک هزار و چهار صد سال از نزول اولین آیات الهی بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در اثر هدایت‌های مشفقانه آن پدر مهربان امت و راهگشایی‌های اوصیای گران‌قدرش و نیز تلاش‌ها و سخت‌کوشی‌های دانش‌آموختگان مکتب پربرکت معصومان علیهم السلام گنجینه‌ای از کتب تفسیری پدید آمده است که یکی از آن کتب، تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب میرزا محمد مشهدی قمی می‌باشد که یکی از کتب روایی اجتهادی شیعه بوده و افرادی مانند آقا جمال خوانساری و شیخ آقا بزرگ تهرانی آن را ستوده‌اند. (امین، ۱۳۴۵، ج ۹: ۴۰۸)

علّامه مجلسی در تقریظ خود بر این تفسیر می‌نویسد: خداوند جزای خیر دهد به عالم شایسته، دانشمند کامل، پژوهشگر ژرف‌نگر، جان‌نشین زبردست گذشتگان، شخصیتی که دقیق‌ترین معانی علمی را با فکر تیزبین خود به دست می‌آورد و گوهرهای حقیقت را با رأی صائب خود استخراج می‌کند. (ر.ک.، همان: ۴۰۷)

در یک کلام می‌توان گفت این تفسیر چکیده مهم‌ترین تفاسیر امامیه و عصاره اندیشه‌های قرآنی تا عصر مفسر قمی است.

کنزالدقائق سرشار از عبارات‌های زیبای انوارالتنزیل بیضاوی، جمع‌بندی و نظم و ترتیب مجمع‌البیان طبرسی، نکات جذاب و دلنشین کشف زمخشری و حاشیه‌های شیخ بهایی و سایرین است که مؤلف، با تجزیه و تحلیل آن‌ها، بهترین نظرات را برگزیده و سپس اندیشه‌های بدیع خویش را بر آن‌ها افزوده، در نتیجه تفسیری نفیس، جامع و جالب توجه پدید آورده است.

میرزا محمد قمی در آغاز تفسیر خویش، هدف از تألیف این اثر ارزشمند را

چنین بیان می‌کند: من در گذشته، تعلیقاتی بر تفسیر مشهور علامه زمخشری نگاشته بودم و آن را با دقت و حوصله مطالعه و بررسی نمودم. سپس حواشی علامه زبردست، شیخ بهاء‌الدین عاملی را مطالعه نموده و در مورد مطالب آن اندیشیدم. آن‌گاه به نظر آمد که تفسیری را که حاوی اسرار ناشناخته قرآن و دربردارنده نکات جدید و بکر در مورد تأویل آیات آن باشد، در پرتو احادیث و روایات و گفتارهای قرآنی ائمه اطهار علیهم‌السلام تألیف نمایم.

علامه شیخ آقابزرگ طهرانی، کتابشناس مشهور اسلامی، در مورد تفسیر کنزالدقائق چنین می‌گوید: این تفسیر همچون تفسیر نورالثقلین در پرتو معارف اهل بیت علیهم‌السلام آیات قرآن را تفسیر کرده است اما از جهات متعددی بر نورالثقلین برتری دارد؛ از جمله اینکه ۱. اسناد روایات را بیان می‌کند؛ ۲. ارتباط آیات دیگر را با آیه مورد تفسیر روشن می‌نماید؛ ۳. نکات ادبی و اعراب آیات مورد توجه قرار گرفته است؛ ۴. توضیح آیات را به‌طور مختصر و با شرح مزجی برآورده است و سپس به نقل روایات در مورد آن می‌پردازد؛ ۵. گاهی نکاتی را برخلاف نورالثقلین مطرح می‌نماید.

۱- معنای لغوی واژه «ولی»

واژه «ولی» از لحاظ لغوی با صیغه‌های مختلف و در موارد فراوانی به کار رفته و بر مصادیق مختلفی اطلاق شده است. به همین جهت، واژه‌پژوهان معانی گوناگونی برای این لفظ ذکر کرده‌اند. از نظر معنا «ولی»، به معنای قرب و نزدیک بودن می‌باشد. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۱۴۱؛ جوهری، ۱۹۵۴م، ج ۲: ۷۱۵؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۶۷۲)

ابن منظور می‌گوید: «الولی: ولی یتیم کسی است که امر او را به عهده گرفته است و ولی زن کسی است که امر نکاح او به دست اوست و او را رها نمی‌کند که با هر کس خواست ازدواج کند.» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵: ۴۰۷) فیومی می‌گوید: «ولی به معنای فاعل از ولیه، کسی را گویند که به کار دیگری قیام کند و هر کس کار دیگری را به عهده گرفت، ولی او است.» (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۳۵۰)

همین معنا را الصحاح، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، معجم مقاییس اللغه، المحيط فی الغه نیز گفته‌اند. (جوهری، ۱۹۵۴م، ج ۶: ۲۵۲؛ ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۵: ۲۲۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۱۴۱؛ ابن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱: ۳۰۴) بنابراین «ولی» مالک تدبیر است؛ یعنی کسی که برای تدبیر و اداره امور جامعه، یتیم یا زن به آن‌ها نزدیک می‌شود و به رتق و فتق امور آن‌ها (در حیطه ولایت خود) مبادرت می‌ورزد.

از نظر معنا «ولی» بر (وزن فلس) به حصول دو شیء (یا بیشتر) در کنار یکدیگر بدون آنکه بین آنها چیز دیگری فاصله شود، گفته می‌شود؛ همان‌گونه که راغب اصفهانی می‌فرماید: «به حصول دو شیء در کنار یکدیگر به‌گونه‌ای که فاصله‌ای بین آنها نبوده و هیچ چیز دیگری بین آنها حائل نباشد، ولی می‌گویند.» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۴۸۹)

بنابراین معنای واژه «ولی» (معنای اولی واژه بی‌قرینه، حصول دو چیز در کنار یکدیگر بدون آنکه بین آنها چیز دیگری فاصله شود) که خبر از نوعی ارتباط نهفته می‌دهد، می‌باشد که با در نظر گرفتن چگونگی این ارتباط و با توجه به قرائن متصله (ترکیب سیاقی) و منفصله (شأن نزول و...) آن را باید شناخت. از این رو، برخی لغت‌دانان «ولی» را به معنای دیگر مانند «نزدیک»، «دوست»، «یاور» و «متولی امر و سرپرست» دانسته‌اند که ظاهراً به موارد استعمال آن توجه دارند.

۲- واژه‌شناسی مشتقات «ولی» در قرآن و تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب

۱-۲- ولی

«ولی» مشتق از «ولی» بر وزن فعیل و به معنای فاعل می‌باشد. این واژه در قرآن ۴۴ بار به کار رفته است. سخن صاحب تفسیر کنزالدقائق در معنای «ولی» به ۹ معنا بوده که با نمونه‌های قرآنی بیان می‌شود.

- ۱- سرپرست و متولی امر (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۱: ۴۸۰)؛ ۲- نزدیک و نزدیک‌تر (همان، ج ۷: ۲۲۵) ۳- ناصر و یاور (همان، ج ۲: ۶۵)؛ ۴- محب (همان، ج ۵: ۴۹۶)؛ ۵- وارث، میراث، ارث (همان، ج ۷: ۴۰۲)؛ ۶- شریک (همان، ج ۱۱: ۴۵۰)؛ ۷- حافظ (همان، ج ۳: ۲۱۳)؛ ۸- مالک (همان، ج ۱۱: ۲۷۶)؛ ۹- قرین «مصاحب» (همان، ج ۸: ۲۲۸)

۲-۲- اولیاء

«اولیاء»، جمع واژه «ولی» است که صفت مشبیه و بر وزن فعیل بوده و ۴۲ بار در قرآن آمده و در تفسیر مذکور در معنای دوستان (همان، ج ۵: ۴۹۶)، یاران (همان، ج ۲: ۶۵) و سرپرستان نزدیک و کسانی که در اداره امور شخص، از دیگران سزاوارترند (همان، ج ۸: ۹۳) آمده است.

۲-۳- وال

در قرآن کریم، این کلمه یک بار رفته است و مفسر آن را به معنای تدبیر امور، اداره‌کننده اموری که دفع سوء از قوم می‌نماید آورده است. (همان، ج ۶: ۴۲۱) بنابراین این‌گونه برداشت می‌شود که والی امر مطلق، خداوند است و هیچ فردی قدرت دفع عذاب و عقابی را که او اراده نماید، ندارد.

۲-۴- مولی

«مولى» مصدر میمی یا اسم مکان است؛ جمع آن موالی و در قرآن، در ۲۰ آیه آمده و در معنای زیر کاربرد دارد: ۱- متولى امر، سرپرست (همان، ج: ۷: ۲۲۶)؛ ۲- اولی و سزاوار (همان، ج: ۱۳: ۸۸)؛ ۳- ناصر و یاور (همان، ج: ۵: ۳۴۲)؛ ۴- آزاد شده (همان، ج: ۱۰: ۳۱۸)؛ ۵- پسر عمو، ابن عم (همان، ج: ۸: ۱۹۴)؛ ۶- وارث، اولی به میراث. (همان، ج: ۳: ۳۹۴)

در آیاتی که واژه «مولى» به کار رفته، مولای به حق، خداوند متعال می باشد، اوست که بهترین مولى و سرپرست معرفی شده و در برابر آن، کسانی که ولایت خداوند را ندارند، آتش به عنوان مولای آنان معرفی می گردد. با توجه به معنای لغوی واژه «ولى»، برداشت‌هایی که از واژه «مولى» در تفسیر کنزالذائق شده است، به همان معنای اولیه که راغب اصفهانی گفته (به حصول دو شیء در کنار یکدیگر به گونه‌ای که فاصله‌ای بین آن‌ها نبوده و هیچ چیز دیگری بین آن‌ها حائل نباشد، ولی می گویند) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج: ۳: ۴۸۹) باز می گردد و تفاوت معنای بر اساس قرائن متصله (سیاق آیات) و قرائن منفصله (شان نزول) می باشد.

۲-۵- اولی

«اولی» به فتح همزه و سکون واو، اسم تفضیل بوده و در تفسیر مذکور در معنای زیر به کار رفته است: ۱- شایسته تر و سزاوارتر (همان، ج: ۳: ۵۶۲)؛ ۲- نزدیک تر (همان، ج: ۳: ۱۲۷)؛ ۳- وارث یا اولی به میراث یا ولی دم. (همان، ج: ۵: ۳۷۸)

۲-۶- اولیان

«اولیان» به فتح همزه و لام و سکون واو، تشبیه اولی می باشد و در قرآن یک بار استعمال شده است و در معنای شایسته تر و سزاوارتر به کار رفته است. (همان، ج: ۴: ۲۵۳)

۲-۷- تولى

«تولى» از باب تفعّل، به صورت ماضی و مضارع در معنای زیر استعمال شده است: ۱- برگزیدن سرپرست و متولى امر (همان، ج: ۳: ۴۸۴)؛ ۲- دوست گرفتن، دوست داشتن (همان، ج: ۴: ۱۳۷)؛ ۳- برگشتن و اعراض کردن، مطلق اعراض (همان، ج: ۱۲: ۲۳۹)؛ ۴- برعهده گرفتن کاری (همان، ج: ۹: ۵۹)؛ ۵- نصرت و یاری (همان، ج: ۴: ۱۳۷)؛ ۶- به حکومت رسیدن (همان، ج: ۱۲: ۲۳۹)

۲-۸- تولیه

«تولیه»، از باب تفعیل به صورت ماضی و مضارع، در معنای زیر کاربرد دارد: ۱- قرار دادن کسی به عنوان متولى امر دیگر (همان، ج: ۳: ۵۳۹)؛ ۲- تولی و

برگشتن (همان، ج ۳: ۱۵۱)؛ ۳- برگردانیدن و منصرف کردن (همان، ج ۲: ۱۷۲)؛
۴- روگردانیدن به چیزی (همان، ج ۲: ۱۲۴)

۳- اقسام «ولیّ» در آیات

واژه «ولیّ» در قرآن، ۴۴ بار آمده، در ۲۶ مورد، به صورت ولایت منفی و در ۱۸ مورد، به صورت ولایت مثبت. (شعرانی، ۴۱۹ق، ج ۲: ۵۸۰) صورت اول که ولایت، نصرت و شفاعت از غیر خداوند، نفی و ولایت غیر، زیانبار دانسته شده است:

۳-۱- نفی ولایت، نصرت و شفاعت از غیر خداوند و شریک ندانستن او در نوزده مورد و سه اسلوب:

(الف) سلب ولایت و نصرت به لفظ «مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرَ»: (بقره/ ۱۰۷، ۱۲۰؛ توبه/ ۷۴ و ۱۱۶؛ عنکبوت/ ۲۲؛ شوری/ ۸ و ۳۱؛ و «وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا» در چهارده مورد: (نساء/ ۸۹، ۱۲۳ و ۱۷۳؛ احزاب/ ۱۷ و ۶۵؛ فتح/ ۲۲)

(ب) نفی ولایت و شفاعت به لفظ «مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ» در سه مورد: (انعام/ ۵۱ و ۷۰؛ سجده/ ۴)

(ج) نفی ولایت از غیر او، به علاوه نفی شریک از خداوند در سه مورد: (رعد/ ۳؛ کهف/ ۲۶؛ اسراء/ ۱۱۱)

۳-۲- در شش مورد، پذیرش ولایت غیر خداوند، زیان آفرین و خسران آور دانسته شده است: (انعام/ ۱۴؛ کهف/ ۱۷؛ شوری/ ۴۴؛ مریم/ ۴۵؛ نساء/ ۱۱۹؛ نحل/ ۶۳)

صورت دوم که در آن، هجده مورد ولایت اثبات شده، به شرح زیر است:

۳-۳- در چهارده مورد، ولایت منحصر در خداوند دانسته شده که نتیجه آن، اخراج مؤمن از ظلمت به نور است: (شوری/ ۹؛ شوری/ ۲۸؛ انعام/ ۲۷؛ اعراف/ ۵۵؛ سبأ/ ۴۱؛ یوسف/ ۱۰۱؛ آل عمران/ ۱۲۲؛ اعراف/ ۱۹۶؛ جاثیه/ ۱۹؛ آل عمران/ ۶۸؛ بقره/ ۲۵۷؛ نساء/ ۴۵؛ نساء/ ۷۵؛ مائده/ ۵۵)

۳-۴- در چهار مورد دیگر، برای فرزند و ولی دم و وصی و قیم، کلمه ولی به کار برده شده است: (مریم/ ۵؛ اسراء/ ۳۶؛ بقره/ ۲۸۲؛ نحل/ ۴۹)

بیان این نکته ضروری به نظر می‌رسد که با در نظر گرفتن موضوع تحقیق و توجه به اینکه ولایت ولی دم از موضوع ما خارج می‌باشد، از این رو فقط از آیاتی که در آن از ولایت خدا و پذیرش یا عدم پذیرش آن و عواقب و پیامدهای آن سخن به میان آمده است، مدد می‌جوییم.

۴- ولایت‌های مقبول و مطرود

با تتبع و بررسی واژه «ولیّ» و مشتقات قرآنی آن در تفسیر کنزالدقائق، افزون بر معانی مفهومی، می‌توان مصادیق آن‌ها را نیز یافت که در تبیین معنای

ماده «ولّی» مؤثر است؛

برای نمونه، می‌توان به معنای دوم (برگزیدن سرپرست و رهبر) اشاره کرد که مفهوم متبادر به ذهن از این معنا، این است که فردی از روی توجّه از شخص دیگری تبعیت کند و او را رهبر خویش بداند ولی با مراجعه به آیه «كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» (حج/ ۴) و در نظر گرفتن مصداق آن معلوم می‌شود که این مفهوم، به تبعیت از روی توجّه محدود نمی‌شود، بلکه اگر شخصی بدون توجّه هم از دیگری پیروی کند، مصداق این مفهوم، به شمار می‌رود و بر چنین شخصی (تولی) صادق است؛ بدین سبب که پیروان شیطان، معمولاً نه‌تنها به پیرویشان توجهی ندارند، بلکه از پذیرش این حقیقت نیز گریزانند. بنابراین با رجوع به قرآن و تفسیر کنزالدقائق در ذیل آیات مربوط، نام افراد یا گروه‌هایی را می‌بینیم که مصداق خارجی این ماده معرفی شده‌اند.

این افراد، در برخی موارد با نام و خصوصیاتی کاملاً روشن مشخص شده‌اند و گاهی به‌طور ابهام‌آمیز به یک ویژگی آن‌ها اشاره شده است و در برخی موارد نیز یک عنوان کلی، مصداق این ماده بیان شده است. به هر حال، به‌طور کلی با توجه به مصادیق ولایت و پذیرش یا ردّ آن‌ها، دو گونه ولایت وجود دارد:

۴-۱- ولایت‌های مقبول در تفسیر کنزالدقائق و بحرالغرائب:

منظور از ولایت‌های مقبول، ولایت‌هایی است که اعمال یا پذیرش آن‌ها نسبت به فرد یا افرادی مطرح شده و خدای تعالی آن را تأیید کرده است. مصادیقی که در قرآن، دست کم برای یک بار برای ولایت‌های مقبول بیان شده، در مجموع یازده مورد است که همراه با نمونه‌های قرآنی بیان می‌شود.

۴-۱-۱- خدای تعالی

«...فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى» (شوری/ ۹؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۱: ۵۲۵)

همان‌گونه که روشن شد، مشتقات مختلفی از ماده «ولّی» در قرآن آمده است که معانی متفاوتی را می‌رساند و هر کدام از آن‌ها مصداق خاص خود را دارد. خدای تعالی، بیشتر از دیگران مصداق این واژه و مشتقات آن و معانی مختلف آن‌ها قرار گرفته است.

۴-۱-۲- پیامبر اکرم ﷺ

«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...» (احزاب/ ۶؛ همان، ج ۱۰: ۳۱۰)

یادآوری می‌شود که از دیدگاه مفسر تفسیر کنزالدقائق در آیه ۶ سوره

احزاب، گستره اولویت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنان به طور مطلق و در همه امور می باشد؛ چنان که بعضی از آیات همانند آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» (نساء/ ۴) به آن تصریح کرده اند.

همچنین در روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ذیل آیه: «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...» (احزاب/ ۶؛ همان، ج ۱۰: ۳۱۹) نقل شده است، ایشان خودشان را به عنوان اب حقیقی مؤمنان معرفی کرده اند. همچنین در روایتی دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام به عنوان اب و پدر حقیقی این امت معرفی شده اند. (همان، ج ۱۰: ۳۱۹)

در حدیثی ذیل آیه شریفه آمده: در روز غدیر خم نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مردم پرسیدند: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنفُسِكُمْ» و پس از آنکه مردم پاسخ دادند: بلی. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست حضرت علی علیه السلام را بالا برده، به مردم گفتند: از این پس هر کس من مولای اویم، این علی مولو و سرپرست اوست و پس از او، فرزندان ایشان سرپرست امت اسلامی هستند. (همان، ج ۱۰: ۳۱۹)

۴-۱-۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام
 «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده/ ۵۵؛ همان، ج ۴: ۱۴۴-۱۴۵)

با توجه به روایات صحیح السند از ائمه اطهار علیهم السلام، مصداق سوم «ولی» در آیه را امیر مؤمنان علی علیه السلام دانسته و شأن نزول آن را بخشش انگشتر به وسیله امام علی علیه السلام می داند. واژه «ولی» در این آیه به معنای «تدبیر امور» (معنای نخست) به کار رفته است. «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَا وَ جَبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (تحريم/ ۴؛ همان، ج ۱۳: ۳۲۹)

در آیه شریفه که «صالح مومنان» مصداق «مولا» ذکر شده است، به امیر مؤمنان علی علیه السلام تفسیر شده است. روایتی است از محمد حلبی نقل از امام صادق علیه السلام که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را دو بار به عنوان وصی و ولی مؤمنان معرفی فرمود؛ یک بار وقتی که همین آیه نازل شد و بار دوم در غدیر خم. (همان، ج ۱۳: ۳۳۰-۳۳۳)

۴-۱-۴- پرهیزگاران
 «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (انفال/ ۳۴؛ همان، ج ۵: ۳۳۵)

مسجد الحرام از مقدس ترین مکان های اسلامی است. از نگاه قرآن، هر کسی شایسته سرپرستی و تدبیر امور این مکان مقدس نیست و حق ندارد از رفت و آمد دیگران جلوگیری کند، بلکه پرهیزگاران (که در رأس آنان بنابر روایات اهل بیت، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان می باشد) را سزاوار

سرپرستی آن می‌داند و دیگران را از این عمل باز می‌دارد. (همان، ج: ۵، ۳۳۵)
 ۴-۱-۵- مؤمنان مهاجر و مجاهد (انصار)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ...» (انفال / ۷۲؛ همان، ج: ۵، ۳۷۴-۳۷۵)

این آیه نوعی تعهد و مسئولیت (عقد اخوت) را بین دو رکن نظام اسلامی (مهاجرو انصار) در آغاز حکومت نوپای اسلامی ایجاد می‌کند و این دو گروه را مصداق این ولایت طرفینی (حق وراثت) معرفی می‌کند.

۴-۱-۶- ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیروان آنها
 «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...» (آل عمران / ۶۸؛ همان، ج: ۳، ۱۲۷)

حضرت ابراهیم علیه‌السلام پیامبری است که نزد پیروان مذاهب مختلف از عظمت و احترام خاصی برخوردار است و قرابت و پیوند با او، افتخار به شمار می‌رود. در پاسخ چنین اندیشه‌ای، خداوند پیوند مکتبی را افتخارآمیز معرفی می‌کند. در این مکتب قرابت و نزدیک بودن با حضرت ابراهیم، شامل حال کسانی است که از دین ایشان تبعیت نکنند. در هر صورت، در این آیه ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیروان آنها، مصداقی برای واژه «ولی» به معنای قرب و نزدیکی می‌باشد.

۴-۱-۷- جبرئیل
 «...وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ...» (تحریم / ۴؛ همان، ج: ۱۳، ۳۲۹)
 در این آیه، جبرئیل مصداقی برای مولا به معنای «یار و یاور» است تا با حمایت خداوند، جبرئیل و مؤمنان صالح (حضرت علی علیه‌السلام)، قلب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جریان توطئه دو تن از همسران حضرت، سکونت بیشتری یابد.

۴-۱-۸- خویشاوندان
 «... وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...» (احزاب / ۶؛ همان، ج: ۵، ۳۷۸)

پس از هجرت مسلمانان به مدینه، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین مهاجرین و انصار، پیمان اخوت و برادری ایجاد کردند که طبق آن، همچون دو برادر حقیقی از یکدیگر ارث می‌بردند. این آیه این توارث را نسخ کرد و اولویت در ارث بردن و مانند آن را مخصوص خویشاوندان حقیقی قرار داد. بدین ترتیب، در قرآن کریم «خویشاوندان» مصداقی برای «ولی» که خود نیز با ماده «ولی» مرتبط است، به شمار می‌رود.

۴-۱-۹- ولی دم مقتول
 «وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ» (اسرا/ ۳۳؛ همان، ج ۷: ۴۰۲)

مفهوم «تدبیر امور» از مفاهیم بسیار پرکاربرد واژه «ولی» است. این معنا بر مصادیق مختلفی منطبق شده است که یکی از آن‌ها «ولی دم» است. چه اینکه مسائل مربوط به مقتول، به فرد خاصی مرتبط می‌شود که آن فرد باید در آن‌ها اندیشه و تصمیم‌گیری کند؛ از این رو «ولی دم»، مدبر امور و مصداقی برای این واژه است.

۴-۱-۱۰- فرزند (وارث)
 «وَوَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا» (مریم/ ۱۹؛ همان، ج ۸: ۱۹۴)
 به نظر مفسر نیز بدین سبب که فرزند پس از پدر، جای او را گرفته و عهده‌دار برخی از امور وی می‌شود، اطلاق پیرو و جانشین صحیح است.

۴-۱-۱۱- مولا و ربّ
 «وَوَضَّرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبُكْمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ...» (نحل/ ۷۶؛ همان، ج ۷: ۲۴۲)

در نظام برده‌داری که در زمان نزول بسیار رایج بوده است، به اربابان بدین سبب که تدبیر امور بردگان را عهده‌دار بوده‌اند «مولا» اطلاق می‌شده است.

۴-۲- ولایت‌های مطرود در تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب
 منظور از ولایت‌های مطرود، ولایت‌هایی است که درباره شخص یا اشخاصی است که ولایت آن‌ها پذیرفتنی نیست و خداوند متعال نیز این ولایت‌ها را مطرود دانسته است و عاقبت پذیرفتن چنین ولایت‌هایی در آیات بیان شده است. مصادیق قرآنی ولایت‌های مطرود به ۱۶ مورد می‌رسد که هر یک را با نمونه‌هایی از قرآن ذکر می‌کنیم:

۴-۲-۱- معبودهای غیر الهی (ملائکه و بت‌ها و جنیان، شمس یا قمر یا...)
 «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ» (شوری/ ۶؛ همان، ج ۱۱: ۴۵۰)

مشرکان عصر نزول، خدای تعالی را خالق و پدیدآورنده اشیاء می‌دانستند و در عین حال، معتقد بودند تدبیر امور جهان را بعضی موجودات دیگر از قبیل فرشتگان، جنیان، ماه و ستارگان و حتی به‌زعم برخی از جاهلان عرب، بت‌ها بر عهده دارند و در عمل کاملاً مستقل‌اند.

بنابر روایتی که در تفسیر کنزالدقائق آمده است: حضرت رسول ﷺ به

مشرکانی که به جای خدا، معبودان دیگری برگزیده بودند، فرمودند: چرا این معبودان را می‌پرستید؟ و آن‌ها گفتند: برای قرب و نزدیکی. ایشان پرسیدند: آیا این بت‌ها حرف‌های شما را می‌فهمند؟ و آن‌ها گفتند: خیر. حضرت فرمودند: چگونه اصنامی را می‌پرستید که اصلاً حرف‌های شما را نمی‌فهمند و این احتجاجی بود که حضرت به وسیله آن بر ضدّ مشرکان دلیل آوردند. (همان، ج ۱۳: ۳۲۹)

۴-۲-۲- کافران- استهزاءکنندگان دین
 «لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لِبَاءً مِّنْ ... وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ» (مائده/ ۵۷؛ همان، ج ۴: ۱۵۶)

مصدیقی که برای این آیه آورده‌اند، رفاعه بن زید و سوید بن حارث، (استهزاءکنندگان دین) می‌باشند.

۴-۲-۳- یهود و نصاری
 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (مائده/ ۵۱؛ همان، ج ۴: ۱۳۶)

خدا از اعتماد به یهود و نصاری و از هم‌نشینی و معاشرت و دوستی با آنان نهی فرموده است. (همان، ج ۲: ۶۵) کمترین چیزی که از این بیان استفاده می‌شود این است که این‌گونه مؤمنین به واسطه دوستی با یهود و نصاری، راه هدایت خدا را که همان ایمان است نرفته، بلکه راهی را اتخاذ کرده‌اند که یهود و نصاری آن را می‌روند و به‌سویی در حرکت‌اند که یهود و نصاری بدان سو روان‌اند و راهشان به آنجا کشیده می‌شود که راه یهود و نصاری به آنجا منتهی می‌گردد. و حضرت فرمودند: چگونه اصنامی را می‌پرستید ک

۴-۲-۴- طاغوت (هر معبودی غیر از خدا)
 «...وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ...» (بقره/ ۲۵۷؛ همان، ج ۲: ۴۰۹)

در این آیه نیز «اولیاء» قابلیت معنایی مختلفی دارد. هم مفهوم «تدبیرکنندگان امور» که معنایی سازگار با آیه است و هم مفهوم «یاران». در هر صورت، مصداق یقینی آن «طاغوت» است که در لفظ، مفرد و معنای آن در آیه جمع است.

۴-۲-۵- شیطان
 «... وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا» (نساء/ ۱۱۹؛ همان، ج ۳: ۵۴۴)

خدای تعالی بعد از حکایت کلام شیطان، وعده او را که همان اطاعت او در

آنچه امر می‌کند، ولیّی باشد، ولیّی گرفتن او دانسته و فرموده: اطاعت او معنایش این است که شما او را به‌جای خدای تعالی ولیّی و سرپرست خود بگیرید که نتیجه آن خسران و زیان آشکار می‌باشد.

۴-۲-۶- پذیرش‌کننده ولایت شیطان (نضیر بن حارث)
«كَتَبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ» (حج/ ۳ و ۴؛ همان، ج ۹: ۴۵)

واژه «تولیّی» در این آیه به‌معنای تبعیت کردن و تحت سرپرستی و رهبری شیطان قرار گرفتن، می‌باشد که بنا بر روایت وارد شده در تفسیر مذکور، مصداق آیه، نضر بن حارث می‌باشد.

۴-۲-۷- دامن‌زننده به اتهام به همسر پیامبر اکرم ﷺ
«... وَ الَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نور/ ۱۱؛ همان، ج ۹: ۵۹)

روایات وارده در تفاسیر در مورد مصداق آیه شریفه متفاوت می‌باشد که البته از نظر روایات عامه: عبدالله ابن ابی ابن سلول (که سردسته منافقان بوده) یا حستان یا مسطح بوده و در روایات خاصه، اشاعه‌دهنده چنین تهمتی، همسر پیامبر (عایشه) می‌باشد.

۴-۲-۸- ابوسفیان و اصحابش
«إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ...» (آل عمران/ ۱۷۵؛ همان، ج ۳: ۲۷۰)

واژه «اولیاء» در این آیه به‌معنای دوستان آمده است که منظور از این دوستان شیطان، با توجه به سیاق آیات و روایات، ابوسفیان و یارانش می‌باشند. (همان، ج ۳: ۲۷۰)

۴-۲-۹- بنی امیه
«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ» (نساء/ ۱۳۹؛ همان، ج ۳: ۵۶۶)

در این آیه با توجه به روایت، بنی امیه مصداقی از واژه «اولیاء» به‌معنای دوست آمده است. به این معنی که بنی امیه به‌جای مؤمنان، کافران را دوست خود می‌گرفتند. (همان، ج ۳: ۵۶۶)

۴-۲-۱۰- منافقان
«وَ إِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ...» (بقره/ ۲۰۵؛ همان، ج ۲: ۳۰۳)

آیه مذکور، نمونه‌ای است که مفسر، فردی منافق را به نام «اخنس بن شریق»، مصداق بارز کلمه «تولی» در زمان نزول دانسته‌اند. (همان، ج ۲: ۳۰۳) در عین حال، عمومیت و شمول آن را برای دیگر منافقان محفوظ دانسته‌اند. البته مصداق دیگر این آیه، معاویه معرفی شده که سردسته منافقان است.

۴-۲-۱۱- مشرکان قریش
 «وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ»
 (انفال / ۳۴؛ همان، ج ۵: ۳۳۵)

قبل از ظهور اسلام، سرپرستی امور مسجد الحرام به دست مشرکان (قریش) بود. پس از ظهور اسلام، خداوند اعلام کرد که هر کسی شایسته سرپرستی این مکان مقدس نبوده و حق ندارند از رفت و آمد دیگران جلوگیری کنند و شایستگی تولیت «سرپرستی» این مکان مقدس را به مؤمنان اختصاص داد. (همان، ج ۵: ۳۳۵)

۴-۲-۱۲- پدران و بردران کافر
 «لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِيَّاهُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ» (توبه / ۲۳؛ همان، ج ۵: ۴۱۶)

در مورد مصداق این آیه، روایت‌های گوناگونی وارد شده است. در روایتی آمده که آیه در مورد مهاجرینی نازل شده که وقتی به آن‌ها امر به هجرت می‌شد، می‌گفتند: اگر ما همراه پیامبر هجرت کنیم، پدران و برادران ما با ما قطع رابطه می‌کنند و ما بدون کسب و کار و تجارت، حقوقمان ضایع می‌شود.

۴-۲-۱۳- دو قبیله بنی اشجع و بنی ضمیره
 «فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (نساء / ۸۹؛ همان، ج ۳: ۴۹۵)
 در صدر اسلام، گروهی از مسلمانان ساده‌دل به حمایت از افراد به‌ظاهر مسلمان برخاستند و از آن‌ها شفاعت کردند و آن‌ها را دوست خویش می‌دانستند؛ از این رو، خداوند آن افراد را منافق نامید و مسلمانان را از دوستی و حمایت آن‌ها بر حذر داشت. در این باره برخی مفسران (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۴۶) دو قبیله «بنی اشجع و بنی ضمیره» را منافقان مورد نظر آیه، یعنی مصادیق واژه «اولیاء» دانسته‌اند.

۴-۲-۱۴- پدر (عموی حضرت ابراهیم)
 «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» (مریم / ۴۵؛ همان، ج ۸: ۲۲۸)

حضرت ابراهیم علیه السلام به پدر (عمو) خویش می‌فرمایند: می‌ترسم اگر از شیطان تبعیت کنی و موحد نشوی، با شیطان در عذاب قرین و هم‌نشین باشی.

۴-۲-۱۵- آتش دوزخ

«مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئسَ الْمَصِيرُ» (حدید/ ۱۵؛ همان، ج ۱۳: ۸۸)

در این آیه آتش دوزخ، اولی و سزاوار منافقان و کفار در قیامت معرفی شده است، تا امید آنان در آن روز از هر کس و هر چیزی قطع گردد. تنها پناهگاه آنان، آتش دوزخ باشد.

۴-۲-۱۶- عثمان

«عَبَسَ وَ تَوَلَّى» (عبس/ ۱؛ همان، ج ۱۴: ۱۳۱)

در روایات خاصه عثمان، مصداق این واژه «تولی» است و واژه «تولی» در این آیه به معنای پشت کردن و اعراض می‌باشد.

نتیجه

در این تحقیق، بیست و هفت مصداق برای واژه «ولی» و مشتقات آن بیان شد که ۱۱ مورد آن در ولایت‌های مقبول و پذیرفته شده از سوی خدای تعالی و ۱۶ مورد آن به ولایت‌های مطرود، مربوط است.

با توجه به تعدد معانی به کار رفته از این واژه و مشتقات آن در قرآن کریم، تأمل در مصادیق آن‌ها در تعیین مفهوم صحیح هر یک از این واژگان، تأثیر به‌سزایی دارد. این امر، افزون بر آشنا ساختن مخاطبان با آیات الهی، فضای معنایی واژگان را در عصر نزول مشخص می‌کند که این خود، روایات نبوی را که در آن‌ها این واژگان به کار رفته است، روشن‌تر می‌سازد.

با بررسی و دقت در کلمات قرآن، این نتیجه حاصل شد که خداوند متعال پیام خویش را در ظرف واژگان عربی و بر اساس قواعد محاوره‌ای این زبان ارائه نموده ولی مفاد این گفته آن نیست که فرایند مذکور بدون هیچ‌گونه تحوّل در معانی واژگان زبان عرب صورت پذیرفته است.

معانی و حقایق جدیدی که در پرتو سیاق‌های قرآنی و قراین مضمونی بر واژگان عربی اشراب شده‌اند، قابل چشم‌پوشی نیستند، تا آنجا که می‌توان دریافت که تعداد قابل توجهی از مفردات قرآن در معانی جدید، به اصطلاح خاص شرعی تبدیل شده‌اند.

نتیجه اینکه معنای «ولی» عبارت است از حصول دو چیز در کنار یکدیگر بدون مانع و حائل؛ درحالی‌که از این در کنار یکدیگر بودن، ارتباط و رابطه‌ای برداشت می‌شود که با در نظر گرفتن قرائن و سیاق جملات یا آیات معنای

«ولّی» تفاوت پیدا می‌کند. البته معنای اتصال و ارتباط (قرب و نزدیک بودن) در تمام آن‌ها مشترک بوده و فقط نوع اتصال و ارتباط (ارتباط دوستی، یاری، سرپرستی و...) در آن‌ها متفاوت بوده که باعث برداشت متفاوت از معنای «ولّی» می‌گردد.

منابع

* قرآن کریم.

۱. امین، محسن، ۱۳۴۵، دائره المعارف الشيعه (اعیان الشيعه)، ترجمه کمال موسوی، تهران، انتشارات اسلامی.
۲. شعرانی، ابوالحسن، ۱۴۱۹ق، نثر طوبی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۳. ابن اثیر، مبارک، ۱۳۶۷، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق محمود محمد الطناحی و طاهر احمد لزاوی، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
۴. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، ۱۴۰۴ق، قم، مرکز النشر لمکتبه الاعلام الاسلامی.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۶. جوهری، اسماعیل، الصحاح، ۱۹۵۴م، تحقیق احمد عبد الغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین.
۷. راغب اصفهانی، حسین، ۱۴۱۲ق، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق عدنان داودی، بیروت، دارالقلم.
۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، تحقیق احمد حسین اشکوری، تهران، انتشارات مرتضوی.
۹. عباد، اسماعیل، ۱۴۱۴ق، المحيط فی اللغه، تحقیق محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم الكتاب.
۱۰. فیومی مقری، احمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، مؤسسه دار الهجره.
۱۱. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ۱۴جلد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
۱۲. مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.



Journal of Quranic - Narration Studies

Two educational-specialized quarterly journals

Third Year, No. 4, Summer 2023

4

- * The Prophet of Islam is the best example of the art of listening
- * The completeness of the Quran in supporting the material rights of women
- * The Qur'an's reprimanding addresses to the Holy Prophet from the point of view of Tafsir al-Mizan and Anwar al-Tanzil and Asrar al-Tawil
- * Terminology of the derivatives of «Wali» in the Qur'an with a focus on the interpretation of Kanzaldaqaeq and Bahr al-Gharaeb